

# فصلنامه زن

شماره ۳

آذر ۱۳۷۵

نشریه سوسیالیست - فمینیست فارسی زبان

## مقالات

- \* سقط جنین (۱)
- \* جنبش زنان، سوسیالیسم و فمینیسم (۲)
- \* جایگاه زن در اقتصاد طبیعی بسته
- \* چگونه مرد کنترل اوضاع را بدست می‌گیرد؟

## گزارش

- \* زنان در اسارت طلاب مسلمان افغانستان
- \* از کنفرانس "زنان اسکاندیناوی علیه خشونت"
- \* از کنفرانس "فمینیستهای چپ اروپا"
- \* از سمینار یک روزه زنان

## داستان کوتاه

\* گناهکار

شعر



## فهرست مطالب

### شماره صفحه

### مقالات

- ۱ \* سقط جنین (۱)  
فصلنامه زن
- ۱۶ \* جنبش زنان، سوسیالیسم و فمینیسم (۲)  
فصلنامه زن
- ۴۵ \* جایگاه زن در اقتصاد طبیعی بسته  
الکساندرا کولنتای / فصلنامه زن
- ۶۵ \* چگونه مرد کنترل اوضاع را بدست می‌گیرد؟  
سوزان فوروارد / توران عازم

### گزارش

- ۶۱ \* زنان در اسارت طلاب مسلمان افغانستان  
فصلنامه زن
- ۸۳ \* گزارشی از کنفرانس "زنان اسکاندينايی عليه خشونت"  
(بانضمام دو سخنرانی و یک مصاحبه)  
توران عازم
- ۸۳ \* پرونوگرافی و تجاوز - واقعیات زندگی من  
اینگر گران
- ۸۹ \* از پرونوگرافی چه می‌دانیم؟  
بتان آندرسن
- ۱۰۱ \* گزارشی از کنفرانس "فمینیستهای چپ اروپا"  
(بانضمام پنج گزارش کشوری)  
شادی تواندوست و توران عازم
- ۱۰۱ \* در باره منشور حقوق زنان  
برو جو / ووو سیسی



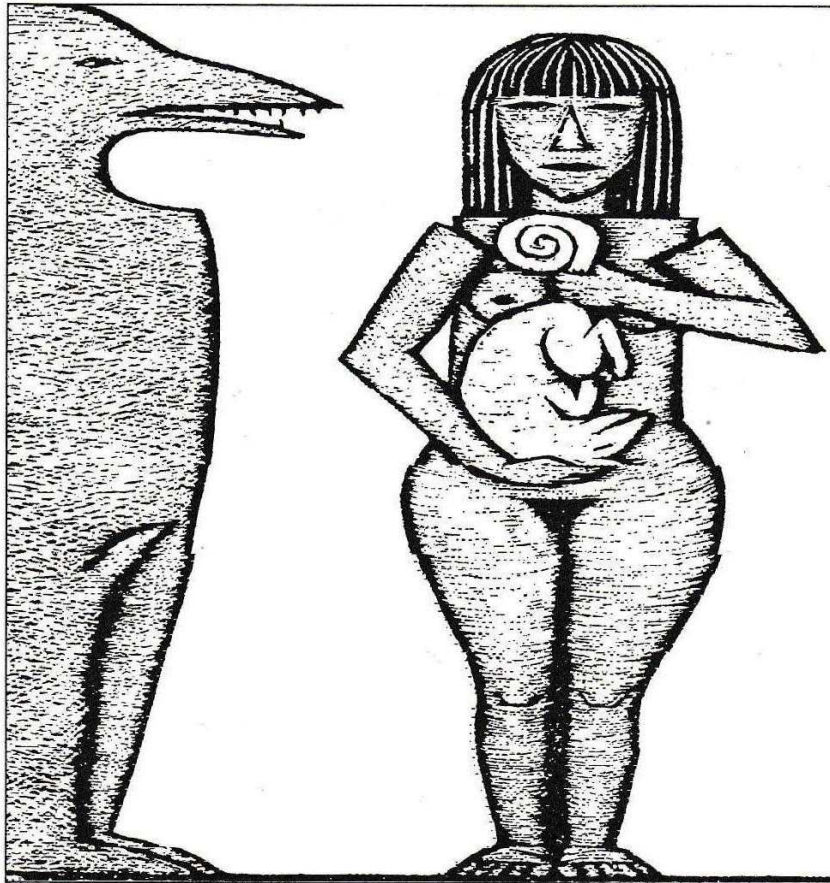
شماره صفحه

- ۱۰۴ \* گرایش‌های مختلف زنان ایرانی مقیم خارج از کشور  
هایده درآگاهی
- ۱۰۶ \* سازمان زنان آزاد ترکیه - یاشک  
رومت سینم
- ۱۰۸ \* گروه زنان کرواسی  
یلاویک زلیکیا
- ۱۱۱ \* گزارشی از سمینار یک روزه زنان (به زبان فارسی)  
بانضمام دو سخنرانی  
شادی تواندوست
- ۱۱۳ \* تشکل یا همکاری؟! کدامیک؟  
لیلا قرایی
- ۱۱۴ \* اهمیت مبارزه علیه راسیسم در جنبش زنان  
شادی تواندوست

داستان کوتاه

- ۳۷ \* زن گناهکار شهر «تولدو»  
آنتوان چخوف / احمد شاملو و ایرج کابلی
- شعر
- ۱۴ \* ماهی‌ئی در برف  
پر اولف انکوئیست / فصلنامه زن
- ۳۵ \* رستاخیز  
ژاک پره ور / احمد شاملو
- ۴۳ \* دریند کردن رنگین کمان  
غادات‌السمان / عبدالحسین فرزاد
- ۸۳ \* آوازی برای آزادی  
بیورن افزلیوس / فصلنامه زن





## سقط جنین (۱)

### مقدمه

با خیزش موج واپس‌گرایی جهانی و با سربرآوردن علم و کتل‌های عتیق ملی، قومی و سنتی و حاکمیت بلامنازع بازار بر سرنوشت توده‌ها، حمله به دستاوردهای بشریت مرفقی نیز آغاز گردید که از آن جمله می‌توان به "حق سقط جنین" اشاره نمود.

تهدید جانی و حمله به پزشکانی که در مراکز درمانی امریکا اقدام به سقط جنین می‌کردند، آغاز شد و مباحث داغ اخلاقی پیرامون مشروعیت و حتی ممنوعیت سقط جنین بار

مردان در طول تاریخ کوشیده‌اند تا جسم و قدرت باروری زن را تحت کنترل خود بگیرند. در ادامه مبحث «اشکال و چگونگی کنترل جسم زنان» و بدن‌بال مطالبی که پیرامون ناقص‌سازی جنسی و "کمربند عفت" داشتیم، به مسئله «سقط جنین» می‌پردازیم و بحث در این زمینه را با مروری بر تاریخچه سقط جنین و شیوه‌های انجام آن آغاز می‌کنیم.

فصلنامه زن



بنا به نظرسنجی‌های بعمل آمده، ۶۰٪ از شهروندان آمریکا معتقدند که زنان حق دارند تا در مورد جسمشان، خودشان تصمیم بگیرند. با اینحال، تنها ۱۵٪ از کمونهای پزشک مخصوص سقط جنین دارند که خیلی از آنها نیز بخاطر تهدیدات دائم و آزار جانفرسای مخالفین سقط جنین، کارشان را ترک کرده‌اند. در این مدت، بسیاری از زنان فقیر و کم‌درآمد که بضاعت مالی مراجعه به پزشک خصوصی را نداشتند و قادر به انتقال به کمونهای مجاور نبودند، بچه‌دار شدند. بنا به آمار موجود، در سال ۱۹۹۵، در آمریکا، از میزان سقط جنین چیزی حدود یک میلیون و نیم مورد کاسته شده است. (آمار به نقل از 19-)

( Göteborg Posten, 95-01

**آیا اینها نتیجه اعمال فشار گروههای کوچک مخالف سقط جنین است یا آنکه قضیه چیزی فراتر از اینهاست؟**

را گرفت تا از گمراهی و کجروی آنها ممانعت کند.

Göteborg Posten, 95-01-19

کشیش ایالت آلاباما، «دیوید س. تراش» David C. Trosch، که در قتل دو پزشک دخالت مستقیم داشت، طی نامه‌ای به واتیکان، از پاپ خواست تا به نام "حق حیات"، بر این قتلها صحنه بگذارد و مردم را به ادامه جنین توحشاتی تشویق کند!

او توانست از درون زندان کمیته موسوم به «آکسیون دفاع» را که متشکل از مقامات کلیسایی بود، رهبری کند و مردم را به ادامه کشتار پزشکان و زنانی که سقط جنین می‌کردند، تشویق نماید. فراخوان معروف او این بود:

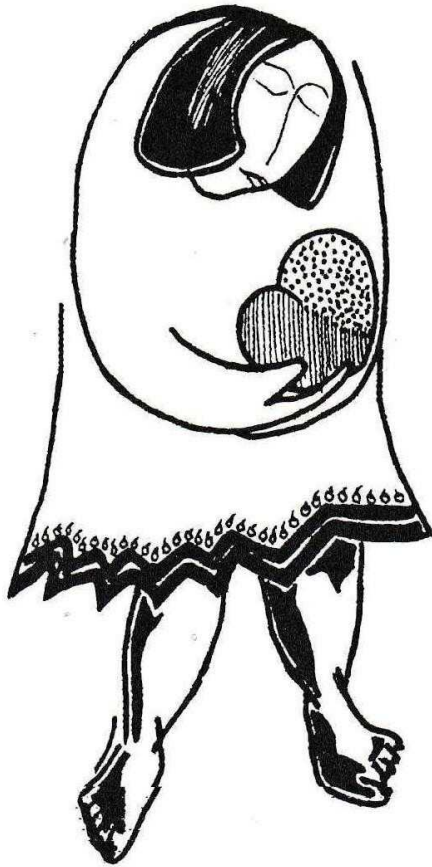
وظیفه هر مومن است که در برانداختن ریشه پزشکان و زنانی که سقط می‌کنند، همت گمارد.

دیگر پس از دهها - براه افتاد. تنها در آمریکا، در سال ۱۹۹۴، پنج تن توسط مخالفین سقط جنین به قتل رسیدند. مخالفین سقط جنین که خود را طرفداران "حق حیات" معرفی می‌کنند، در دفاع از حق حیات لخته خون یا جنینی که هنوز بدنیا نیامده، بخود حق دادند تا در پناه قانون و کلیسا، حق حیات مادرانی را سلب کنند که نمی‌خواستند نطفه یا جنین ناخواسته‌ای را در شکمشان پرورش دهند.

وقتی «جان سالوی» John Salvi، در حمله به یک کلینیک زنان، در آمریکا، یک کارمند را به قتل رساند و ۵ نفر را مجروح ساخت، «ر. پاول» Rae Powell، از رهبران یهودی نهضت "حق حیات"، در حمایت از عمل «سالوی» گفت:

"خدا در تورات نیز جان مردمان





می‌کند.<sup>۲</sup>

در قرآن نیز آمده است:

و نکشید فرزندان خویش را  
از توس تنگدستی. ما روزی  
دهیم ایشانرا، همانا کشتار آنان  
است لغزشی بزرگ. و نزدیک  
نشوید زنا را که بوده است  
آن، فحشایی (ناشایستی). و چه  
زشت است آن راه. و نکشید  
تنی را که حرام کرد (محترم  
داشت) خدا جز بحق. و آنکه

این جنایت در حالی صورت می‌گیرد که بنا به گزارش سالیانه «کمیته جهانی دفاع از حقوق تولید مثل»، سالانه ۲۰۰,۰۰۰ زن بخاطر ممنوعیت سقط جنین و انجام غیربهداشتی آن جان خود را از دست می‌دهند و چیزی بالغ بر ۳ میلیون نفر به عوارض ناشی از آن، مثل عفونت، خونریزی و اختلالات روحی و روانی دچار می‌گردند. و باز این در حالی است که سالانه چیزی حدود ۳۸ میلیون سقط جنین در سراسر دنیا صورت می‌گیرد که از این تعداد چیزی حدود نصف آن، یعنی ۱۷,۶ میلیون قانونی هستند و در شرایط بهداشتی انجام می‌شوند.<sup>۱</sup>

بهرتقدیر، این اولین بار نبوده و نیست که مذهب عداوت و خصومتش را با حقوق مسلم زنان به عرصه نمایش می‌گذارد.

«سنت آگوستین» S. Augustin، اسقف کلیسای کاتولیک در سالهای ۲۳۰-۲۵۴ میلادی گفت:

«هو زن، از بد دنیا آوردن هو تعداد بچه پیشگیری کند، به همان میزان مورتکب قتل می‌شود. این حکم در مورد زنانی که در ایام آبستنی به خودشان آسیب می‌رسانند (سقط می‌کنند- م) نیز صدق

۱- به نقل از گزارش سالیانه «کمیته جهانی دفاع از حقوق تولید مثل»، ۱۹۹۵

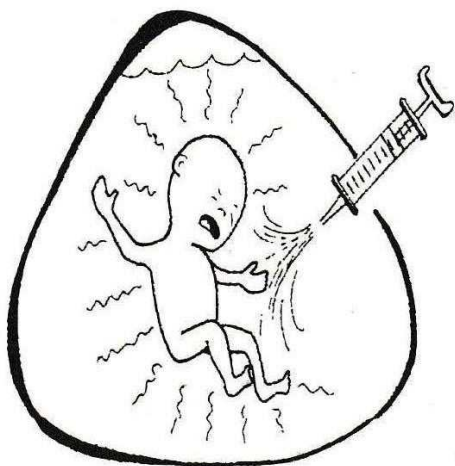
2 - Det andra könet, S. de Beauvoir, p. 95

مجبور شود. جامعه موظف است تا سالمترین و کم‌خطرترین روشهای سقط جنین را بطور رایگان در اختیار زنان باردار قرار دهد.

نکته قابل تعمق اینجاست که در دهه حاضر تنها مذهب‌یون در صف مخالفین سقط جنین دیده نمی‌شوند. برای اولین بار در تاریخ بشری، بعضی از فمینیستها و حتی کمونیستها نیز به جمع مخالفین سقط جنین پیوسته‌اند و به این دستاورد جنبش زنان به چشم تردید یا نفی می‌نگرند.

### سقط جنین یعنی چه؟

- هر عملی که منجر به افتادن نطفه یا جنین شود، سقط جنین خوانده می‌شود. سقط جنین بر دو نوع است
- ۱- غیر عمدی Spontaneous Abortion
- ۲- عملی Miscarriage Abortion



کشته شود به ستم، همانا قرار داده‌ایم برای خونخواه او فرمانروایی. پس فزون فرود در کشتار، همانا اوست یاری شده" (سوره سوره بنی‌اسرائیل، آیه‌های ۳۳-۳۰، قرآن، ترجمه مهدی الهی قمشه‌ای، چاپ ۱۳۷۴، ص ۳۵۹)

همین حکم، بیان قانونی خود را در بند ۹۱ قانون مجازات جمهوری اسلامی چنین بروز می‌دهد:

"مجازات پزشکی که اقدام به سقط جنین کند، تا سه سال زندان است."

اما نکته قابل تعمق اینجاست که در دهه حاضر برخلاف دهه‌های شصت و هفتاد تنها مذهب‌یون رنگارنگ در صف مخالفین سقط جنین دیده نمی‌شوند. برای اولین بار در تاریخ بشری، بعضی از فمینیستها و حتی کمونیستها نیز به جمع مخالفین سقط جنین پیوسته‌اند و به این دستاورد جنبش زنان به چشم تردید یا نفی می‌نگرند. دستاوردی که تحت نام "حق سقط جنین" اینچنین فرموله شده بود:

"تصمیم به سقط جنین نباید بنا به هیچ دستورالعمل یا حکم از پیش صادر شده‌ای، تشویق یا تقبیح شود. حق زنان برای تصمیم به قطع بارداری ناخواسته باید محترم شمرده شود. هیچ زنی نباید علی‌رغم میلش به بارداری یا سقط جنین



در واقع لخته خونی بیش نیست) از طریق مکش، از رحم زن خارج می‌شود. این عمل هم برای زن و هم برای پزشک فوق‌العاده آسان و بی‌دردسر است و تنها چیزی حدود ۱۰ دقیقه طول می‌کشد و مادر می‌تواند همان‌موقع به زندگی طبیعی خود بازگردد.

اما، اگر از زمان آبستنی بیش از ۱۲ هفته گذشته باشد، بسته به درازی و کوتاهی این زمان و نیز اندازه جنین، از سایر روشها استفاده می‌شود. شاید بد نیست بدانیم که اندازه نطفه یک ماهه، چیزی حدود یک نخود است. در پایان ماه دوم، نطفه تبدیل به جنین می‌شود و اندازه‌اش به ۲٫۵ سانتیمتر می‌رسد. این رقم، در پایان ماه سوم به ۱۰٫۵ سانتیمتر بالغ می‌شود که با شبکه‌ای از بافت‌های پیوندی و خونی به رحم مادر متصل است.

البته، باید توجه داشت، عکسی که مخالفین سقط جنین تحت نام نطفه و جنین زیر سه ماه پخش و انتشار می‌دهند، کاملاً جعلی و غیرواقعی است. بواقع، آنها عکس جنین بالای ۷ ماه را برای تبلیغاتشان بکار می‌گیرند تا بلکه از این رهگذار،

سقط جنین غیرعمدی عموماً بدلائل عفونتهای مختلف، بیماری و اختلالات غیرطبیعی و یا ضربه به شکم مادر عارض می‌شود. حال آنکه، در سقط جنین عمدی، نطفه یا جنین به شیوه‌های مختلف از رحم جدا می‌شوند. این شیوه‌ها می‌توانند طبی‌بهداشتی یا سنتی-غیربهداشتی باشند. بعضی از شیوه‌های طبی عبارتند از:

۱- تخلیه از طریق مکش

Vacuum Suction

۲- اتساع و کورتاژ

Dilation & Curettage

۳- تزریق محلول نمکی بدون رحم

Intrauterine Saline Injection

۴- خارج کردن جنین از طریق جراحی

Hysterotomy



کاربرد هر یک از روشهای فوق، به زمان آبستنی زن بستگی دارد. مثلاً، در مواردی که زمان آبستنی کمتر از ۱۲ هفته باشد، از روش «تخلیه» استفاده می‌شود. در این روش، لوله باریک و قابل ارتجاعی (که به

یک پمپ تخلیه متصل است) بداخل رحم زن فرستاده می‌شود و نطفه (که

کنترل جمعیت، مرسوم و قانونی شد. در روم باستان نیز استفاده از شیوه‌های پیشگیری و سقط جنین مرسوم بوده و اکثریت زنان یک یا دو کودک داشتند. در این ایام، زندگی کودکان بمراتب بیشتر از نطفه‌هایی که بسته می‌شدند اهمیت داشتند.

«سیمون دوپوار» در اشاره به این دوران می‌نویسد:

در دوران انحطاط، سقط جنین عملی کاملاً طبیعی جلوه می‌کرد. وقتی قانونگذاران می‌خواستند کنترل موالید را تشویق کنند، جرات نمی‌کردند سقط جنین را ممنوع اعلام نمایند. اگر زن برخلاف تمایل همسرش از بچه‌زایی امتناع می‌کرد، مرد می‌توانست خواستار مجازات او شود، اما بدلیل نافرمانی از وی. در کلیه تمدنهای شرقی و یونانی-رومی، سقط جنین قانوناً مجاز بوده است.

Det andra könet, S. de Beauvoir, p. 95

با پیدایش یهودیت و مسیحیت و پاگیری کلیسای کاتولیک، گرایشات اخلاقی نسبت به سقط جنین نیز پا گرفت و انجام آن ممنوع شد.

در دوران قرون وسطی، در کتاب

توبه‌نامه می‌خوانیم:

اگر زن آبستنی نطفه‌اش را پیش از ۴۵ روزه‌گی از بین

عواطف و احساسات آدمها را برانگیزند و جریحه‌دار کنند. در ضمن، آنها با حذف مادر از عکسهایشان و با نشان دادن جنینی که گویا در مایعی غوطه‌ور است، سعی می‌کنند تا ارتباط این مسئله را با زن قطع کنند و آن را به مردانی که سکان تصمیمگیری را در جامعهٔ مردسالار بدست دارند، مرتبط کنند.

### تاریخچه

در پاره‌ای از دورانها، بشریت نیاز به محدودسازی جمعیت را احساس کرد؛ ولی در عین حال، از آن بیم داشت که کاسته شدن تعداد جمعیت منجر به ضعف و ناتوانی ملت یا دولت‌اش شود. در این دوره‌ها، بحران و فقر تنها عامل کنترل جمعیت بودند و تنها واکنش آگاهانه‌ای که انسانها در شرایط بحرانی نشان می‌دادند، بتعمیق انداختن سن ازدواج بود. اولین بار در یونان باستان بود که سقط جنین بعنوان یکی از راههای







داشتند، تحت نام «جادوگر» مورد تعقیب و آزار قرار گرفتند.

در قرن چهاردهم میلادی، کلیسای کاتولیک مقرر داشت که اگر زنی بدون تخصص لازم بخود جرات معالجه بدهد، فوراً جادوگر شناخته شده و مجازاتش مرگ خواهد بود.

Satanism and Witchcraft, J. Michelet, p. 19

کلیسا استدلال می‌کرد:

«از آنجا که شفای روح و جسم در حوزه قدرت انحصاری خداست، بنابراین، مرگ جزای بحق برای یک زن جادوگر بشمار می‌آید.»

Witchcraft in England, C. Holi, p. 130

در سال ۱۴۷۷ میلادی یک زن در

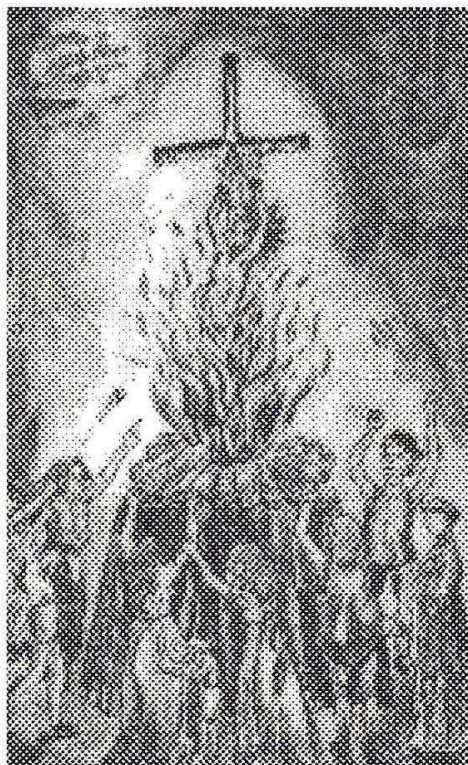
ببرد، مستوجب یکسال توبه و استغفار است. اما اگر پس از ۶۰ روزه‌گی به این عمل مبادرت ورزد، مستوجب سه سال توبه است. اگر هم این عمل در زمانی اتفاق افتد که روح به کالبد نطفه دمیده شده باشد، زن قاتل شناخته می‌شود... بین زنان فقیری که بخاطر مشکلات تغذیه و نگهداری، اقدام به این کار می‌کنند و زنانی که تنها قصدشان اختفای ثمره زناکاری‌شان است، اختلاف زیادی وجود دارد.»

Det andra könet, S. de Beauvoir, p. 96

بواقع، با قدرت‌گیری مسیحیت، زندگی زنان روم بالکل دچار تغییر شد. کلیسا با مخالفت و ممنوعیت پیشگیری از آبستنی و سقط جنین، عملاً موقعیت زنان را متحول کرد. «کنستانتین» Konstantin اولین قیصر مسیحی روم بود که در سال ۳۰۰ میلادی، سقط جنین را ممنوع اعلام کرد. همچنین، در سال ۱۰۰۰ میلادی بود که قیصر آلمانی تبار روم «هنریک دوم» دستور داد تا زنانی که مرتکب سقط جنین می‌شدند، زنده به آتش کشیده شوند.

### قرون وسطی و پروسه جادوگری

در قرون وسطی، قابله‌ها و ماماها بجرم آنکه دانش و مهارت خوبی برای پیشگیری از آبستنی و سقط جنین



و تشویق اخلاقیات زناشویی مسیحایی (که ابتدا کاتولیکی و بعدها لوتری شد) پرداخت که جایگاه زن را خانه و وظیفه او را بچه‌زایی، بچه‌داری و خانهداری تعریف می‌کرد.

«مارتین لوتر» Martin Luther که به گمان بعضی‌ها مدافع حقوق زنان بود، می‌گفت:

«اگر زنی از گهواره‌های متوالی بچه خسته شده باشد و تنها با یک بچه از دنیا برود، برایش هیچ کاری نمی‌توان کرد، جز آنکه گذاشت تا بمیرد. او خلق شده است تا بزاید.»

Abort förr och nu, B. Dvidson, p. 12  
در این دوران، رفته‌رفته، سقط جنین به «آدمکشی» و «جنایت» تغییر نام

هامبورگ به جرم دادن مواد سقط کننده به یک زن جوان، سوزانیده شد؛ چرا که هر گونه پیشگیری از آبستنی، از طرف کلیسای کاتولیک جرم اعلام شده بود.

در سال ۱۵۵۶ «هانری دوم»، پادشاه فرانسه و پسر فرانسوای اول، فرمان مشهوری را صادر کرد که بموجب آن سقط جنین و هر نوع همکاری و همدستی در آن با مجازات مرگ همراه بود.

در سال ۱۵۸۸ پاپ پنجم Sixtus V، نه تنها برای مرتکبین سقط جنین، بلکه برای کسانی که از آبستنی پیشگیری می‌کردند، حکم مرگ صادر کرد. او در فتوایش نوشت:

«بنابراین چه کسی با اشد مجازات برای آنانی که بکمک سم، جوشانده و جادو جنبل زنان را عقیم می‌سازند و یا با داروهای شیطانی از آبستنی و زایمان آنان مانع می‌شوند، مخالف هست؟»

(به نقل از احکام پاپ، ۱۵۸۸)

Abort förr och nu, B. Davidson, p. 11  
در آنزمان مواد شیمیایی، فیزیکی، بیولوژیکی زیادی برای پیشگیری و سقط جنین و بیماریهای مختلف زنان شناخته شده بودند که با تعقیب قابله‌ها و راه‌افتادن «پروسه جادوگری» منسوخ گردیدند.

همزمان با اینها، کلیسا به ترویج



اما، راز زنانی که بدون ازدواج بیچه‌دار می‌شدند یا سقط جنین می‌کردند، با شیرآوردن پستان‌شان افشا می‌شد؛ مدرکی که علیه زن و در اثبات ارتکاب به جرم مورد استفاده قرار می‌گرفت.

کلیسا هم بود که عمل مجازات را انجام میداد. اگر زنی بدون ازدواج کردن فرزندی بدنیا می‌آورد، می‌بایست رسماً و علناً در حضور مردم در کلیسا و از کشیش عذرخواهی می‌کرد؛ حال آنکه، مردی که پسر کودک محسوب می‌شد هرگز مورد تعقیب قرار نمی‌گرفت!

این تنها زن بود که می‌بایست بار این باصطلاح "شرم" را به تنهایی به دوش می‌کشید. اما، بسیاری از زنان تاب تحمل این فشار را نداشتند و ترجیح می‌دادند خود و فرزندشان را بکشند.

طی سالهای ۱۶۰۰ و ۱۷۰۰ میلادی مجازات سقط جنین شدت بیشتری گرفت. تنها در فاصله سالهای ۱۷۵۹ تا ۱۷۷۸، دویست و هفده زن، فقط در سوئد به دار آویخته شدند. Abort förr och nu, B. Davidson, p. 14 (ادامه مطلب در شماره آینده)

داد؛ و مثلاً، در قوانین سوئد بجای سقط جنین از کلمه Balgamord استفاده شد.

پس از جافتادن مفهوم "قتل" بجای سقط جنین، قوانینی دال بر مجازات "قاتل" پیشنهاد و تصویب گردید. در سوئد، در سال ۱۶۰۸ میلادی پیشنهاد مجازات زنده بگور کردن و سوزانیدن زنانی که سقط می‌کردند، طرح گردید.

در سال ۱۷۳۴ میلادی، مجازات مرگ برای زنانی که مرتکب سقط جنین می‌شدند، تصویب گردید و سقط جنین معادل "قتل" نوزاد - بدون در نظر گرفتن زمان انجام آن - تعریف شد. در همین دوران، در اکثر کشورهای اروپایی و امریکایی زنانی که بدون ازدواج، فرزندی بدنیا می‌آوردند، طرد می‌شدند و مجبور به حمل "داغ ننگ" می‌گردیدند.<sup>۳</sup>

مادرانی که بدون ازدواج کردن، بیچه می‌زاییدند، فاحشه خوانده می‌شدند و بنا به باور عمومی می‌توانستند موجب بیماری کودکانی شوند که حاصل ازدواج بودند. این بیماری Horeskåvern نامیده می‌شد که امروزه به Rakitis یا «بیماری انگلیسی» معروف است.

۳- علامت واضح و روشنی که معرف فاحشگی زن بود. مثلاً، در بسیاری از مناطق سوئد این زنان را با یک نوع کلاه بافتنی که معروف بود به Horluvan مشخص می‌کردند. کسانی که رمان «داغ ننگ»، نوشته هاتورن، ترجمه سیمین دانشور را خوانده‌اند، می‌توانند از این مفهوم درک بهتری داشته باشند.

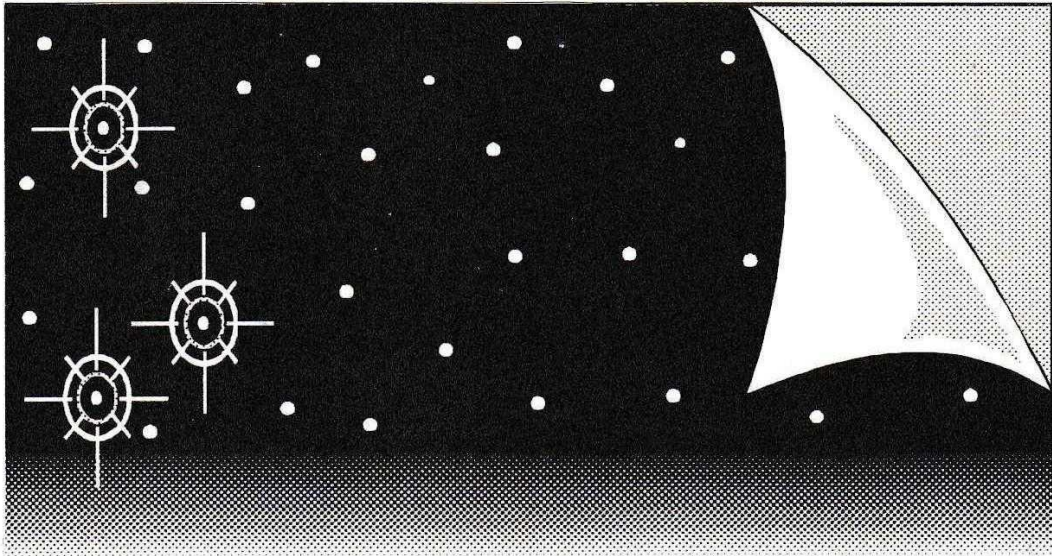
## نامه‌ای از نیال

شوهرم رفته بود هند کار کند. یک روز تنها رفته بودم جنگل هیزم جمع کنم که به شوهر خواهرم برخوردیم. او، بمن تجاوز کرد و آبتن شدم. وقتی قضیه را بهش گفتم، از من خواست تا بچه را بیندازم. او تهدیدم کرد اگر اینکار را نکنم، به همه خواهد گفت که من به شوهرم خیانت کرده‌ام. بطرز وحشتناکی ترسیده بودم. سه ماهه آبتن بودم که پیش قابله رفتم. او یک مقداری گیاهان سمی به من داد تا بخورم و بمن گفت تا یک چوب تیز را بداخل رحم‌م فرو کنم. من هم اینکار را کردم. همین جور خونریزی می‌کردم. گیاههایی که خورده بودم، حسابی حال‌م را بهم زده بود. آنقدر حال‌م بد بود که فکر می‌کردم دارم می‌میرم. بالاخره، بچه افتاد. قابله آن را در خارج شهر دفن کرد تا از دسترس سگها دور بماند.

اما، شوهرخواهرم سر قولش نایستاد و به فامیل شوهرم گفت که من یکی را زیر سر دارم. من هم خیلی سعی کردم متقاعدشان کنم که این خود او بود که به من تجاوز کرد، اما فایده‌ای نداشت. آنها حرفهای مرا باور نمی‌کردند. آنها پیش پلیس رفتند و شکایت کردند. مرا، در حالیکه شدیداً مریض بودم به زندان فرستادند. هیچیک از بستگانم برای ملاقاتم نیامد.

اگر از اینجا درآمدم، چکار باید بکنم؟ من هرگز نمی‌توانم به روستای خودم برگردم. من به آخر خط رسیده‌ام. (زن ۲۱ ساله نیالی و مادر ۴ فرزند که به جرم انجام سقط جنین به دو سال زندان محکوم شده است. توضیحاً، باید گفت که نیال یکی از کشورهای است که در آن سقط جنین مجازات سنگینی دارد و قتل بحساب می‌آید و حکم آن بین ۱۸ ماه تا حبس ابد متغیر است.





## نامه‌ای از مکزیک

با آنکه از وسایل پیشگیری از آبستنی استفاده می‌کردم، در سال ۱۹۸۹ حامله شدم. من دو تا بچه داشتم و توان مالی لازم برای تامین زندگی بچه سوم را نداشتم.

صبح روز ۱۶ مارس، به‌مراه ۱۶ زن دیگر سوار اتوبوس شدم و به محلی که قرار بود سقط کنیم، رفتیم. موقع بازگشت، یک ماشین آبی رنگ که پلاک هم نداشت، اتوبوسمان را متوقف کرد. پلیس‌های مسلح وارد اتوبوس شدند. باقی راه را با کتک و توهین پلیس پشت سر گذاشتیم. دائماً سرمان داد می‌کشیدند و می‌گفتند: قاتل‌ها، فاحشه‌ها، کثافت‌ها.

نمی‌دانستیم ما را به کجا می‌برند. سروصدای بیرون از این حکایت می‌کرد که داخل شهر هستیم. ما را به زندان زیرزمینی «تلاکس کوآک» می‌بردند. در آنجا، نگهبانان دائماً کتکمان زدند و سرمان داد می‌کشیدند.

ساعت یک نیمه شب بود که فرمانده‌شان آمد و گفت بزودی همه‌مان آزاد خواهیم شد. بعد یکی از زنانی را که دوستش همراهیش می‌کرد، آزاد کردند. او هم بلافاصله فعالین سیاسی زن را خبر کرده بود. آنها هم بلافاصله آمدند و توانستند مقامات را قانع کنند که ما را پس از دو روز بازداشت آزاد کنند.

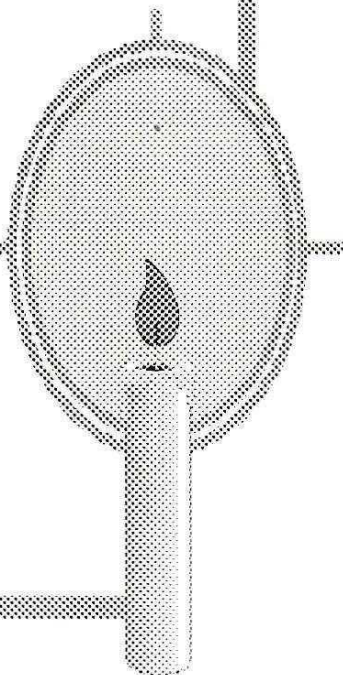
## نامه‌ای از شیلی

در سال ۱۹۹۰ عملم کردند و مجبور شدم تا «آی. او. دی» ام را در بیاورم. دکترها می‌گفتند که دیگر نمی‌توانم حامله شوم و اگر هم آبستن شوم، زندگیم بخطر خواهد افتاد. اما با اینحال، برایم قرص یا «آی. او. دی» تجویز نکردند.

ماه اکتبر بود که فهمیدم حامله‌ام. تصمیم گرفتم سقط کنم. خیلی می‌ترسیدم. چهار روز بعد از سقط جنین دخترم مرا به بیمارستان برد؛ چونکه حالم فوق‌العاده بد بود و دست چپام بقدری درد می‌کرد که نمی‌توانستم تکانش دهم. پاهایم باد کرده بودند و کبود شده بودند. در بیمارستان از حال رفتم و وقتی به هوش آمدم، یک مردی که از دادستانی آمد و گفت که بازداشت هستیم. فکر می‌کردم کارم تمام است.

پس از ۲۵ روز که تحت مراقبت شدید پزشکی بودم، مرخصم کردند. داشتم آماده رفتن بخانه می‌شدم که پلیس آمد و مرا مستقیماً به زندان برد. داشتم دیوانه می‌شدم. بلافاصله با وکیلیم تماس گرفتم و روز بعد به دادگاه رفتم. از من خواستند تا برگه‌ای را امضا کنم. نمی‌دانستم در آن چه نوشته شده است؛ با اینحال، امضایش کردم. بعد، مرا به قید ضمانت آزاد کردند.

در آوریل ۱۹۹۲ به دادگاه احضار شدم تا حکم را بگیرم. دادگاه مرا مجرم شناخت و به سه سال و یکروز حبس محکوم کرد. الان دارم دوران محکومیت مشروط را می‌گذرانم. هر ماه باید خودم را معرفی کنم و گاهی هم یک مامور امور اجتماعی می‌آید و کنترل می‌کند. روز و شب گریه می‌کنم و خودم را خیلی مقصر می‌دانم. Aftonbladet, 17 april, 1996







## و این حدیث همچنان باقیست!

۱۶ تن از سرخپوستان اکوادور، دو خواهر را به جادوگری متهم کردند و چنین ادعا نمودند که این زنان در قتل ۵ نفر از اهالی بومی دست داشته‌اند. بنا به ادعای «خوزه توآپانته»، رئیس ۱۶ قبیله سرخپوستنشین اکوادور، این زنان در روستای «گوئیس پینچا» زندانی هستند و مذاکره با مقامات دولتی حول مجازاتشان در جریان است. «خوزه» در رابطه با آزادی این زنان شروط زیر را پیشنهاد کرده است:

" ۱- این خواهران باید به ازای هر فردی که جادو کرده و کشته‌اند، مبلغی معادل ۲۰۰,۰۰۰ کرون سوئد بپردازند. ۲- به جادوگر بودن خود اعتراف کنند. ۳- مقامات دولتی قول دهند که پس از اعتراف آنها، مجازاتشان نمایند." وی همچنین اظهار داشت که اگر این زنان به جادوگر بودن خود اعتراف نکنند، هرگز رنگ زندگی را نخواهند دید.

«خوزه» در تایید جادوگر بودن این زنان به مدارکی استناد کرد که در جریان تفتیش منزل این دو خواهر کشف شده‌اند. این اسناد عبارت بودند از: انواع دم‌کرده گیاهی، دستورالعمل تهیه جوشانده‌های مختلف، لیست اسامی تعدادی از بومیان (که به ادعای رئیس قبیله قرار بوده در آینده جادو شوند!)، شمع، قورباغه، استخوان و یک عکس از "مریم باکره".

«خوزه»، رئیس قبایل سرخپوستنشین اکوادور همچنین اظهار داشت که اگر مقامات محلی پیشنهادات وی را نپذیرند، فوراً دستور سوزاندن این زنان را صادر خواهد کرد.

در یک گزارش کوتاه تلویزیونی، این دو خواهر اعلام کردند که اگر قرار است کشته شوند، ترجیح می‌دهند تا بجای سوزانده شدن، حلق‌آویز گردند.

به نقل از Bohuslänningen مورخ ۱۸ ژولای ۱۹۹۶

این شعر که توسط یکی از شاعران سوئد بنام «پر اولف انکوئیست» Per Olof Enquist، در سال ۱۹۷۹ سروده شده، داستان دختر پانزده ساله‌ای است - بنام «مالین هگستروم» - که از بیم خدا، کلیسا، قانون و پدر و مادر، جرات سقط جنین ندارد و در عین حال، نمی‌خواهد فرزندش را بدنیا بیاورد که تا ابد ننگ "حرامزاده‌گی" را حمل کند. بالاخره، او در یک شب برفی کودکش را بدنیا می‌آورد و آنقدر سرش را به دیوار می‌کوبد تا او را می‌کشد. در زیر، بخشهایی از این شعر طولانی را که «ماهی‌تی در برف» Fisken i snön نام دارد، می‌خوانید.

### «ماهی‌تی در برف»

از: Abort förr och nu, B. Davidson

«مالین هگستروم»

متولد بورتسک

بچه حوامزاده‌ای زاید؛

از ترس مادر و مادر بزرگ،

از بیم عذاب الیم کشیش و مسیح،

از همه کناره گرفت.

در دل تاریکی، بطرف انباری خانه به راه افتاد.

قفل بود.

و کلیدی در کار نبود.

\*\*\*

«مالین هگستروم»

میان برف سنگین ایستاد.

از درد بخود پیچید و ماه بسردی درخشید.

از دور، در طویله را دید،

نیمه باز بود و برف بر کف‌اش نشسته بود.



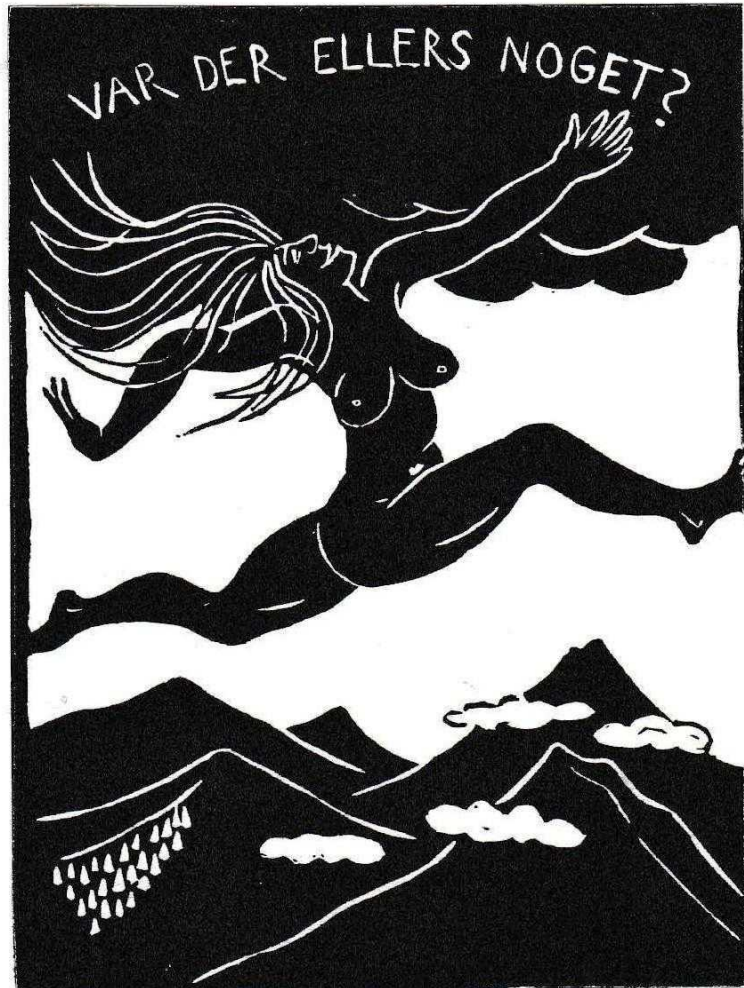
داخل شد و در را بست.  
 درد شدید بود،  
 سرما سخت،  
 و برف سنگین.

\*\*\*

بر زمین نشست.  
 همه خوابند.  
 هیچ کس شرم مرا نمی‌بیند  
 و خدا در این میان  
 حافظ همه کودکان است  
 حتی کودک من،  
 که فرزند یک خطاکار است.

فصلنامه زن





Birthe Dalland

## جنبش زنان، سوسیالیسم و فمینیسم (۲)

### مقدمه

در شماره قبل، به آنجا رسیدیم که انقلاب فرانسه تاریخ بشریت و بویژه تاریخ ستمکشی زن را منقلب کرد. دلیلش هم این بود که این انقلاب با توسل به خودباوری بجای خداباوری، تا زدودن آخرین بقایای نظام رو به زوال مالک-رعیتی (فئودالیسم) و استقرار نظام نوظهور سرمایه‌داری (کاپیتالیسم) پیش رفت. «انگلس» در باره این انقلاب می‌نویسد:

"انقلاب کبیر فوانسه، اگرچه سومین نبرد بورژوازی بحساب می‌آمد، ولی اولین نبردی بود که در آن بورژوازی جامعه مذهبش را کاملاً از تن درآورد و به مبارزه در عرصه سیاسی پرداخت. بعلاوه، این انقلاب، اولین قیامی بود که بطور واقعی مبارزه را تا نابودی جبهه اشراف و پیروزی



## جبهه مخالف - یعنی بورژوازی - ادامه داد.

Engels, Friedrich, Socialism: Utopian, Scientific, 1892, Introduction

بعبارت بهتر، این انقلاب توانست با گسستن از مفاهیمی چون "سرنوشت"، "تقدیر"، "خواست و اراده خدا" و با تکیه به خرد و منطق، عطای بهشت را به لقای وعده دهندگانش ببخشد و با طرح خواسته‌های زمینی و مادی، سرنوشت بهتری را در همین دنیای واقعی جستجو کند. در جریان این انقلاب، آدمها، گروهها و انجمنهای زیادی فعال شدند و برای دستیابی به آینده و دنیای بهتر مبارزه کردند. ما در شماره قبل به مهمترین افراد، حرکتها و گرایشاتی که در اثنای این انقلاب، تاثیر و اثراتی را بر جنبش زنان بجا گذاشتند، اشاراتی داشتیم. حال ادامه بحث را پی می‌گیریم.

## فصلنامه زن

## جنبش زنان در قرن نوزدهم

## ۱- فرانسه

روز ۱۸ برومر برابر با نهم نوامبر ۱۷۹۹، «ناپلئون بناپارت» کودتا کرد و بعنوان "کنسول اول" به قدرت رسید. او با گماردن «ژوزف فوشه»<sup>۱</sup> به ریاست دستگاه پلیسی، جوی از ترور، وحشت و سرکوب را بر فرانسه حاکم کرد. ناپلئون که تشنه نام و قدرت بود، بزودی به فکر دشمنان خارجی فرانسه افتاد و با شعار «صلح برای فرانسه» حملاتش را به کشورهای مجاور آغاز کرد. او بزودی اکثر همسایگانش را به تسلیم، سرسپردگی و یا انعقاد قرارداد صلح مجبور نمود و بالاخره، در سال ۱۸۰۴ جمهوری را ملغی و امپراتوری خود را مستقر ساخت و خود را «امپراتور فرانسه» نامید. در این ایام، امپراتوری فرانسه دربرگیرنده کشورهای بلژیک، هلند، ایتالیای شمالی و مرکزی، ایلیریا و دالماسی بود و سایر قسمتهای اروپای غربی و مرکزی نیز بصورت دولتهای تابع (واسال)، زیر سلطه ناپلئون قرار داشتند. در سال ۱۹۰۸، فرانسه بزرگترین قدرت نظامی اروپا شد؛ حال آنکه، مقام اول اقتصادی و صنعتی از آن انگلستان بود. از همان نخستین روزهای روی کار آمدن ناپلئون، حمله به دستاوردهای دموکراتیک انقلاب فرانسه آغاز شد. آزاداندیشان و دگراندیشان تحت تعقیب و

۱- فوشه در سالهای پیش از انقلاب، کشیش بود. در جریان انقلاب از ژاکوبینهای افراطی شد و در سالهای حکومت «دیرکتوار» هوادار ترمیدوری‌ها بود! او در تاریخ بعنوان یکی از برجسته‌ترین الگوهای خیانت، دروغگویی، چاپلوسی و توطئه‌چینی معروف است.

شکنجه قرار گرفتند و قوانین سفت و سختی در جهت تحکیم و تقویت هر چه بیشتر منافع بورژوازی فرانسه تنظیم گردید.

### زنان در دوره ناپلئون

همانطور که در شماره پیش اشاره کردیم، زنان در انقلاب فرانسه حضور بسیار فعالی نشان دادند، ولی با اینهمه در قانونیت بخشیدن به حقوق انسانی‌شان توفیق چندانی نداشتند. شاید بتوان لغو حق‌الارث فرزند ارشد و پسر و تخصیص ارث برابر برای فرزندان دختر یا پسر (مصوب ۱۷۹۰) و نیز حق قانونی طلاق (مصوب سال ۱۷۹۲) را برجسته‌ترین دستاوردهای حقوقی این انقلاب بحساب آورد. اما همین دستاوردهای ناچیز نیز با روی کار آمدن ناپلئون، از دست رفتند.

«سیمون دوپوار» در مورد نتایجی که امپراتوری ناپلئون برای زنان به ارمغان آورد، نوشت:

«مردان از ورود زنان به «شورا» (منظور همان شورای همگانی است) و بعداً، به کلوبهایی که در آنها زنان دانش سیاسی‌شان را ارتقا می‌دادند، ممانعت بعمل آوردند... در تشابه با هر فرد نظامی دیگر، ناپلئون

می‌خواست تا زن فقط مادر باشد... دختران و زنان از حق شهروندی محروم شدند که معنایش محروم کردن آنها از وکالت و کفالت بود... زن موظف بود تا از شوهرش متابعت کند و مرد حق داشت تا در صورت همخوابگی زن با مرد دیگر، او را حبس کند و خواهان طلاقش شود. اگر حین همخوابگی زن با مرد دیگر، شوهر "از راه می‌رسید و او را می‌کشت، قانوناً، مجرم و قاتل شناخته نمی‌شد. برعکس، مرد، فقط زمانی مشمول جریمه می‌شد که معشوقه‌اش را بخانه می‌آورد. در واقع، این تنها موردی هم بود که زن حق داشت تا تقاضای طلاق کند. این مرد بود که محل زندگی خانواده را تعیین می‌کرد. در مورد فرزندان نیز مرد حق بیشتری نسبت به مادر داشت. برای آنکه زن بتواند ضمانتنامه و تعهداتی از این دست را امضا کند؛ اجازه مرد لازم بود؛ البته زنانی که شرکتهای تجاری داشتند از این قاعده مستثنی بودند. شوهر، قدرت عظیمی بر زن و مایملکش داشت..."<sup>۲</sup>



نمایندگان فکری مردسالاری (مثل روسو) را به حاشیه براند و راه را برای پاگیری جنبش‌های برابری‌طلبانه بگشاید، با حاکمیت ناپلئون سرکوب شد و بار دیگر زمزمه‌ها و تئوریهای مردسالارانه سیاستمداران، دولتمردان و اندیشمردان از هر سو بلند گردید. «ژوزف دومستر»<sup>۳</sup> و «بونالد»<sup>۴</sup> اعلام کردند که خواهان جامعه‌ای بر اساس ارزشهای الهی هستند که بر اساس سلسله مراتب هرمی (هیرارشی) استوار باشد؛ جامعه‌ای که خانواده کوچکترین و محکمترین جزء آن را تشکیل دهد. «بونالد» نوشت:

زنان به خانواده‌هایشان تعلق

دارند؛ نه به جامعه سیاسی.

طبیعت، آنها را برای کار خانگی

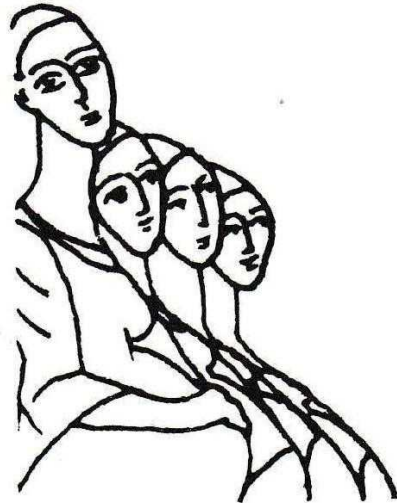
خلق کرده، نه برای کارهای

اجتماعی-سیاسی.<sup>۵</sup>

«آگوست کنت»<sup>۶</sup> نوشت:

در نزد همه حیوانات و بویژه

همانطور که دیدیم میراث انقلاب فرانسه بی‌شبهت به میراث انقلاب بهمن ۵۷ نبود؛ با این تفاوت که زنان ایرانی این میراث شوم را دو قرن بعد تجربه کردند!



### تحکیم ذهنیت مردسالارانه

اعتراضات و جنبش‌های آزادیخواهانه و برابری‌طلبانه زنان که می‌رفت تا در یک فرصت عظیم تاریخی

۳- Joseph de Maistre نویسنده، فیلسوف و سیاستمدار فرانسوی (۱۷۵۳-۱۸۲۱) که طرفدار رژیم سلطنتی و پیرو پاپ بود و از مخالفین سرسخت انقلاب فرانسه بحساب می‌آمد. او بقدری از انقلاب هراس و نفرت داشت که در جریان انقلاب به سویس گریخت.

۴- Bonald نویسنده و سیاستمدار فرانسوی (۱۷۵۴-۱۸۴) که طرفدار رژیم شاهنشاهی و از مخالفین سرسخت ماتریالیسم و افکار آزادیخواهانه بود.

۵- Simone de Beauvoir, The Second Sex, Book One, History, Forth chapter

۶- August Comte فیلسوف فرانسوی (۱۷۹۸-۱۸۵۷) و بینانگذار جامعه‌شناسی علمی که از واضعان پوزیتیویسم مذهبی شناخته می‌شود

در زمینه هنرهای زیبا بوجود  
آورد.<sup>۸</sup>

شوپنهاور، در حالی این ادعا را می‌کرد  
که مادرش "یکی از معروفترین  
قصه‌نویسان روزگار بود!"

(همانجا، ص ۲۸۶)

او در جای دیگر نوشت:

"ممکن است زنان دارای  
موهوب و استعدادهای عالی  
باشند، ولی نمی‌توانند نابغه  
شوند؛ زیرا، همیشه اشیاء را از  
نظر خود می‌نگرند. همه چیز  
در نظر زنان شخصی است و  
وسیله‌ای است برای غایات و  
اهداف خصوصی."

(همانجا، ص ۳۱۳)

شوپنهاور اعتقاد داشت که احترام به  
زن، مدیون دین مسیح و یکی از  
نتایج رمانتیسم است که به احساس و  
غریزه بیش از هوش و عقل بها داده‌اند.  
او نوشت:

"مردم آسیا بهتر دریافته‌اند و  
آشکارا فروتر بودن مقام زن را  
تاکید و تصریح کرده‌اند. اگر  
قوانین، زنان را همپایه مردان  
می‌دانند باید به آنها ذهن و  
عقل مردان را نیز بدهند...  
اعطای حق تملک به زنان پوچ  
و بیهوده است. تمام زنان بجز

انسان، ما شاهد تفاوت‌های  
عظیمی - چه جسمی و چه  
روانی- در بین جنس نر و  
ماده هستیم. همین اختلافات  
هم هستند که دو جنس را  
بطور پایه‌ای از هم متمایز  
می‌کنند... ماده‌گی نوعی  
"طفولیت ادامهدار" است که  
موجود زنده را از "آیده‌آل"  
شدن دور می‌کند... مدیریت و  
اشتغال در کارهای آموزشی،  
هیچیک، برای زن مناسب  
نیستند... زن برای احراز هر  
گونه سمت رهبری ناشایسته  
است؛ حتی، رهبری در خانه...  
زنان و پروتورها نه باید و نه  
می‌توانند نویسنده شوند؛ چیزی  
که خودشان هم هرگز آرزویش  
را نمی‌کنند."<sup>۷</sup>

شوپنهاور اظهار داشت:

"... زنان هیچگونه استعداد  
حقیقی برای شعر و موسیقی و  
هنرهای زیبا ندارند و اگر  
ادعایی در این زمینه‌ها بکنند،  
افسون و ریشخند است و برای  
خود شیرینی است.  
هوشمندترین زنان نتوانسته  
است یک اثر واقعی و شاهکار

۷- Simone de Beauvoir, The Second Sex, Book One, History, Forth chapter

۸- به نقل از «تاریخ فلسفه»، نوشته ویل دورانت، ترجمه عباس زریاب خویی، صفحه ۳۲۰



به طیش درآورد... زن، ملکی است که مرد به موجب قرارداد تصاحبش می‌کند. زن دارائی منقول است. بعبارت بهتر، زن فقط ضمیمهٔ مرد است.<sup>۱</sup>

«سیمون دو بووار» در بررسی کتاب «فیزیولوژی ازدواج» و پیامی که «بالزاک» می‌دهد، می‌نویسد:

«به این ترتیب، او به بلندگوی بورژوازی بدل شد... و شوهران را تشویق کرد تا اگر می‌خواهند اسباب مضحکه و تمسخر دیگران نشوند همسرانشان را کاملاً زیردست نگه دارند، آنها را از هر چیزی که می‌تواند موجب رشد و ترقی‌شان شود، بازدارند، لباسهای آزاردهنده‌ای به آنها بپوشانند و آنها را به گرفتن رژیمهای غذایی تضعیف‌کننده تشویق کنند.» (همانجا)

اما، گستاخی و بی‌شرمی «بالزاک» به همینجا ختم نمی‌شود. او در نقش یک تئوریسین بورژوا، رهنمودهای موزیانه‌ای برای تحمیق و فریب زنان ارائه می‌کند که هنوز هم کارآرا هستند و توسط مریدانش برای تحمیق بعضی از زنان مورد استفاده قرار می‌گیرند! «بووار» در بررسی یکی از این رهنمودها می‌نویسد:

«از نقطه نظر بالزاک) شایسته

عده‌ای معدود - اسیر هوی و هوسند. زیرا فقط حال را می‌بینند و مهمترین کار خارجی آنها تماشای مغازه‌هاست. به عقیدهٔ زنان، وظیفهٔ مردان تحصیل پول است و وظیفهٔ آنها خرج آن... بنابراین، من معتقدم که نباید به زنان حتی اجازهٔ خرج و خرید اشیاء مربوط بخودشان را داد؛ بلکه، اینکار باید تحت مراقبت مردان از قبیل پدر و شوهر و پسر و یا دولت انجام گیرد؛ همچنانکه در هندوستان معمول است. زنان نباید اموالی را که خود کسب نکرده‌اند، در اختیار داشته باشند... هر چه با زنان کمتر سروکار داشته باشیم، بهتر است. - زندگی بدون زنان هم راحتتر است، هم بهتر. باید مردان دامی را که در زیر زیبارویی زنان نهفته است، ببینند تا میل به تولید مثل در آنها خاموش گردد.» (همانجا، صفحات ۳۲۰ و ۳۲۱)

بالزاک Balzac (۱۷۹۹-۱۸۵۰) نویسندهٔ «کمدی انسانی»، در کتاب «فیزیولوژی ازدواج» نوشت:

«تقدیر زن و تنها افتخار او این است که قلب مرد را تندتر



آن است که مردان تصمیمگیری در کلیه کارهای بی‌ارزش را به زنان بسپارند. مردان، بجای آنکه همانند انسانهای اولیه حمل بار را به زنان واگذارند، بهتر است آنها را از کارهای سنگین و دشوار معاف کنند و همه مسئولیتها را در اختیار خودشان بگیرند. به این ترتیب، مردان با فراهم کردن یک زندگی راحت می‌توانند زنان را بفریبند و امیدوار باشند که آنان به قبول نقش مادری و خانه‌داری، یعنی همان نقشهایی که مردان برایشان در نظر گرفته‌اند، تن دهند. (همانجا)

«بوار»، در باره واکنش زنان نسبت به این دامی که مقابشان گسترده شده، ادامه می‌دهد:

واقعیت این است که اکثر زنان بورژوا تسلیم چنین شرایطی می‌شوند؛ چرا که شیوه تربیت و نیز زندگی انگل‌وارشان، آنها را به مرد وابسته کرده است. آنها، حتی جرات ندارند تا تقاضایی داشته باشند. آنها هم که این جرات را دارند، گوش شنوایی نمی‌یابند. (همانجا)

شاید الان برای خوانندگان «فصلنامه زن» روشن شده باشد که چرا خیلی از مردان در حمل باری که زنان بدست دارند پیشدستی می‌کنند و تصمیمات

ساده و بی‌اهمیت را به آنها می‌سپارند و لباسهای زیبا و لطیف را به تنشان نمی‌پسندند و بالاخره، آنها را به رژیم گرفتن تشویق می‌کنند!!

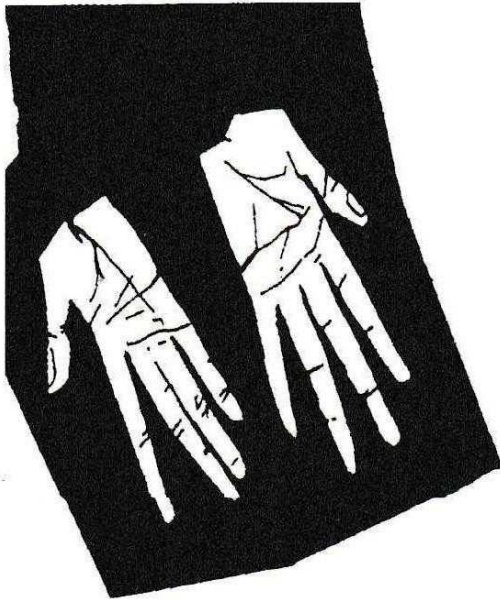
### جنبش زنان در قرن نوزدهم

#### ۲- انگلستان

پیروزی سیاسی بورژوازی در فرانسه، مقارن بود با انقلاب صنعتی در انگلستان. «انگلس» می‌نویسد:

«... هنگامی که در فرانسه، انقلاب پیروزی سیاسی بورژوازی را تثبیت می‌کرد، در انگلستان، «وات»، «آرک رایت»، «کارت رایت» و دیگران مشغول تدارک





بی ارزش کرد؛ بنحویکه، سرمایه‌داران سریعاً همه چیز را بدست گرفتند و کارگران همه چیزشان را از دست دادند. ... بتدریج، علاوه بر صنایع دستی، پیشه‌وری نیز ... تحت تسلط سیستم تولید کارخانه‌ای درآمد... به این ترتیب، طبقه متوسط و بویژه پیشه‌وران کوچک به ورطه ورشکستگی افتادند... و دو طبقه جدید... بوجود آمد. این دو طبقه عبارت بودند از: ۱- طبقه سرمایه‌داران بزرگ که هم اکنون در تمام کشورهای صنعتی جهان تقریباً بلااستثناء کلیه وسایل زندگی، مواد خام و ابزار لازم برای تولید (مثل ماشین و کارخانه) را در اختیار دارند. این طبقه، همان طبقه

انقلاب صنعتی بودند. انقلابی که مرکز ثقل اقتصادی را کاملاً جابجا کرد و بر ثروت سرمایه‌داران بمراتب سریعتر از ثروت زمینداران بزرگ افزود... انقلاب صنعتی، طبقه‌ای از سرمایه‌داران بزرگ و نیز طبقه‌ای بمراتب بزرگتری از کارگران تولید کننده بوجود آورد. " (انگلس)، در جای دیگر ادامه می‌دهد: "انقلاب صنعتی، نتیجه اختراع ماشین بخار، ماشینهای گوناگون ریسندگی، ماشینهای بافندگی و سایر دستگاههای مکانیکی بود. این ماشینها که خیلی گران بودند و تنها توسط سرمایه‌داران بزرگ می‌توانستند تهیه شوند، شیوه تولید را بالکل تغییر دادند و جای کارگران سابق را گرفتند؛ آنهم به این دلیل که این ماشینها می‌توانستند در مقایسه با کارگرانی که با چرخهای ساده ریسندگی و بافندگی کار می‌کردند، محصولات ارزانتر و بهتری را تولید کنند. به این ترتیب، ماشین، صنایع را تماماً در انحصار سرمایه‌داران بزرگ قرار داد و داراییهای کوچک کارگران (مثل ابزار کار، وسایل نساجی و غیره) را بالکل

ورشکست شدند و کارگران از نان خوردن افتادند و بدبختی عظیمی همه جا را فرا گرفت. پس از مدتی محصولات اضافی بفروش رفتند، کارخانهها مجدداً شروع بکار کردند، دستمزدها بالا رفت و بتدریج وضع بازار بهتر شد. اما طولی نکشید که دوباره محصولات اضافی تولید شدند و یک بحران دیگر که درست در مسیر همان بحران سابق پیش می‌رفت، بوجود آمد. به این ترتیب، در آغاز قرن نوزدهم وضعیت صنایع دائماً بین شکوفایی و بحران در نوسان بود و تقریباً هر پنج تا هفت سال یک بحران که هر بار با فلاکت عظیم کارگران، هیجانات عمومی انقلابی و خطری علیه نظام همراه بود، بروز می‌کرد.<sup>۱۲</sup>

بهر تقدیر، انقلاب صنعتی اگرچه نظم نوینی را در عرصه تولید اقتصادی و کار اجتماعی بوجود آورد و امکان تولید مکانیزه و انبوه را فراهم کرد، ولی با در اختیار گذاشتن نتایج و سود این مواهب عظیم به یک اقلیت محدود (بورژوا)، نتیجه‌ای جز فقر و تیره‌روزی برای اکثریت زحمکشان و

بورژواها یا «بورژوازی» است. ۲- طبقه‌ای که بالکل مالک هیچ چیز نیستند و برای تامین وسایل مورد نیاز زندگی، چاره‌ای جز فروش نیروی کار خود به بورژوازی ندارند. این همان طبقه پرولترها یا «پرولتاریاست»<sup>۱۱</sup>.

انگلس در جای دیگری می‌نویسد: "صنایع بزرگ با ماشین و سایر دستگاههایش، شرایطی را فراهم کرد که در آن می‌شد محصولات صنعتی را به مقدار نامحدود، در مدت کوتاه و به قیمت ارزان تولید کرد. ساده‌تر شدن تولید، موجب شد تا رقابت آزاد که جزء ضروری صنعت بزرگ بود، چهره بی نهایت خشنی بگیرد. عده زیادی از سرمایه‌داران بزرگ به صنعت روی آوردند و در کوتاه مدت، میزان تولید بر مقدار مصرف پیشی گرفت. نتیجه آن شد که محصولات تولید شده بفروش نرسید و چیزی که بحران تجاری نامیده می‌شد، بوجود آمد. ناگزیر، کار در کارخانهها تعطیل شد، کارخانه‌داران

Engels, Friedrich, Principles of Communism, Fourth Question - ۱۱

Engels, Friedrich, Principles of Communism, Twelfth Question - ۱۲



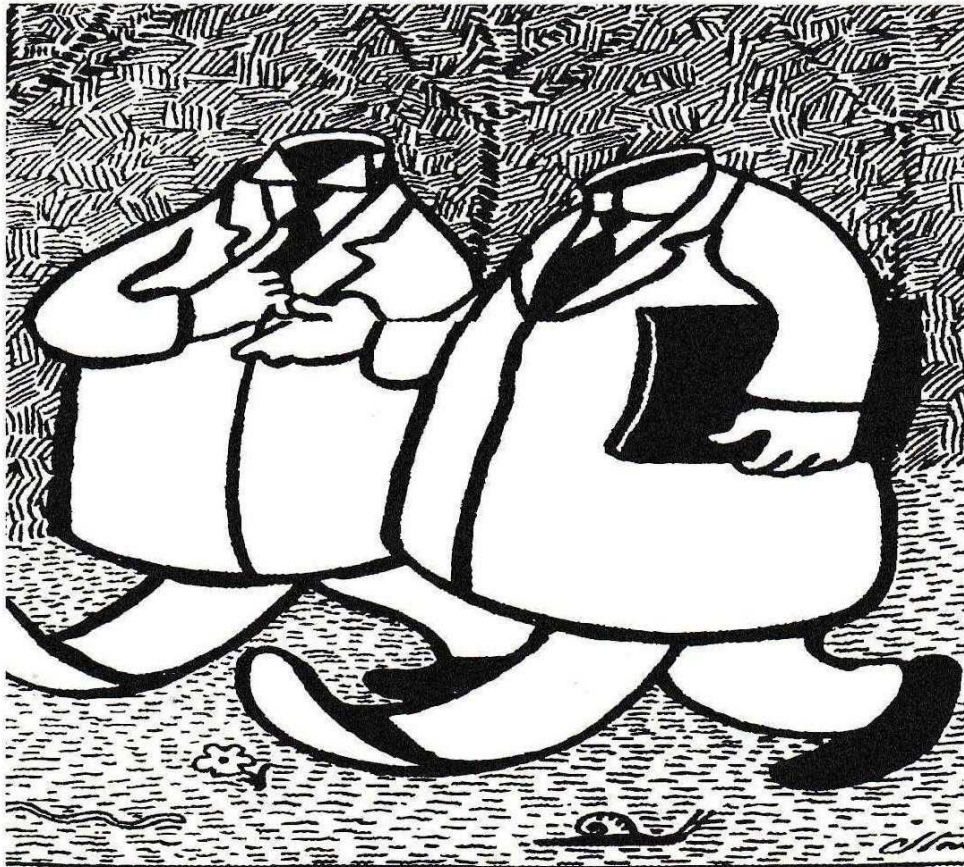
بویژه زنان نداشت. «مارلین فرنچ»، این مسئله را چنین توضیح می‌دهد: انقلاب صنعتی نتایج زیادی بویژه برای یک گروه کوچک اجتماعی ببار آورد و همزمان توده‌های وسیعی را به اعماق فقر و نومیدی راند. همزمان با تحلیل تدریجی فنودالیسم و آغاز دوران سرمایه‌داری، مالکین انگلیسی کشاورزان بیشماری را از زمینهای حاصلخیز بیرون راندند و دستشان را از همه منابع مشترک اجتماعی کوتاه کردند. وقوع انقلاب صنعتی در انگلستان، بخشاً، بخاطر حضور این طبقه پا گرفت؛ طبقه‌ای که بعدها توسط «مارکس» پروتتر<sup>۱۳</sup> خوانده شد. مردم سراسر اروپا، بدلائل مختلف، از زمین کنده شدند و به پرولتاریا، این توده فاقد شکل و محروم پیوستند که اکثریتشان را زنان و کودکان تشکیل می‌دادند.

آنها که از صنعتی شدن سرمایه‌داری سود بردند، طبقه ممتاز و اعیان جدیدی را بوجود آوردند که پویا و رو به رشد بود. افراد این طبقه، اگرچه می‌توانستند به ثروت و یا قدرت

کمتر یا بیشتری دست یابند، ولی همیشه ترکیبشان ثابت بود و تقریباً بطور کامل از مردان سفیدپوست تشکیل می‌شد... در قرن نوزدهم، اکثریت انسانهای کره زمین را کارگران یا تهیدستانی تشکیل می‌دادند که تحت اوامر اعیان و اشراف کوچک بسر می‌بردند. در همین ایام، تقریباً همه زنان تحت انقیاد مردان قرار داشتند. پس از قرنهای تلاش بی‌وقفه، بالاخره مردان موفق شدند تا موقعیت زنان را به پایین‌ترین سطح ممکن تنزل دهند. زنان، تقریباً از همه گونه حقوق انسانی، از جمله حق سیاسی، حق رای، حق تملک یا حق معامله اموالشان محروم بودند و حتی هیچگونه حقی بر جسم خودشان نداشتند.

اما انقیاد، خشم و نفرت می‌آفریند. از همین رو نیز بود که در دو قرن اخیر شاهد انقلابات زیادی بودیم.<sup>۱۳</sup>

اما علی‌رغم همه اینها انقلاب صنعتی، یکی از قیود و زنجیرهای دیرینه ستمکشی زنان را گسست و یکی از مهمترین پایه‌های رهایی و آزادی زنان را فراهم نمود.



همان انقلاب بزرگی است که در قرن نوزدهم، سرنوشت زن را متحول کرد و عصر جدیدی را پیش رویش گشود.<sup>۱۴</sup> اما نباید فراموش کرد که کار در کارخانه، اگرچه مهمترین حلقه وابستگی زن به پدر و همسر را گسست ولی زن تاوان سنگینی برایش پرداخت نمود. زن کارگر، علی‌رغم کار سنگین و طاقت‌فرسایی که انجام می‌داد، چیز چندانی به چنگ نمی‌آورد. سرمایه‌داران سخت‌ترین، کثیف‌ترین و کم‌مزدترین کارها را به آنان می‌سپردند و شرایط طاقت‌فرسایی را به آنها تحمیل

«سیمون دوبورا» در تاثیر انقلاب صنعتی بر روند رهایی زنان می‌نویسد: وقتی زن خانه را رها کرد و با کار در کارخانه به تولید راه پیدا نمود، اهمیت اقتصادی‌اش را که از دوران ماقبل تاریخ از دست داده بود، باز یافت. این ماشین بود که با هر چه بی‌معنی‌تر کردن اختلاف قدرت بدنی مردان و زنان، امکان چنین تحولی را فراهم نمود. رشد سریع صنایع و نیاز به نیروی کار بیشتر، شوکت زنان را در تولید ضروری نمود. این



برایم تعریف کرد که او در کارخانه بافندگی‌اش تنها زنان - آنها ترجیحاً زنان شوهرداری که خانواده‌های را تحت سرپرستی دارند - استخدام کرده است؛ زیرا اینها در مقایسه با زنان مجرد، باملاحظه‌تر و مطیع‌تر هستند و مجبورند برای تامین معاش خانواده تا آخرین نفس کار کنند...

به این ترتیب، همه خصوصیات خوب زن به ضررش تمام شدند و صفات خوب و ارزشمند وی به ابزاری برای رنج و بودگی کشیدن او بدل گردیدند.<sup>۱۷</sup> مزد ناچیز زنان، علی‌رغم کار در بدترین محیط‌های کار چنان برجسته بود که اعتراضات زیادی را از جوانب مختلف برانگیخت؛ بشحویکه، «سیسموندی»<sup>۱۸</sup> و «بلانکی» خواهان ممنوعیت کار زنان در کارخانجات شدند.

می‌کردند. این سوءاستفاده‌های نفرت‌انگیز حتی در آثار محافظه‌کارانی چون «ژول سیمون»<sup>۱۵</sup> و «لورا بولیو»<sup>۱۶</sup> نیز منعکس شده اند.

در سال ۱۸۳۱، زنانی که در صنایع نخ‌ریسی و پشم‌ریسی شاغل بودند، روزانه ۱۷ ساعت در بدترین شرایط کار می‌کردند و مزدی که دریافت می‌داشتند، به زور کفاف زندگیشان را می‌داد. چنین تصاویر وحشتناکی را می‌توان در آثار «بلانکی» (Blanqui) تئوریسین سوسیالیست و انقلابی فرانسه (۱۸۰۵-۱۸۸۱) و یکی از منتقدان سوسیالیسم اتویپایی که بخاطر خواستهای انقلابی‌اش بارها به زندان افتاد) و «نوربرت تروکن» (Truquin) و Norbert (نویسنده «حقایق در باره وقایع شهر لیون») نیز خواند. «مارکس» در کتاب «سرمایه» وضعیت ناگوار کار زنان را اینگونه توضیح می‌دهد:

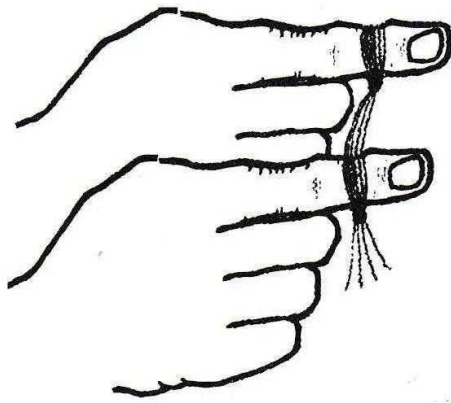
**یک کارخانه‌دار بنام «ام. ا»**

۱۵- Jules Simon فیلسوف و سیاستمدار فرانسوی (۱۸۱۴-۱۸۹۶) که آثار متعددی در باره وضعیت کارگران فرانسه نوشته که معروفترین‌شان «کارگر زن» نام دارد. او پس از سقوط امپراطوری ناپلئون، وزیر آموزش ملی شد و به عضویت آکادمی فرانسه درآمد.

۱۶- Le Roy Beaulieu اقتصاددان فرانسوی و یکی از نمایندگان لیبرالیسم فرانسه که کتابی تحت نام «کار زنان در قرن نوزدهم» در سال ۱۸۷۳ انتشار داد.

۱۷- Simone de Beauvoir, The Second Sex, Book One, History, Forth chapter

۱۸- Sismondi مورخ و اقتصاددان سوئیسی (۱۷۷۳-۱۸۴۲) و از منتقدان لیبرالیسم اقتصادی که بمنظور دفاع از طبقه کارگر خواستار دخالت دولت شده بود. مارکس در نوشتجات خود از او به عنوان رهبر «سوسیالیسم خرده‌بورژوایی» نام برده است.



«ژ. درویل» G. Derville در اعتراض به این وضعیت نوشت:

«حیوان لوکس» یا «حیوان بارکش»؛ زن، امروزه، به یکی از این دو مبدل شده است. وقتی کار نمی‌کند، توسط مرد تغذیه می‌شود، وقتی هم که تا پای جان کار می‌کند، باز هم نانخور مرد است.»<sup>۱۵</sup>

### زنان کارگر

گاهاً بغلط چنین استنباط می‌شود که گویا زنان تا قرن نوزدهم انگل مردان بودند و از پس‌مانده‌های آنها امرار معاش می‌کردند. گاهی اوقات نیز بغلط اینطور استنتاج می‌شود که گویا زنان قرن نوزدهم هوش، ادراک و یا مغز متکاملتری نسبت به زنان دوره‌های ماقبل خود داشتند؛ چرا که آنها بودند که توانستند نقطه عطفی را در تاریخ ستم‌کشی زنان رقم بزنند.

اما واقعیت خلاف اینهاست. زنان در دوره‌های پیشین نیز کار می‌کردند. آنها در دوره‌های مختلف تاریخی به کار بچهداری، آشپزی، خانداری، نظافت، دوخت و دوز، نخ‌ریسی، پشم‌ریسی و ... اشتغال داشتند. اما این کارها یا برای مصرف خانواده انجام می‌شدند و یا بعلت فشار اجتماعی، چنان محدود

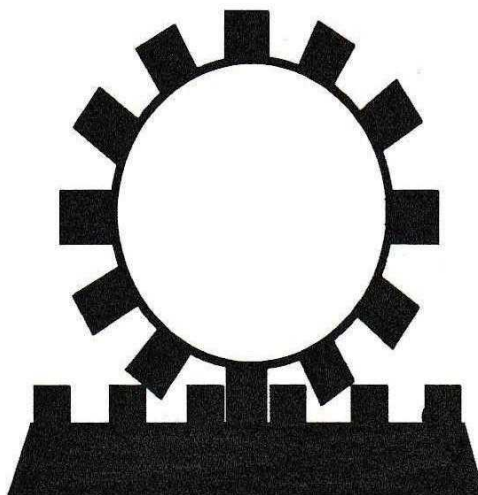
بودند که عملاً بحساب نمی‌آمدند. «کلنتای» در روش‌تر کردن این مسئله، به بررسی شرایط کار زنان در دوره‌های قبل می‌پردازد و از جمله می‌نویسد:

«چرا زنان دقیقاً در قرن نوزدهم به راه‌هایی خویش گام نهادند؟ ... آیا قبل از آن زنان فوق‌العاده‌ای وجود نداشتند؟ آیا آنها ستم را کمتر احساس کرده بودند؟ آیا زنان دوره‌های پیشین ارزش کمتری برای برخوردار بودن از آزادی و برابری داشتند؟ ... شرایط و اشکال تولید، در طول تاریخ بشریت، زنان را به بردگی کشید و رفته‌رفته آنها را به درجه‌ای از ستم‌کشی و وابستگی نزول داد که حتی تا همین امروز نیز اکثریت زنان خود را در همان موقعیت



تغییر یافته ناشی از آن باشد. تا زمانی که زن سهم مستقیمی در تولید کالا نداشت، تا زمانی که کارش را عمدتاً مصروف بهبود مصرف خانگی می‌کرد، ابداً نمی‌شد راجع به مسئله زن حرفی زد. در روستاهای دوردست که هنوز روند گردش کالایی حاکم نیست، تا به امروز، هنوز از مسئله زن خبری نبوده‌است. برای پیدایش "مسئله زن" شرایط عینی و معینی لازم است: زن باید بلحاظ اقتصادی مستقل شود؛ حتی اگر که بطور همزمان، بی‌حقوقی سیاسی و اجتماعی او بقوت خود باقی مانده باشد. از زمانی که زن شروع به تولید ارزش مبادله برای بازار داخلی یا جهانی کرد و کارش توانست ارزش اجتماعی پیدا کند، جایگاه اجتماعی او نیز دچار تغییر اساسی شد...

در دوره تولید کارگاهی (مانوفاکتور) که در قرون وسطی مرسوم بود، به مقیاس کوچک، ما نه تنها شاهد اولین پروتورهایی هستیم که خود را از قید "رعیت نیمه آزاد" بودن رها کرده و نیروی کار "آزاد" شده‌شان را وارد بازار کار نموده‌اند، بلکه شاهد اولین



احساس می‌کنند.

زنان، برای آنکه بتوانند ارزش و استقلال از دست رفته خویش را پس بگیرند، لازم بود تا همه ساختار اجتماعی و اقتصادی جامعه زیرو رو شود؛ کاری که ... اکنون توسط شرایط تولیدی قدرتمند ولی بحروح در حال انجام بود. همان نیروهایی که در گذشته، بردگی هزاران ساله زنان را تداوم بخشیده بودند، اینک در بالاترین مرتبه تکاملشان، وی را به مسیر آزادی و استقلال فرا می‌خواندند.

مسئله زن، یا بعبارت دیگر، تضاد بین حقوق کنونی زن و هشیاری نخواستهای که نسبت به شخصیت و تساوی با مرد پیدا کرده، تنها می‌توانست نتیجه برخورد اشکال غیرقابل انعطاف جامعه و روابط تولیدی

نوع تشکلات صنفی می‌توانید به «فصلنامه زن»، شماره اول، زیرنویس صفحه ۲۶ مراجعه کنید - م)

گستردند... در اواخر قرون وسطی ما شاهد آن بودیم که زنان زیادی بعنوان ریسنده، شانه زن، قرقه‌پیچ و بافنده مشغول به کار بودند. در بعضی از شهرها، مثل فرانکفورت، تعداد آنها بقدری زیاد بود که زنان از جانب مامورین شهرداری تحت کنترل ویژه قرار می‌گرفتند. در همانموقع، در شهر «کلن» یک «گیلد» خاص برای زنان قرقه‌پیچ وجود داشت که بموجب مقررات مصوبه‌اش زنان قرقه‌پیچ موظف بودند تا یک دوره آموزشی شش ساله را طی کنند و استادکارهای زن حق نداشتند تا بیش از سه زن کارگر را نزد خود بکار بگمارند.

همزمان که کار زنان در صنایع مختلف یدی گسترش پیدا می‌کرد، دشمنی طبیعی مردان علیه این رقیب که نیروی کار ارزان و خطرناکی بحساب می‌آمد، بالا می‌گرفت. مردان، در آغاز کوشیدند تا خطر نیروی کار غیرمتشکل زنان را از طریق مجبور کردن زنان به شرکت در «گیلد» خنثی سازند. اما

زنان آزاد نیز هستیم که به صورت تجمعات وسیع، روی نیروی کارشان معامله می‌کردند. رشد فزاینده فقر در روستاها، بی‌قدرت شدن کشاورزان، جنگهای بی‌انتهای، مرگ و میر فوق‌العاده زیاد، در پرتحرکترین بخش از جمعیت - یعنی مردان، که در معرض هزاران خطر، بیماری و حوادث فراوانی که در قرون وسطی بوفور دیده می‌شد، قرار داشتند - موجب رشد کمی و فزاینده زنان تنها و تنگدست شد که به بازار کار اجتماعی فرستاده می‌شدند. در نیمه دوم قرون وسطی، بدلیل گرسنگی و ضرورتی که تامین معاش بستگان، یک تنه بر زنان تحمیل شد، آنها را به روی آوردن به شهرهایی که در آنها صنایع دستی رواج داشت، واداشت. زنان درست با همان سرسختی که بعدها و پس از حدود نیم قرن، بر در دفاتر کارخانه‌ها کوبیدند، توانستند جاهایی را بعنوان نوآموز، شاگرد و حتی استادکار اشغال کنند. زنان نه تنها خود را در شاخه‌های عموماً متنوع تولیدی جا کردند بلکه حضور خود را به تمامی «گیلد»ها (اتحادیه‌های صنفی - برای اطلاع بیشتر از این



او در توضیح این پروسه و نحوه عملکرد این نیروها می‌نویسد:

«وقتی دستهای بیکار و بیشمار پروتاریای گرسنه، در خارج از «گیلد»ها به جستجوی کار پرداخت، چنین متداول شد که کار از طریق دلان (کارگزاران) و یا استادکاران در بین خانه‌ها توزیع می‌شد. زنان از شدت گرسنگی، به این شکل از کار که بیشتر برایشان قابل حصول بود، روی آوردند. اشکال جدید تولید، زنان را از کارگاهها بیرون کرد و چنین بنظر آمد که آنها را برای همیشه به چارچوب خانه بازگردانده باشند. اما بازگشت زنان بخانه بمعنی تباهی کامل آنان بود.. کار خانگی همه نیروهای حیاتی زن را مکید و بار مضاعفی را بر شانه‌های نحیف زنان نهاد: کار بیرون و کار خانگی (بمفهوم مجازی آن) ...» (همانجا)

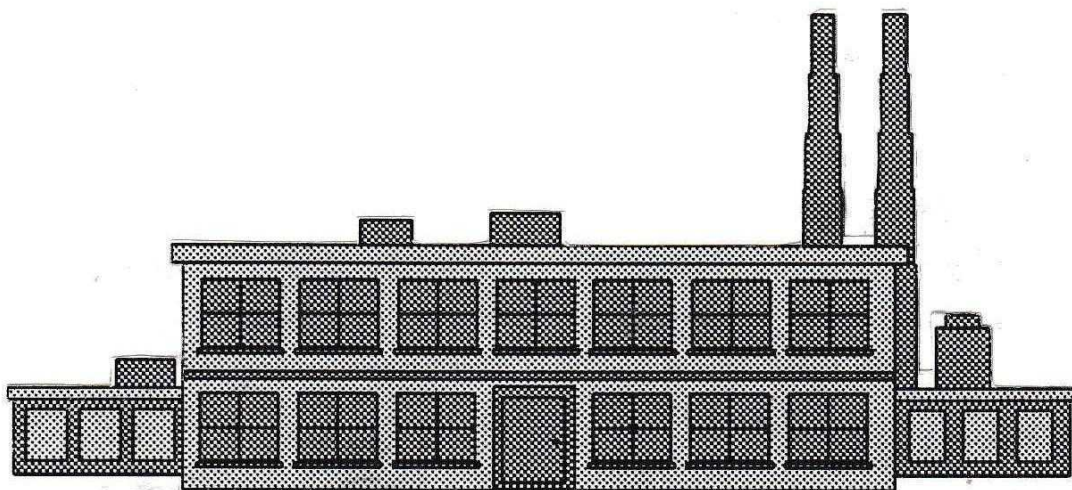
«کلنتای» در پیگیری این روند به دوران تولید کارگاهی (مانوفاکتوری) می‌رسد و در بررسی شرایط کار زنان در این دوره می‌نویسد:

«در تمام دوران مانوفاکتور، ما

وقتی رقابت بدرون «گیلد» ریشه دوانید و زنان برای تامین و حمایت منافعشان، اقدام به تاسیس «گیلد» های مستقل خویش نمودند، تاکتیک رقابتی مردان نیز تغییر کرد. «گیلد»ها، یکی بعد از دیگری، از ورود و عضویت زنان جلوگیری کردند و شروع به تعقیب و مجازات شدید استادکارانی نمودند که زنان را به استخدام خویش در می‌آوردند. ... کار زنان به شکل بیشترمانه‌ای ریشه‌کن شد.»<sup>۱۶</sup>

بعبارت بهتر، زنان، در این دوره علی‌رغم همه تلاشی که برای راهیابی به بازار کار کردند، نتوانستند خود را بمثابة نیروی کار برسمیت بشناسانند. کلنتای در اشاره به عاملی که این تلاش را عقیم گذارد می‌نویسد:

«علی‌رغم همه سختگیریها و ابتکاراتی که «گیلد»ها بخرج دادند، تاکتیکهای مردان برای محدود نمودن کار زنان و نیز مبارزه علیه نیروی کار ارزان زنان می‌توانست به شکست بیانجامد، تنها به این شرط که جریان نیرومند نیروهای تولیدی به کمک مردان نمی‌شتافت.» (همانجا، ص ۱۷)



به گمان آنها اولین قدم در راه رهایی اقتصادی محسوب می‌شد. (همانجا، ص ۱۸)

«کلنتای» در این مرور کوتاه به دوران تولید صنعتی می‌رسد و بالاخره در پاسخ به اینکه چرا قرن نوزده، نقطه عطف جنبش اعتراضی زنان شد، می‌نویسد:

«... فرمانروای خاکستری؛ یا بعبارت دیگر نیروی بخار، زنان را دوباره به سوی بازار کار فرستاد. در روند استقلال اقتصادی زنان، ماشین نقش بسیار برجسته‌ای ایفا کرد. به قول «لیلی براون»: کسی که در صدد است تا در مورد تاریخ کار زنان کارگر، در قرن نوزدهم چیزی بنویسد، باید بعلاوه و همزمان راجع به تاریخچه ماشین هم چیزی بنگارد. ماشین با سروصدای یکنواخت و تنفس مشتعلش،

شاهد حضور زنان در کلبه‌های کوچک، دودزده و تاریکشان هستیم. آنها ساکت و بی‌آنکه توجهی را برانگیزانند، با کار یدی خود بازار جهانی را که اهداف تجملی و تامین کالاهای ضروری و مهم را تعقیب می‌کرد، تجهیز نمودند. آنها با کمرهای خمیده از طلوع تا غروب خورشید به کار ریسنده‌گی، بافندگی، قلابدوزی و چرم‌دوزی پرداختند.»

(همانجا، ص ۱۸)

«کلنتای» در اشاره به نفرت زنان از «گیلد»ها و محدودیتهایی که وضع نموده بودند می‌نویسد:

«درست به همین خاطر بود که زنان کارگر فرانسه آنگونه یکدنده خواهان لغو محدودیتهای صنفی شدند و با آغوش باز به استقبال وقایع سال ۱۷۹۱ رفتند. چیزی که





تولیدکنندگان، سهم کمتری تخصیص می‌داد، اعتراض داشتند. بخش اعظم منابع و داراییها در اختیار اقلیت کوچکی از اعیان قرار داشت که به موهبت برخورداری از کنترل اقتصادی، قدرت سیاسی را نیز در دست داشت...

در قرن نوزدهم، مشکل اقتصادی و بی‌حقوق سیاسی زنان، موجب خیزش آنان شد. زنان طبقه متوسط از طریق جنبش فمینیستی و زنان طبقه کارگر از طریق اعتراضاتی که بر مبنای آنارشیزم، سوسیالیسم و کمونیسم استوار بود، این مبارزه را پیش بردند...<sup>۱۲</sup>

بعبارت بهتر، انقلاب صنعتی، رشد شهرنشینی، اقتدار سرمایه‌داری، شکل گرفتن طبقات نوین اجتماعی، رشد

توانست تا همچون یک شعبده‌باز، صفوف طولانی و بی‌انتهایی از زنان رنگ پریده و محبوس در سکوت چهاردیواری خانه به صف کند و آنها را برای مطامع خویش بکار گمارد. کار در کارخانه، همان چیزی بود که برای اولین بار پس از قرون وسطی، امکان زندگی مستقل و مجدد را برای زنان فراهم کرده بود. اما اختلاف این دفعه با دفعات قبل تنها در این بود که قبلاً تعداد کمی از زنان در سیستم تولید کالایی شرکت داشتند. اکنون تعداد زنان کارگر مستقل شدیداً و هر روزه، در تمام کشورها، در حال گسترش بود و این فوق‌العاده اهمیت داشت. (همانجا ص ۱۸ و ۱۹)

### اعتراض و انقلاب

طبیعتاً وضعیت ناهنجار کارگران و بویژه کارگران زن نمی‌توانست برای مدت طولانی دوام داشته باشد. پیرامون خیزش اعتراضات کارگری و زنان، «فرنچ» می‌نویسد:

"کارگران به توزیع ناعادلانه ثروت جهانی و به سیستم استثمارگرانه موجود که به

علوم و هرچه منزوی‌تر شدن مذهب، بالاگرفتن نارضایتی‌های عمومی و وقوع انقلاب در بسیاری از کشورهای دنیا<sup>۱۸</sup>، زمینه‌های پاگیری ایده‌ها و جنبش‌های اجتماعی نوینی گردیدند که به سوسیالیسم و فمینیسم معروف گردیدند.

**ادامه مطلب را در شماره آینده خواهید خواند.**

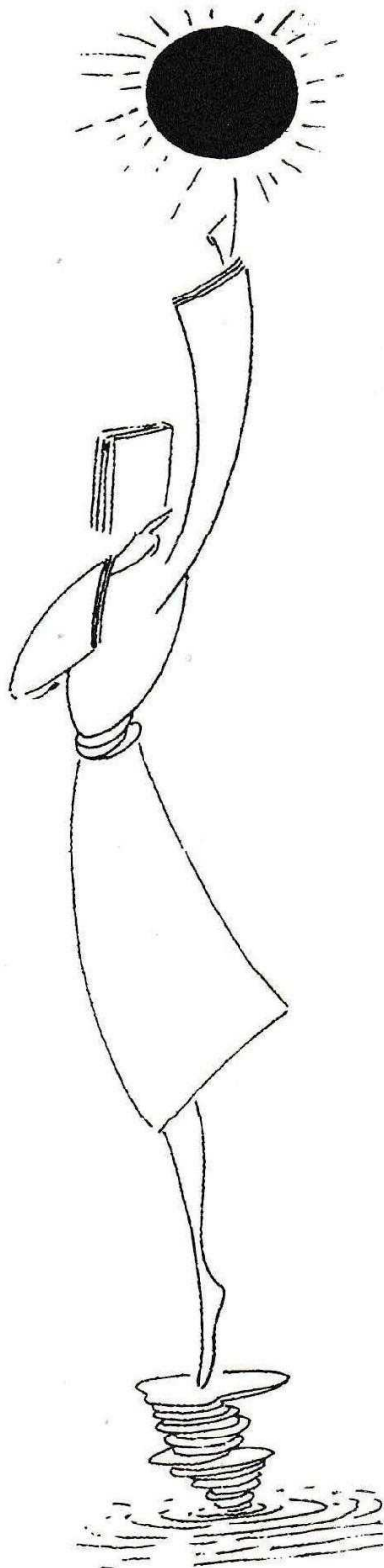


۱۸- انقلاب در اسپانیا در فاصله سالهای ۱۸۲۳-۱۸۲۰ (آهنگ مشهور «مارش ریگو» که توسط «اوئرتا» Huerta آهنگساز اسپانیایی ساخته شد و سرود انقلابی چند نسل از انقلابیون بود و در سال ۱۹۳۱، بعنوان سرود ملی جمهوری اسپانیا برگزیده شد، یادآور همین انقلاب و فرمانده «رافائل ریگو ی نونیز» Rafael Rigo y Nunez است)، انقلابهای ۱۸۲۰ و ۱۸۲۱ در ایتالیا، انقلاب آزادیبخش یونان در سال ۱۸۲۱ که منجر به جدایی یونان از ترکیه شد و جنبش‌های آزادیخواهانه امریکای لاتین که از سال ۱۸۱۰ تا سال ۱۸۲۶ جریان داشت و منجر به آزادی کلیه کشورهای این قاره باستثنای کوبا و پورتوریکو- از قید حاکمیت اسپانیا شد.



## رستاخیز

بخشی از شعر



می‌خواهم بمیرم  
 می‌خواهم یک میلیارد بار بمیرم؛  
 و در جهانی برخیزم،  
 که همسایگان یکدیگر را بشناسند؛  
 و مردم،  
 همه رنگها را دوست بدارند.

\*\*\*

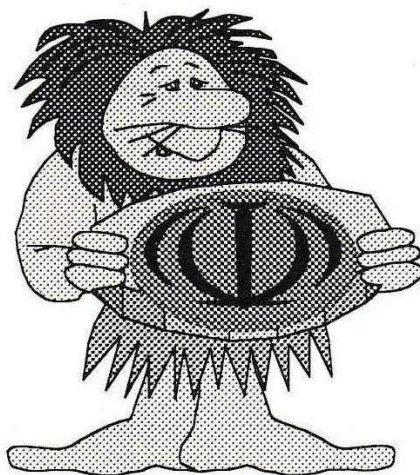
می‌خواهم در جهانی برخیزم،  
 که عشق، به قیمت لبخند باشد.  
 و عدالت باغی باشد  
 که مردم در آن  
 سیب‌های یکسان بخورند.  
 یکسان زندگی کنند؛  
 و یکسان بمیرند.

\*\*\*

می‌خواهم در جهانی زندگی برخیزم  
 که هیچ انسانی، بیش از یک بار نمیرد.

زاک پره ور

از کتاب «همچون کوچهای بی‌انتها»، ترجمه احمد شاملو



**کمی هم بخندیم!!**

### سوگندنامه پزشکی اسلامی

چند سال پیش وزیر بهداشت و درمان جمهوری اسلامی اعلام کرد که سوگندنامه پزشکی فعلی که ۱۴۰۰ سال پیش، توسط بقراط حکیم تنظیم شده و تنها سوگندنامه موثق پزشکی جهان است با موازین اسلامی سازگار نیست. او از دست‌اندرکاران ذریبط خواست تا سوگندنامه جدیدی که منطبق بر موازین شرع مقدس باشد، تنظیم و تدوین کنند.

یکی از طنزنویسان خوش‌ذوق به نام «کج‌نظر»، همان‌موقع سوگندنامه زیر را به وزیر مربوطه پیشنهاد کرد که از همان تاریخ از سرنوشت این هنرمند هیچ‌گونه اطلاعی در دست نیست!

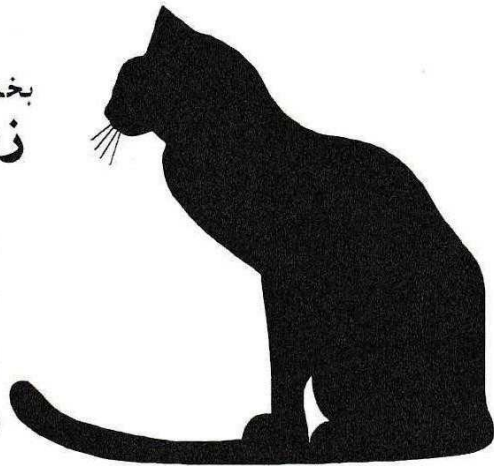
بهرتقدیر، متن این سوگندنامه اسلامی از این‌قرار است:

«من، بعنوان یک طیب مسلمان به ریش امام مرحوم سوگند یاد می‌کنم که در راه معالجه بیماران مسلمان با طبابت شرقی و غربی تا آخرین نسخه مبارزه کرده و با اتکاء به امدادهای غیبی و طبابت صلواتی، در خط ولایت فقیه باشم. من، قسم یاد می‌کنم که زنان نامحرم را قبل از معالجه صیغه و عقد کرده و بیماران کافر و نامسلمان را الساعه به دادگاههای انقلاب معرفی نمایم و اعلام می‌دارم که سوگندنامه بقراط کافر، توطئه یونانی‌های صهیونیست غربی برای به انحراف کشاندن طبابت ناب محمدی و صلواتی می‌باشد.»

فرستنده: دوستدار «کج‌نظر» - دانمارک



بخشی از  
**زن گناهکار شهر «تولدو»**



نوشته: آنتوان چخوف  
 ترجمه: احمد شاملو و ایرج کابلی  
 (ترجمه از اسپانیایی)  
 به نقل از: آدینه، شماره ۸۸، بهمن ۱۳۷۲

«هرکس محل اختفای ساحره‌یی را که مدعی است نامش  
 «ماریا اسپالانتسو» است، نشان دهد یا مشارالیها را زنده یا  
 مرده به هیئت قضات تحویل نماید، آموزش معاصی‌اش را  
 پاداش خواهد گرفت.»

این اعلان که توسط اسقف اعظم و قضات اربعه شهر بارسلون امضاء شده،  
 مربوط به ایام دوری است که الی‌الابد هم چون لکمی نازدودنی، تاریخ اسپانیا و  
 ای بسا تمامی بشریت را آلوده خواهد داشت.

بارسلونی‌ها این اعلامیه را خواندند و جست‌وجو آغاز شد. شست زن که  
 شبیه این جادوگر تحت تعقیب بودند دست‌گیر شدند و خویشان او آزار بسیار  
 دیدند... در آن دوران اعتقاد مضحک، اما ریشه‌داری رواج داشت که به موجب آن  
 گویا جادوگران این توانایی را دارند که خود را به صورت گربه و سگ و دیگر  
 جانوران درآورند؛ علی‌الخصوص، از نوع سیاه‌شان. نقل است که صیادی بارها  
 پنجه‌ی بریده‌ی جانورانی را که شکار می‌کرد به عنوان نشانه توفیق با خود می‌آورد  
 و هر بار که کیسه را می‌گشود دست خونینی در آن می‌یافت و چون دقت می‌کرد  
 دست زن خود را باز می‌شناخت.

اهالی بارسلون هر سگ و گربه‌ی سیاهی را که یافتند کشتند اما «ماریا  
 اسپالانتسو» در میان آن انبوه قربانی بی‌هوده پیدا نشد. این «ماریا اسپالانتسو»،  
 دختر یکی از بازرگانان عمده‌ی بارسلونی بود: مردی فرانسوی با همسر اسپانیایی.  
 ماریا بی‌قیدی خاص قوم گل و آن سرزندگی بی‌حد و مرزی را که مایه‌ی  
 جذابیت زنان فرانسوی نسب است از پدر به ارث برده بود و ویژه‌گی‌های ناب اندام

اسپانیایی‌اش را از مادر. تا بیست‌سالگی قطره اشکی هم به چشمش ننشسته بود و اکنون زنی بود سخت دلفریب و همیشه شاد و هوشیار که زندگی را وقف هیچ‌کاره‌گی‌ی سرشار از دل‌خوشی‌ی اسپانیایی کرده بود و وقف هنر... مثل یک کودک خوشبخت بود... درست روزی که بیست سالش تمام شد به همسری دریانوردی («اسپالاتسو») نام در آمد که بسیار جذاب بود و به قولی دانش‌آموخته‌ترین مرد اسپانیا و در سراسر بارسلون سرشناس. ازدواجش ریشه در عشق داشت. شوهرش سوگند یاد می‌کرد که اگر بداند زنش از زندگی کردن با او احساس سعادت نمی‌کند خودش را خواهد کشت. دیوانه‌وار دوستش می‌داشت.

اما در دومین روز ازدواج بخت از «ماریا» برگشت. بعد از غروب آفتاب، از خانه شوهر به دیدن مادرش می‌رفت که راه را گم کرد. بارسلون شهر بزرگی است و کمتر زن اسپانیایی هست که بتواند کوتاهترین مسیر بین دو نقطه را به درستی نشان دهد. سر راه از راهبی که می‌گذشت پرسید: "راه خیابان سن‌مارکو از کدام سمت است؟"

راهب ایستاد؛ فکری کرد و مشغول برانداز کردن او شد. آفتاب رفته، ماه برآمده بود و پرتو سردش را بر چهره‌ی ماریا می‌تاباند. بی‌جهت نیست که شاعران در توصیف زنان از ماه یاد می‌کنند؛ زن، در پرتو مهتاب صدف‌بار زیباتر جلوه می‌کند... موهای مشکین و زیبای «ماریا» در اثر سرعت قدم‌ها برشانه و بر سینه‌اش که از نفس‌زدن عمیق برمی‌آمد افشان شده بود... دست‌هایش که چارقندی را بر شانه نگه می‌داشت، تا آرنج برهنه بود...

راهب جوان ناگهان و بی مقدمه درآمد که:

– به خون «ژانوار قدیس» سوگند که تو جادوگری.

ماریا گفت: "اگر راهب نبودی می‌گفتم حتماً مستی!"

– تو ... جادوگری!!

راهب این را گفت و زیر لب شروع به خواندن اوراد کرد.

– سگی که همین الساعه جلو من می‌دوید چه شد؟ تو همان سگی که به

این هیئت درآمدی! به چشم خودم دیدم! من می‌دانم... اگر چه بیست‌وپنج

سال بیشتر ندارم ولی تابحال مچ پنجاه جادوگر را گرفته‌ام! تو پنجاه‌ویکمی

هستی! به من می‌گویند «آوگوستین».

این‌ها را گفت و صلیبی بر خود کشید و برگشت و غیبش زد.

«ماریا»، «آوگوستین» را شناخت... نقل او را از پدر و مادرش زیاد شنیده

بود... هم به عنوان پرحرارت‌ترین شکارچی‌ی جادوگران و هم به نام مولف یک

کتاب علمی. کتابی که در آن علاوه بر لعن زنان از مردان هم به خاطر تولدشان



از بطن زن اظهار کراهت کرده، در محاسن عشق به مسیح داد سخن داده بود. اما ماریا بارها با خود فکر کرده بود مگر می‌شود به مسیحی عشق ورزید که خود از انسان متنفر است؟ چند صدقده می‌که رفت دوباره به «آوگوستین» برخورد. از بنایی با سردر بلند و کتیبه‌ی طویلی به زبان لاتینی، چهار هیكل سیاه بیرون آمدند؛ از میان خود به او راه عبور دادند و به دنبالش راه افتادند. «ماریا» یکی از آن‌ها را که همان «آوگوستین» بود، شناخت. چهارتایی تا در خانه تعقیبش کردند. سه روز بعد مرد سیاه‌پوشی که صورت تراشیده و پف کرده داشت و ظاهرش می‌گفت که باید از قضاات باشد، به سراغ «اسپالانتسو» آمد و به او دستور داد بی‌درنگ به حضور اسقف برود. اسقف به «اسپالانتسو» اعلام کرد:

— معلوم شده که زوجه‌ی تو جادوگر است!

رنک از روی «اسپالانتسو» پرید. اسقف ادامه داد:

— شاکر درگاه الهی باش! انسانی که از موهبت تشخیص ارواح خبیثه در میان خلق‌الناس برخوردار است، چشم ما و تو را به روی حقیقت گشوده است. عیالت را دیده‌اند که به هیئت سگی سیاه درآمده، یکبار هم سگ سیاهی دیده شده که شکل متعلقه‌ی تو را به خود گرفته.

«اسپالانتسو» مبهوت زیر لب گفت: «او جادوگر نیست... زن من است!»

— ساحره نمی‌تواند زوجه‌ی یک کاتولیک باشد! او متعلقه‌ی ابلیس است! بدبخت! مگر تا به حال متوجه نشده‌ای که بارها تو را به روح خبیث فروخته است؟ همین الساعه عازم منزل شو و ضعیفه را فی‌الغور بفرست این‌جا.

این اسقف مردی بود اهل علم؛ و از جمله‌ی مراتب علمش این واژه‌ی femina (یعنی زن) را به دو جزء fe و minus تجزیه می‌کرد تا برساند که fe (یعنی ایمان) زن minus (یعنی کمتر) است.

«اسپالانتسو» از مرده هم بی‌رنکتر شد... از اتاق اسقف که بیرون آمد سرش را با هر دو دست گرفت. حالا کجا و به کی بگوید که «ماریا» جادوگر نیست؟ مگر کسی هم پیدا می‌شود که در درستی حرف و نظر راهبان شک کند؟ حالا دیگر همه‌ی اهالی بارسلون یقین دارند که «ماریا» جادوگر است! همه! هیچ چیز از معتقد کردن آدم ابله به یک موضوع واهی آسان‌تر نیست...

پدر «اسپالانتسو» که داروفروش بود، دم مرگ به او گفته بود:

— ... نه به اسپانیایی‌ها اعتماد نشان بده، نه معتقداتشان را باور کن!

«اسپالانتسو» که خودش هم معتقدات اسپانیایی‌ها را داشت، نمی‌توانست گفته‌ی اسقف را باور کند. زنش را خوب می‌شناخت و یقین داشت که فقط زن‌های عجوزه، جادوگر از آب در می‌آیند...

از پیش اسقف که برگشت به همسرش گفت:

— «ماریا»، راهبها خیال دارند بسوزانندت! می‌گویند تو جادوگری، به من هم دستور داده‌اند تو را تحویل بدهم... گوش کن ببین چه می‌گویم زن! اگر راستی راستی جادوگری که به امان خدا! — بشو یک گریه سیاه و در رو؛ برو یک گوشه‌یی؛ اما اگر روح پلیدی درت نیست تو را به دست این راهبها نمی‌دهم... غل به گردنت می‌بندند و تا گناه نکرده را به گردن نگیری، نمی‌گذارند بخوابی. پس اگر جادوگر هستی فرار کن!

اما «ماریا» نه به شکل گریه سیاه درآمد، نه گریخت... فقط شروع کرد به اشک ریختن و به درگاه خدا توسل جست. «اسپالانتسو» بهش گفت:

— گوش کن! پدر خدا بیامرز می‌گفت آن روزی که همه به ریش احمق‌های معتقد به سحر و جادو بخندند نزدیک است. پدرم اگرچه به خدا اعتقادی نداشت اما هرگز دروغ هم نمی‌گفت. پس باید جایی قایم بشوی و منتظر آن روز بمانی... چندان مشکل هم نیست: کشتی برادرم «کریستوفور» توی اسکله زیر تعمیر است. آن تو قایم می‌کنم و تو هم تا همان زمانی که پدرم خبرش را می‌داد بیرون نمی‌آیی. آن‌جور که آن خدا بیامرز می‌گفت خیلی هم نباید طول بکشد.

آن شب «ماریا» در قسمت زیرین کشتی نشسته بود و با بی‌صبری در انتظار آن دوران نیامدنی‌یی که پدر «اسپالانتسو» وعده‌اش را داده بود از وحشت و سرما می‌لرزید و به صدای امواج گوش می‌داد.

روز بعد که اسقف از «اسپالانتسو» پرسید: "عیالت چه شد؟" او به دروغ گفت: "گریه سیاهی شد و دررفت."

— انتظارش را داشتم. می‌دانستم این طور می‌شود! لکن مهم نیست. پیدایش می‌کنیم... «آوگوستین» قریحه‌ی غریبی دارد! فی‌الواقع بنام به این قریحه! برو راحت باش و من بعد دیگر زوجه‌ی ساحره مگیر! مواردی بوده که ارواح خبیثه از دیگر زوجه به قالب زوج انتقال کرده است... در همین سنه‌ی ماضیه خودم کاتولیک مومنی را سوزاندم که در اثر قرابت با خبیثه‌ی ساحره‌یی، بی آنکه خودش بخواهد روحش را به شیطان لعین وا گذاشته بود.  
.. برو!

مدتها ماریا در کشتی بود. «اسپالانتسو» هرشب به دیدنش می‌رفت و همه‌ی چیزهایی را که لازم داشت برایش می‌برد. یک ماه به انتظار گذشت، بعد هم یک ماه دیگر و ماه سوم... اما آن دوران مطلوب و موعود فرا نرسید. پدر «اسپالانتسو» درست گفته بود، اما عمر تعصبات با گذشت ماه‌ها به آخر



نمی‌رسد. تعصب، مثل ماهی سخت جان است و باید قرن‌ها بگذرد تا عمرش سرآید... «ماریا» رفته رفته با زندگی جدیدش کنار آمده بود و کم‌کم داشت به ریش راهب‌ها که اسمشان را کلاغ گذاشته بود می‌خندید و اگر آن واقعه‌ی خوف‌انگیز و آن شوربختی‌ی ناگزیر پیش نمی‌آمد خیال داشت تا مدت‌ها همان‌جا بماند و بعد هم به قول «کریستوفور»، کشتی که تعمیر شد با آن دسته جمعی به سرزمینی دور دست کوچ کنند: به جایی بسیار دور از این اسپانیای شعور باخته.

اعلان اسقف که در بارسلون دست به دست می‌گشت و در میدان‌ها و بازارها به دیوارها چسبانده شده بود به دست «اسپالانتسو» هم رسید. اعلان را که خواند فکری به خاطرش آمد. وعده‌ی آخر اعلان در باب آمرزش گناهان تمام حواسش را به خود مشغول کرد و آهی کشید و با خود گفت:

— کسب آمرزش گناهان هم بد چیزی نیست‌ها!

«اسپالانتسو» خود را غرق معاصی می‌دانست. بار گناهی بر وجدانش سنگینی می‌کرد که به خاطر نظایرشان کاتولیک‌های بسیاری بر خرمن آتش یا زیر شکنجه جان سپرده بودند. جوانی‌اش در «تولدو» گذشته بود: شهری که در آن زمان مرکز ساحران و جادوگران بود...

طی دو قرن دوازده و سیزده، ریاضیات در این شهر بیشتر از هر جای دیگر اروپا شکوفا شد. در بلاد فخمه‌ی اسپانیا هم که از ریاضیات تا سحر و جادو یک گام بیش‌تر فاصله نیست... پس «اسپالانتسو» زیر نظر ابوی به سحر هم پرداخته بود. از جمله این که دل و اندرون جانوران را شکافته بود و گیاهان غریب گرد آورده بود... یک بار هم که مشغول کوبیدن چیزی در هاون آهنی بود، روح خبیثی با صدای مخوف به شکل دود کبود رنگی از هاون بیرون جسته بود! در آن روزگار زندگی در «تولدو» پر از این گونه معاصی بود. هنوز چیزی از مرگ پدر و ترک «تولدو» نگذشته بود که «اسپالانتسو» سنگینی‌ی خوف‌انگیز بار این گناهان را بر وجدان خود احساس کرد. راهب اقیانوس‌العلوم پیری که طبیب هم بود به او گفته بود که فقط در صورتی معاصی‌اش بخشیده خواهد شد که به کفاره‌ی آن‌ها کاری فوق‌العاده نمایان به منصفه بروز و ظهور برساند. «اسپالانتسو» حاضر بود همه چیزش را بدهد و در عوض روحش از خاطره‌ی زندگی ننگین «تولدو» و از آتش دوزخ نجات پیدا کند.

اگر در آن زمان فروش تصدیق نامه‌جات آمرزش گناهان باب شده بود برای به دست آوردن یکی از آن قبض‌ها بی معطلی نصف داروندارش را مایه می‌گذاشت... حاضر بود پای پیاده به زیارت مزارات مقدسه مشرف شود اما حیف

که کار و گرفتاری مجال نمی‌داد. اعلان عالی جناب اسقف را که خواند با خودش گفت: "اگر شوهرش نبودم فوری می‌بردم تحویلش می‌دادم..."  
فکر این که فقط با گفتن یک کلمه تمام گناهانش آمرزیده می‌شود از سرش بیرون نمی‌رفت و شب و روز آرامش نمی‌گذاشت... زنش را دوست داشت، خیلی هم دوست داشت... اگر این عشق نمی‌بود اگر این ضعفی که راهبها و حتی اطبای «تولدو» بی چشم دیدنش را نداشتند نمی‌بود، در آن صورت می‌شد که...  
اعلان را که به برادرش نشان داد «کریستوفور» گفت:

— اگر «ماریا» جادوگر بود و به این خوش‌گلی هم نبود، خودم تحویلش می‌دادم... آخر از آمرزش گناه که نمی‌شود گذشت...! اما اگر صبر کنیم تا خودش بمیرد بعد جنازه‌اش را تحویل کلاغها بدهیم که به جایی بر نمی‌خورد.. بگذار مرده‌اش را بسوزانند... مرده که درد حالیش نمی‌شود. تازه، «ماریا» وقتی می‌میرد که ما پیر شده‌ایم. آمرزش گناه هم که فقط به درد زمان پیری می‌خورد...

«کریستوفور» اینها را گفت و قاه‌قاه خندید و به شانه‌ی برادر زد. اما «اسپالاتسو» درآمد که:

— اگر من زودتر از او مردم چه؟ به خدا قسم اگر شوهرش نبودم تحویلش می‌دادم!  
یک هفته پس از این گفت‌وگو «اسپالاتسو» که روی عرشه قدم می‌زد زیر لب می‌گفت:

— آخ که اگر همین الان مرده بود!... من که زنده تحویلش نخواهم داد! اما اگر مرده بود تحویلش می‌دادم! در آن صورت، هم سر این کلاغهای لعنتی را کلاه می‌گذشتم، هم آمرزش گناهانم را به چنگ می‌آوردم!  
«اسپالاتسو» ابله سرانجام زنش را مسموم کرد... جنازه‌ی «ماریا» را با دست خودش تحویل قضات داد تا سوزانده شود. معصیت‌هایی که در «تولدو» مرتکب شده بود آمرزیده شد... از این گناه هم که برای درمان مردم درس خوانده بود و ایامی را صرف علمی کرده بود که بعدها نامش را «شیمی» گذاشتند، استغفار کرد. عالیجناب اسقف پس از تحسین بسیار کتابی از تالیفات شخص خودش را به او هدیه داد... مرد عالم در این کتاب نوشته بود که اجنه از آن جهت در جسم اناث سیاه‌گیسو حلول می‌کنند که سیاهی‌ی موی ایشان با لون (رنگ) اجنه یکی است.



غادةالسمان، یکی از شاعران زن عرب است که مجموعه اشعارش تحت نام «در بند کردن رنگین کمان»، توسط عبدالحسین فرزاد به فارسی ترجمه شده است. نام این مجموعه، از شعری با همین نام اقتباس شده که از هراس شاعر از به بند کشیده شدن حکایت می‌کند؛ حتی، بند آن کسی که او را دوست می‌دارد. او می‌خواهد دوستش بدارند آنگونه که «هست» نه آنگونه که «می‌خواهند». قطعه زیر بخشی از همین شعر است.

## در بند کردن رنگین کمان

دوستت می‌دارم

اما نمی‌توانی مرا در بند کنی؛

همچنان که آبشار نتوانست

همچنان که دریاچه و ابر نتوانستند

و بند آب.

پس مرا دوست بدار

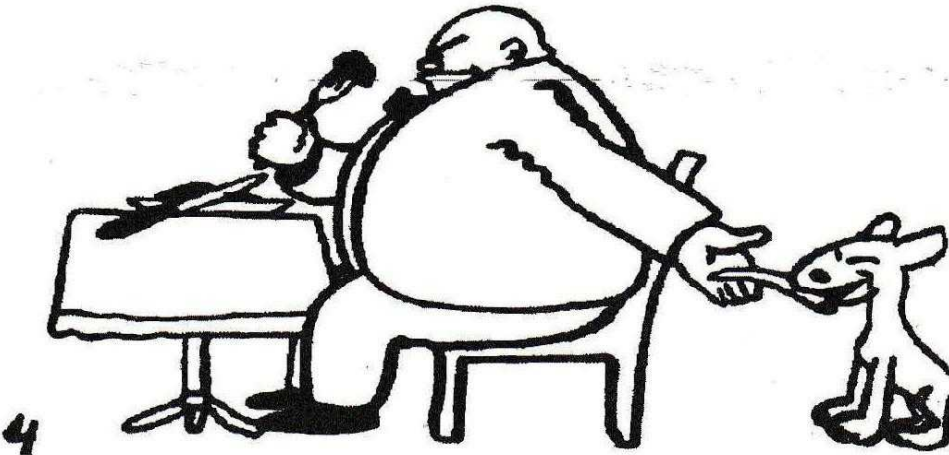
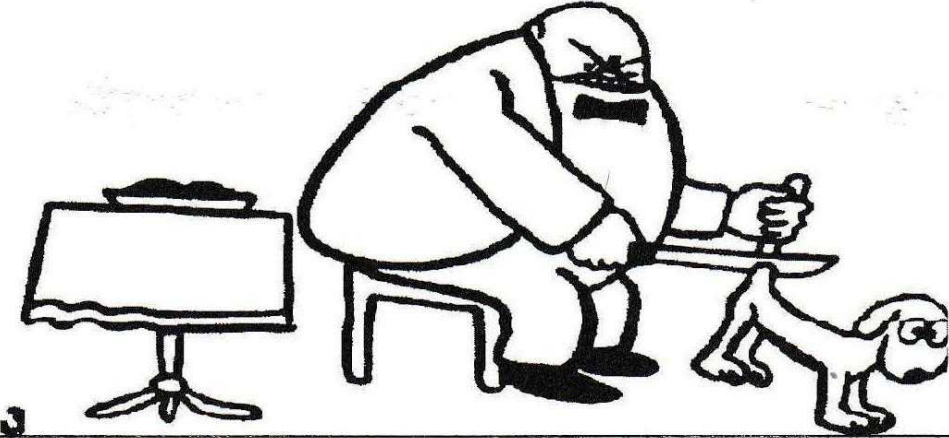
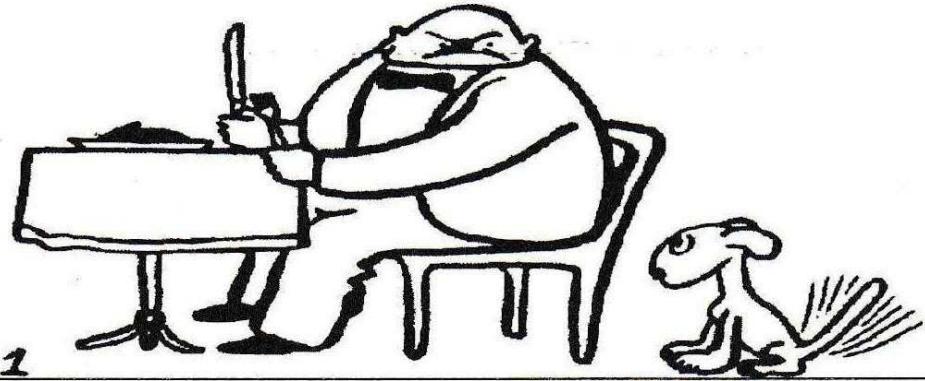
آن چنان که هستم

و در به بند کشیدن روح و نگاه من

مکوش!



بدون شرح!





## جایگاه زن در اقتصاد طبیعی بسته

سخنرانی سوم

الکساندرا کولنتای

داد. زن، نقش خود را بعنوان یک "واحد کار" - که به اشکال متفاوت به پیشرفت دولت و جامعه کمک می‌رساند - از دست داد و تا حد "ماده" ای که فرزندان مرد را می‌زاید و یا "ابزار"ی که لذت جنسی مردان را برآورده می‌کرد، تنزل پیدا نمود؛ چیزی که خشن‌ترین نمونه‌اش را می‌شد در مورد "معشوقه‌گان برده" و عالیترین شکلش را در مورد «هتائیر» دید. عبارت بهتر، شرایط اقتصادی حاکم توانسته بود زنان را به "انگلهای اجتماعی" بدل کند.

زنان برده، خارج از نرمهای پذیرفته شده جامعه زندگی می‌کردند و با کمرهای خمیده در زیر یوغ کارهای شاق، در بی‌حقوقی بردگان مرد سهیم بودند. بردگان، علی‌رغم همه کار شاقی که انجام می‌دادند، بعنوان مسببین رفاه اجتماعی بحساب نمی‌آمدند.

کار آدمها مورد ارزیابی قرار نمی‌گرفت؛ بلکه، این درآمد و سود بود که مبنای ارزش‌گذاری محسوب می‌شد. بتدریج، اولین طبقه کارگر

در شماره‌های پیشین «فصلنامه زن»، اولین و دومین قسمت از مجموعه سخنرانیهای «کلنتای» پیرامون «نقش زن در جریان تکامل اقتصادی جامعه» را خواندید. مطلب حاضر، ادامه همان مبحث است که به بررسی جایگاه زن در «اقتصاد طبیعی بسته» اختصاص دارد.

### فصلنامه زن

رفقا! سخن قبلی‌مان را با تشریح موقعیت زن در عهد باستان خاتمه دادیم؛ دورانی که در آن مالکیت خصوصی، تجارت و پیشه‌وری وجود داشت و «کار» با بردگی و فقدان آزادی مشخص می‌شد. البته، اگرچه، اشکال "پیشه‌وری آزاد" نیز در کنار کار بردگی دیده می‌شد، ولی شالوده این اقتصاد بر «کار تولیدی غیر آزاد» استوار بود.

در این ایام، زن به چهارچوب خانه رانده شد و بتدریج موقعیت و اهمیتش را در نظام اقتصادی از دست

می‌گرفت، بازاهایی برای این کار بوجود آمدند که بعدها و بتدریج، به محلهای تعویض، مبادله و تجارت دائمی و یا عبارت بهتر، «شهر» تبدیل شدند. اگر این بازارها در زمین ارباب تشکیل می‌شدند، او به خود این حق را می‌داد تا خودش را مالک آنها دانسته و بابت آنها مالیات دریافت کند. اما، شهرهایی هم وجود داشتند که خود را از زیر سلطه شوالیه‌ها و اشراف رهانیده بودند که برای نمونه می‌توان از «نوگورد» (Novgord) و «پسکو» (Pskov) نام برد.

در این ایام، مردم به سه دسته تقسیم می‌شدند: زمینداران، دهقانان و بورژواها. وضعیت زنان در این دوران و حتی در اوج شکوفایی آن (سالهای بین ۱۳۰۰-۹۰۰) بسته به طبقه‌ای بود که بدان تعلق داشتند. با اینحال، زن به هر طبقه‌ای که تعلق داشت، موقعیت‌اش تابع نقشی بود که در تولید داشت.

بگذارید، نخست نگاهی به وضعیت زنان اشراف و زمینداران ثروتمند داشته باشیم:

زمانی که فئودالیسم به اوج شکوفایی خود رسید و زمینداران و اشراف در قدرت قرار گرفتند (۱۳۰۰-۹۰۰ میلادی)، شیوه مسلط اقتصادی، «اقتصاد طبیعی» بود. به این معنی که کلیه مایحتاج و نیازمندیهای اشراف، زمیندار بزرگ و

(پرولتاریا) در دل جوامع قدیمی پیدا شد و مبارزه طبقاتی بالا گرفت. نتیجه این مبارزه و ثمره سیستم تولیدی که بر کار بردگی غیرمولد بنا شده بود، فروپاشی دولتهای عهد باستان بود؛ بنحویکه، یکی بعد از دیگری دچار ضعف، زوال و نابودی شدند.

عبارت بهتر، عهد باستان توسط مردمان جدیدی فروپاشیده شد که سیستم و سامان اقتصادی دیگری داشتند. بنابراین، بحث دوران باستان را همینجا خاتمه می‌دهیم و به دورانی می‌رسیم که با ما حدود ۹۰۰-۸۰۰ سال فاصله دارد و به «قرون وسطی» معروف است.

در این دوران، در سراسر اروپا «اقتصاد طبیعی» حاکم بود که برخلاف دوران برده‌داری، بر کار رعایا - و نه بردگان- بنا شده بود. رعایا و کشاورزان، دیگر مجبور نبودند تا کلیه محصولاتشان را به زمینداران بدهند؛ بلکه، حق داشتند تا بخشی از آن را صرف بهبود و ارتقای شرایط زندگی‌شان کنند. اما، رعایا مجبور بودند تا به زمینداران مالیات پردازند که شامل مال‌الاجاره جنسی و یا کار مجانی برای ارباب بود. رعیت، بخشی از محصول را برای خود نگه می‌داشت و به میل خود مصرف می‌کرد؛ و فی‌المثل، آن را با محصولات دیگری که در دسترسش بود، مبادله می‌نمود. در جاهایی هم که مبادله صورت



**وضعیت زن در دوران فنودالیسم بسته به طبقه‌ای بود که بدان تعلق داشت. با اینحال، زن به هر طبقه‌ای که تعلق داشت، موقعیت‌اش تابع نقشی بود که در تولید داشت.**

بافت پارچه‌های لطیف و کتان، تولید زیورآلات و کلاه‌خود نظارت می‌کرد. ضمناً، وظیفه او بود که کار آسیاب گندم و تهیه آرد را سازماندهی کند و برای زمستان و یا محاصره احتمالی قلعه ذخیره کافی فراهم آورد. زیرزمین قلعه، مملو از خم‌های شراب، آجیو و کالاهای دیگر بود. بواقع، همه مایحتاج قلعه که توسط ساکنین، مستخدمین، جنگجویان و مهمانان مصرف می‌شدند، توسط افراد درون قلعه تولید می‌گردیدند؛ چرا که نمی‌شد چنین چیزهایی را خریداری کرد. البته، بندرت تاجرانی هم به قلعه می‌آمدند - و خیلی مورد استقبال قرار می‌گرفتند - که کالاهای خارجی یا لوازم لوکس مثل ابریشم شرق، بلور صیقل داده شده «ونیز»، اسلحه و سنگهای قیمتی را برای فروش عرضه می‌کردند.

بهرحال، موقعیت زنان طبقه حاکم در این دوره زمانی - دوگانه بود: آنها، بعنوان سازمانده تولید مورد احترام بودند و در کشورهایی مثل آلمان، انگلیس و فرانسه - به لحاظ قانونی - لقب و اموال شوهر را پس از مرگ وی به ارث می‌بردند.

رعایا، توسط کار رعایا و در محدوده مالکیت ارباب تولید می‌شدند و مبادله و تجارت هنوز رشد چندانی نیافته بودند. شرح زندگی افراد و نظم اقتصادی این دوره، در تاریخ موجود است.

در مرکز این اقتصاد، قلعه زمیندار بزرگ وجود داشت که رعایا خدمتگزارانش بودند. بواقع، همه نیازمندیهای قلعه و جمعیت بیشمارش - اعم از خانواده و بستگان ارباب، مهمانان، خدمتکاران، نگهبانان و رزمندگان - در قلمرو مالکیت ارباب تولید می‌شدند. رعیت، به قلعه و یا اشراف زمیندار روس مال‌الاجاره می‌پرداخت که از مواد خامی مثل پوست، پشم، گوشت و حبوبات تشکیل می‌شد. تبدیل مواد خام به کالاهای مصرفی در درون قلعه صورت می‌گرفت. این نظام اقتصادی پیچیدگی زیادی داشت و به یک سازمانده خوب محتاج بود. اما چه کسی مسئولیت سازماندهی اقتصادی قلعه‌های قرون وسطی را در فرانسه، انگلیس و آلمان بعهد داشت؟ آیا زمیندار، ارباب فنودال یا شوالیه‌ها این وظیفه را بعهد داشتند؟ جواب منفی است. سرپرست خانوار معمولاً مشغول جنگ و راهزنی بود؛ از اینرو، مسئولیت اقتصاد پیچیده قلعه با زن یا همسر ارباب بود. این او بود که پرداخت بموقع مالیات رعایا را کنترل می‌کرد و بر کار خیاطان، کفاشان، آهنگران و سایر پیشه‌وران و بعلاوه بر

در قرون وسطی مرد حق داشت تا در صورت "خیانت" همسرش، وی را به میدان شهر برده و بفروشد. سنت فروش زن تا قرن سیزدهم جاری بود) بعلاوه، او حق داشت تا همسرش را در صورت "بی‌وفایی"، "خیانت" و یا هر خطایی بقتل برساند

فرزانه در یادها ثبت شده است. بنا به قانون قدیم فرانسه، در صورت مرگ یا غیبت پدر خانواده، قدرت و اختیارات وی به مادر می‌رسید. او قیم بچه‌ها بود. زنانی که نقش تربیتی و رهبری داشتند، مانند همسران حکمران‌شان از حقوق قضایی ویژه‌ای برخوردار بودند. حتی، زنانی که در صومعه‌ها سرپرستی راهبه‌ها را بعهده داشتند، از حق قضاوت برخوردار بودند. در یک خاندان، حق قضاوت حتی به دختران جوان نیز به ارث می‌رسید. در این دوران، حتی زنان با کلاههای مخصوص، در دادگاه، به قضاوت می‌نشستند.

در غیبت زمینداران حاکم، همسران آنها نه تنها بر رعایا، بلکه بر زمینداران کوچکی که وابسته به ارباب بودند و «واسال» خوانده می‌شدند، حکم می‌راندند. وظیفه همسر ارباب، حفظ حرمت خاندان و مراقبت از سلاحهای جنگی بود. در جشن‌ها و مسابقات اسب‌سواری و نیزه‌بازی شوالیه‌ها (که از سرگرمیهای مورد علاقه آن دوران بود)، زنان در بالاترین جایگاهها می‌نشستند و مورد توجه فراوان شوالیه‌ها بودند. آوازخوانان و ترانه‌سرایان، در مدح زنان شعر

در اوایل قرن دوازدهم، در کشورهای انگلیس، فلاندر، برگوند و کاستیلین، حق‌الارث همسر ارباب بر دارایی‌های شوهر، در قانون گنجانده شد. دلیلش هم این بود که در جریان جنگهای خونین صلیبی، تعداد زیادی از وارثین مرد که قرار بود این القاب و مایملکها را به ارث ببرند، کشته شدند. تاریخ‌نویسان قرون وسطی نوشته‌های زیادی در تعریف و تمجید خردمندی و رفتار انسانی زنانی که کنترل‌کننده اراضی فئودالی بودند، نگاشته‌اند. وقتی «الینور» (Eleonora)، حاکم «آکتانین» (Aquitainien)، با پادشاه فرانسه ازدواج کرد، همه مردم عزا گرفتند؛ چرا که او از زیردستان خود حمایت کرده، بمنظور تسهیل تجارت، مردم را از پرداخت حقوق گمرگی بالا معاف کرده و قوانینی در رابطه با خودگردانی شهرها و برای دفاع از مردم در برابر اختیارات زمینداران صادر کرده و از افراد بی‌بضاعت دستگیری نموده بود. تاریخ‌نویسان و افسانه‌های کهن موارد مشابهی را در مورد «آنا» (اهل بریتانی) نقل می‌کنند. شاهدخت «الگا» (Olga) نیز که نخستین زن روسی بود که مسیحی شد، بعنوان سمبلی از یک فرمانروای



همزمان که زنان اشراف بخاطر نمایندگی موقعیت اشرافی‌شان و نقشی که در سازماندهی قلعه ایفا می‌کردند از موقعیت برجسته‌ای برخوردار بودند، ولی حقوق فردی و انسانی‌شان پایمال می‌شد. همان زنی که در حضورش صدها رعیت از ترس بخود می‌لرزیدند قانوناً برده و مایملک مرد بحساب می‌آمد.

که حرف اول را می‌زد و عبارتی، قانون جنگل حکم می‌راند. قدرت اشراف زمیندار بر غارت و خشونت استوار بود و رئیس خاندان برای حفظ سلطه خود بر زیردستان، واسالها و رعایای ساکن قلمروش، متوسل به زور می‌شد. قدرت پدر و مرد - در دورانهای گذشته - هرگز آن شکل عجیب و غریبی را که در دوران قرون وسطی داشت، بخود نندید. ترس و وحشت از فتودال یا سرپرست خاندان، در دل همه اعضای خاندان وجود داشت. حقوق او بر همسر و فرزندانش، بی حد و مرز بود. او می‌توانست همسرش را شکنجه کند، او را مسخره یا طرد کند یا وی را به همراه اسب و شمشیری که از دشمنانش غنیمت گرفته بود، بموجب وصیتنامه‌ای به دوستش ببخشد و یا بفروشد. (سنت فروش زن تا قرن سیزدهم جاری بود). بعلاوه، او حق داشت تا همسرش را در صورت "بی‌وفایی"، "خیانت" و یا هر خطایی بقتل برساند. همسر مغرور و متکبر ارباب که دادن جواب سلام یک شوالیه زیردست را کسر شان می‌دانست، هنگام بدخلقی همسرش - بی‌هیچ اعتراض - به کتک و شکنجه تن می‌داد.

می‌خواندند و می‌سرودند. بواقع، وظیفه اصلی هر شوالیه "دفاع از زن" بود. وقتی شوالیه‌ای با زنی برخورد می‌کرد، از اسب پیاده می‌شد. هر شوالیه، دورادور زنی را پرستش می‌کرد؛ بدون آنکه، جرات کند احساساتش را ابراز کند و امیدی به وصال داشته باشد. طبیعتاً، این عزت و احترام فقط شامل زنان طبقه ثروتمند بود که خون اشرافی داشتند. بعبارت دیگر، احترام و عزت شوالیه‌ها به زن و وظیفه آنها در دفاع از زنان، شامل حال زنان طبقات دیگر نمی‌شد.

همزمان که این زنان بخاطر نمایندگی موقعیت اشرافی‌شان و نقشی که در سازماندهی قلعه ایفا می‌کردند (که موجب تحکیم موقعیت و قدرت ارباب می‌شد) از موقعیت برجسته‌ای برخوردار بودند، ولی با تمام این تفاسیر، حقوق فردی و انسانی‌شان پایمال می‌شد. همان زنی که در حضورش صدها رعیت از ترس بخود می‌لرزیدند و اشراف جوان تاب سربیزی نداشتند، وقتی در برابر همسرش قرار می‌گرفت، از ترس بخود می‌لرزید و قانوناً برده و مایملک مرد بحساب می‌آمد. بواقع، در دوران حاکمیت اشراف، مشت و قدرت بود

بیشتری برخوردار بودند. از چه طریقی افزایش درآمد و ثروت یک شاهزاده یا کنت حاکم، آسانتر و عملی‌تر بود؟ از طریق مدیریت ماهرانه زن یا بوسیله غارت؟

واضح است که ثروت خانواده از طریق غارت همسایه‌ها و دهقانان سریعتر افزایش می‌یافت تا کار مسالمت‌آمیز اقتصادی. به همین خاطر، در نظر اشراف نقش سازماندهی زن اهمیت ثانوی یافت. در ضمن، متداول شدن کسب ثروت از طریق غارت محصولات سایرین، موجب شد تا کسب سود بدون انجام کار تولیدی تثبیت شود و نتیجتاً، ارج و قرب هر نوع کار تولیدی از بین برود.

بواقع، از دل این روابط بود که موقعیت دوگانه زن پدیدار شد. از یک طرف، زن ارباب (پس از مرگ همسرش) مالک القاب و دارایی‌های مرد بود و بر زیردستانش قدرت مطلق داشت، (اغلب پیش می‌آمد که زنان رهبری کشورهای پادشاهی را بعهده داشتند. آنها، در برخورد با رعایا، همان قدرت نامحدودی را داشتند که همسرانشان از آن برخوردار بودند؛ یعنی، می‌توانستند آنها را اخراج، مجازات و شکنجه کنند و حتی به قتل برسانند) و از طرف دیگر، در رابطه با رئیس خانواده (شوهر)، از ابتدایی‌ترین حقوق انسانی محروم بود بواقع، همسران زمینداران بزرگ قرون وسطی در ازدواج

**همسران زمینداران بزرگ در ازدواج همانقدر تحت ستم و بی‌حقوق بودند که زنان قبایل دامدار. ازدواج‌ها نه از سر علایق متقابل، بلکه تنها بدلیل مادی صورت می‌پذیرفتند.**

در انگلیس، علاوه بر اشراف و حکام، زمینداران بزرگ نیز در انتخابات پارلمانی حق رای داشتند. اما، زنان بتدریج و به موازات تغییر ساختار اجتماعی و تثبیت پایه‌های بورژوازی، این حق را از دست دادند. (حتی مدتها بعد، یعنی در قرن هفدهم، یک زن زمیندار بزرگ بنام «آنه گلیفورد» Anne Glifford برای کسب مجدد حقوق از دست رفته‌اش تلاش می‌کرد).

در این دوران، مرد حق داشت تا در صورت "خیانت" همسرش، وی را به میدان شهر برده و بفروشد. اما، چگونه می‌شود این وضعیت دوگانه زنان اشراف را توضیح داد؟

در دوره فئودالیسم، خانواده و فامیل بر تمام اعضای خود تسلط و کنترل داشت. ضمناً، تحت تاثیر شرایط جامعه که مبتنی بر سلطه‌گری، چپاول و بی‌حقوقی بود، کسی بیشترین قدرت را در درون خانواده داشت که به بهترین شکل ممکن از منافع خانواده و طایفه دفاع می‌کرد. بعبارت بهتر، علی‌رغم اهمیت و سودمندی کار زن در سازماندهی امورات قلعه، کارهای جنگی و نظامی از ارزش و اولویت



همانقدر تحت ستم و بی‌حقوق بودند که زنان قبایل دامدار.

در روسیه، موقعیت همسران اربابان زمیندار کمتر مورد حسد بود. آنها در یک دوره کوتاه تاریخی در کارهای تولیدی شرکت کردند و نقش سازماندهی اقتصادی را بعهده داشتند، ولی بتدریج، از این نقش کنار زده شدند و فامیل‌های مرد یا مباشرین جای آنها را گرفتند و کلیت نقش زنان تنها به زاییدن وارثان نام درخشان خاندان، محدود ماند.

در روسیه، «حق پدری» خیلی زود تثبیت شد. سلطه تاتار (قبیله دامدار و چادرنشینی که در آن زنان تحت سلطه کامل مردان بودند) باعث تقویت شرایط موجود یعنی سلطه مرد بر زن شد. ولی علی‌رغم این، تا قرن دوازدهم میلادی، بقایایی از نظام مادرسالاری (که بوسیله قصه‌های کهن به جامعه منتقل شده بود) در ذهنیت مردم وجود داشت.

بنا به آداب و رسوم آن دوره، زن می‌توانست بدون اجازه و رضایت شوهرش بر دارایی خود کنترل داشته باشد، در دادگاهها شرکت کند و نقش تعیین‌کننده‌ای در رفع اختلافات ایفا نماید. طبق اولین قوانین روسیه که در قرن دوازدهم نوشته شد، خویشاوندی بر مبنای مادر تعیین می‌شد نه پدر. این مسئله، به روشنی نشان می‌دهد که در بین اسلاوهای قدیم، مادرسالاری

به همراه کمونیسم اولیه و اقتصاد مبتنی بر کشاورزی وجود داشته است. در روسیه، «حق پدری» همزمان با گذار جامعه به سازمان اقتصادی پیچیده‌تر (دامداری) مسلط شد. دامداری که در شرایط جغرافیایی روسیه مناسبتر بود، نیروی کار کمتری طلب می‌کرد و در مقایسه با کشاورزی سودآورتر بود؛ به همین خاطر، در اقتصاد این کشور، کشاورزی نقش فرعی را داشت. ولی در بین دهقانان شمال روسیه، خاطره موقعیت قدرتمند زن و اهمیتش در نظام اقتصادی کماکان حفظ شده بود و از طریق اشعار و آوازهای محلی سینه به سینه نقل می‌گردید؛ حال آنکه، همسر ارباب در اتاق قلعه زندانی بود و زن دهقان به حیوان برابر مبدل شده بود.

اگر علاقمند هستید تا اطلاعات بیشتری راجع به سرنوشت زن روسی بدست آورید، می‌توانید به کتاب «شیچکوف» Shischkov مراجعه کنید. در آنجا نمونه‌های جالبی از چگونگی تبدیل زن به کنیز خانگی آورده شده است؛ روندی که به موازات تثبیت مالکیت خصوصی و حاکمیت قانون جنگل شکل گرفت.

ناآگاهی و موقعیت وابسته زن در خانواده، با بار سنگینی که منافع فامیل بر دوش دختران جوان اشراف می‌نهاد، تقویت شد. او، دیگر حق تصمیم‌گیری بر احساس و سرنوشتش

نازایی زن، نه تنها بدبختی بلکه نوعی رسوایی بشمار می‌رفت. اگر زن نمی‌توانست برای مرد وارثینی بزاید، مرد کاملاً حق داشت از او جدا شود.

حالی‌که، هر دو آنها زیر ۶ سال داشتند. حتی، مادران و پدران آینده‌نگری هم وجود داشتند که قبل از دنیا آمدن پسرانشان، ب فکر انتخاب همسر مناسب او بودند! وقتی والدین با هم به توافق می‌رسیدند، امتناع از قبول آن ناممکن بود. دختر و پسر، به یک اندازه، در رابطه با قدرت فامیل بر سرنوشتشان بی‌حقوق بودند. تصمیم ازدواج آنها مشترکاً توسط اعضای فامیل گرفته می‌شد و نه تنها پدر، بلکه عمو، دایی، خاله، عمه و مادربزرگ و پدربزرگ نیز حق دخالت داشتند.

این تجاوز به حقوق فردی، در بین دهقانان روسی، تا مدتهای طولانی ادامه داشت. در مسئله ازدواج، منافع اقتصادی خانواده‌های دهقانان بود که تعیین کننده بود. (بدون در نظر گرفتن نظر فرزندان) انقلاب (اکتبر) برای اولین بار و از طریق ریشه‌کن کردن «حق پدری»، این آداب و سنن قرون وسطایی را از بین برد.

بسادگی می‌شود تصور کرد که زن در ازدواجی که بدون انتخاب آزادانه وی و از طریق توافقات والدین صورت می‌گرفت و با حمایت قانون همراه

را نداشت. در خانواده‌های با اصل و نسب، اعضای مسن فامیل و در درجه اول پدر بود که بجای دختر تصمیم می‌گرفت. ازدواج او می‌بایست منافع فامیل را تضمین می‌کرد. ازدواج‌ها نه از سر علایق متقابل، بلکه تنها بدلائیل مادی صورت می‌پذیرفتند. عروس جهیزیه می‌آورد و بر ثروت خانواده داماد می‌افزود یا آنکه برای حل اختلافات شخصی، دختری را به عقد مرد یا پسر همسایه درمی‌آوردند و یا از طریق پیوند با یک خانواده بانفوذ، بر قدرت و موقعیت اجتماعی خود می‌افزودند. بواقع، اینها انگیزه‌های ازدواج بودند و در اغلب موارد، زوجین همدیگر را تا قبل از عروسی ملاقات نمی‌کردند. عروس، اغلب از کشورهای دوردست آورده می‌شد و رسم بر این بود که کودکان ۷-۵ ساله را برای هم نامزد کنند و ازدواج افراد کم سن و سال (در قرون وسطی) پدیده رایج و معمولی بود.

کنت «بایلون» که در شرف ورشکستگی بود، بخاطر جهیزیه با دختر ۱۲ ساله‌ای ازدواج کرد. «مارکیز د اوویز»، دختر دو ساله‌ای را به نامزدی برگزید چونکه پدر دختر هر ساله بخشی از جهیزیه را سالانه به داماد آینده‌اش پرداخت می‌کرد. «آدلایده»، کنتس عاقل و حسابگر «ساوین»، دختر خردسالش «برتا» را به نامزدی ولیعهد آلمان درآورد؛ در



زنان، علاوه بر بچه‌زایی، همسر‌داری، مادری و خانه‌داری مسئولیت تربیت فرزندان را نیز بعهده داشتند و موظف بودند تا نمونه‌ی زنده‌ی برجسته‌ترین و مهم‌ترین قاعده و قانون زندگی باشد که همانا اطاعت بلاشروط از همسر بود.

نمی‌توانست برای مرد وارثینی بزیاید، مرد کاملاً حق داشت از او جدا شود. در این دوران، عده‌ی زیادی از همسران زمینداران و شوالیه‌ها به زندگی مجردی در صومعه محکوم شدند؛ حال آنکه، همسرانشان، زنان جدیدی را برای خود اختیار کردند.

در این ایام، زن ایده‌آل زنی بود سالم و بارور که در عین حال قادر به ریاست، سازماندهی و اداره‌ی خانه بود. به باروری زن چنان ارج نهاده می‌شد که داستانهای زیادی در این مورد ساخته شد. مثلاً، گفته می‌شد که همسر کنت «هندبرگ»، ۳۶۴ بچه زایید که همه‌ی پسران به هنگام غسل تعمید «ایوان» و همه‌ی دختران «الیزابت» نامیده شدند. با اینحال، تنها قابلیت بچه‌زایی زنان کافی نبود. زنان، علاوه بر بچه‌زایی، همسر‌داری، مادری و خانه‌داری مسئولیت تربیت فرزندان را نیز بعهده داشتند و موظف بودند تا نمونه‌ی زنده‌ی برجسته‌ترین و مهم‌ترین قاعده و قانون زندگی باشند که همانا اطاعت بلاشروط از همسر بود. در این دوره، نوشته‌های زیادی راجع به صفات همسر ایده‌آل به رشته‌ی تحریر درآمد. مدافعین سرسخت این نظم اجتماعی در نوشتجات خود به شوالیه‌ها و زمینداران می‌آموختند که همسر یک فرد اشراف‌زاده چگونه زنی است و رابطه‌ی زن و مرد چگونه باید باشد. اما، در این نظام که بر اعمال

بود، چه وضعیتی داشت. در آن زمان، برای خانواده‌های طبقات مرفه، ازدواج تنها یک هدف را دنبال می‌کرد؛ آن هم حفظ اصل و نسب بود. به همین خاطر، قابلیت باروری (بچه‌زایی) زن ارزش زیادی داشت و زن در صورت "خیانت" به همسرش شدیداً مجازات می‌شد؛ چرا که بچه‌ی خارج از ازدواجی را که از مرد ثالثی بود، بدنیا آورده و خون اصیل را آلوده کرده بود. در چنین مواردی، مرد قانوناً حق داشت تا نه تنها همسرش را بطور مقتضانهای طرد کند، بلکه می‌توانست او را شکنجه کرده یا به قتل برساند.

دفاع از منافع خانواده ایجاب می‌کرد تا از وصلت با طبقات پایین جامعه جلوگیری شود. اگر خون یک مرد معمولی با خون آبی یک دختر اشراف‌زاده ممزوج می‌شد، دختر از ارث محروم می‌گردید و به زور به صومعه فرستاده می‌شد یا به قتل می‌رسید.

نازایی زن، نه تنها بدبختی بلکه نوعی رسوایی بشمار می‌رفت. اگر زن

پاپ روس، به مردان توصیه می‌کرد  
 تا کاری کنند که همسرانشان با  
 تقوی و ترس از خدا زندگی کنند.  
 به گمان او، مردان در نیل به این  
 هدف مجاز بودند تا از تنبیهات  
 بدنی و سایر شیوه‌های فیزیکی  
 استفاده کنند.

ریاضیات، آواز، رقص و علوم دوران‌شان را نیز در حد چشمگیری فرا می‌گرفتند. در صومعه‌های انگلیسی، علاوه بر خواندن، نوشتن و علوم مذهبی به زنان آموخته می‌شد تا موسیقی، پرستاری، نقاشی و آشپزی را نیز فراگیرند. دخترانی که لاتین می‌دانستند (تمام آثار علمی آن دوره به لاتین نوشته می‌شد) و از علم ستاره‌شناسی و سایر علوم آگاهی داشتند، بهیچوجه کم نبودند؛ حال آنکه، مردان - منجمله شوالیه‌ها و رزمندگان بیباک - اغلب سواد خواندن و نوشتن نداشتند. غالباً اتفاق می‌افتاد که یک شوالیه یا یک زمیندار بزرگ و یا یک رزمنده صاحب نام نام‌های از معشوقه‌اش دریافت می‌کرد و هفته‌ها آن را ناخوانده با خود می‌چرخاند به امید آنکه رزمنده‌ای را بیابد که سواد خواندن و نوشتن داشته و بتواند نامه معشوقه‌اش را برایش بخواند.

شوالیه‌ها، غالباً منشی داشتند که کار مکاتبات عاشقانه آنها را انجام می‌دادند. زن هم که فکر می‌کرد

زور، کار رعایا و انکار کامل فردیت زن استوار بود، چه وظایف عظیمی (در خانواده) بر گردن زن نهاده می‌شد؟ زن در چه محدوده‌ای از اقتصاد حق شرکت داشت؟

در ایتالیا، در قرن چهاردهم، یکی از نویسندگان معروف به نام «باربرینو» که با نوشته‌هایش دختران جوان را به رفتار شایسته یعنی ماندن در خانه و کمک به مادر در کارهای خانگی و غیره تشویق می‌نمود، به شهرت فراوانی دست یافت. ضمناً، او بر این نظر بود که زنان نباید خواندن و نوشتن بیاموزند.

«سیلوستر»، پاپ روس، در کتاب معروف خود به نام «نظم خانه»، قواعد مشابهی را ارائه کرد. او به مردان توصیه نمود تا کاری کنند که همسرانشان با تقوی و ترس از خدا زندگی کنند. به گمان او، مردان در نیل به این هدف مجاز بودند تا از تنبیهات بدنی و سایر شیوه‌های فیزیکی استفاده کنند. با این وجود، زمانی که سازمان اقتصادی فتودالی به اوج شکوفایی خود رسید (۱۲۰۰-۹۰۰) دختران اشراف علیرغم همه ستمها و بی‌حقوقی‌هایی که در درون خانواده متحمل می‌شدند، این امکان را داشتند تا از تعلیم و تربیت مناسب آن دوره برخوردار شوند. این دختران نه تنها خیاطی، ریسندگی و بافندگی را می‌آموختند، بلکه خواندن، نوشتن،



تقریباً در همین ایام، «هردا» که سرپرست راهبه‌های آلمان بود، اثر علمی‌تی نوشت به نام «باغ لذایذ» که در تکامل علوم ستاره‌شناسی، تاریخ و علوم دیگر تاثیراتی بجا گذاشت.

در قرون یازدهم و دوازدهم، در درون صومعه‌ها مدارس بوجود آمد که در آنها دختران و پسران نوجوان توسط راهبه‌های صاحب درایت آموزش داده می‌شدند. معروفترین این مدارس در صومعه‌های «آلیس» و «پویتیرس» در فرانسه قرار داشتند و راهبه‌های معروفی چون «گرترو» اهل «نیولس»، آلدگوننده» اهل «مانوئیوگه» و «برتهلیدا» اهل «چلس» (همه‌شان اهل فرانسه بودند) نفوذ زیادی بر شاگردان خود داشتند. در فرانسه، در قرن سیزدهم، یک راهبه معروف به نام «هلوتیز»، در نامه‌هایی که برای دوستش «آبایلارد» ارسال می‌داشت، از ایده‌های فلسفی‌اش می‌نوشت. در این دوره، صومعه ابدأ محل بیکارگی، تن‌آسایی و ریاکاری نبود؛ بلکه برعکس، محل کار بود. بواقع، صومعه‌ها اولین جاهایی بود که به مراکز تحقیقات علمی، فکری و فلسفی تبدیل شدند. دنیای خارج از صومعه، مملو از غارت، خشونت و عصیان عنان گسیخته افراد قدرتمند بود. به همین خاطر، طبیعی بود که مشتاقان آرامش و آسایش نسبی، بمنظور تعمق در عقایدشان و پیدا کردن راههای تازه علمی به صومعه

با معشوقش نامه‌نگاری می‌کند! گاه اتفاق می‌افتاد که زن علاقه عمیق‌اش را به روحیات معشوقش (که در نامه‌هایش منعکس بود) ابراز می‌داشت، غافل از آنکه افکار و رویاهایش را برای منشی شوالیه تعریف می‌کند!

یکی از معروفترین شاعران این دوره به نام «ولفرام ون اشتنباخ» که نمی‌توانست اشعارش را خودش بنویسد، از یک منشی زن کمک می‌گرفت.

تاریخ نشان می‌دهد که تعداد زنان نویسنده و متفکر، در سالهای سیاه قرون وسطی کم نبوده است. مثلاً، در قرن دهم یعنی هزار سال پیش، یک خواهر روحانی به نام «رزویتا» درامهای مذهبی و نوشتارهای علمی زیادی برشته تحریر درآورد. حتی قبل از آن، در قرن هشتم، «الفلدا» که یک راهبه انگلیسی بود، به فرزاندگی شهرت داشت و بعنوان یک میسیونر فعال در دستگاه در حال رشد کلیسا و در کنفرانسهای بین‌المللی که بر سر مسایل مذهبی تشکیل می‌شد، شرکت می‌کرد. یکی از راهبه‌های دیگر، «هیلدگارد» نام داشت که از فیلسوفان بزرگ قرن یازدهم بحساب می‌آمد. او بی‌اعتنا به قدرت استبدادی کلیسا، آزادانه، نظراتش را پیرامون طبیعت و نیروی زندگی ابراز می‌کرد. نظرات او بر "فلسفه وحدت خدا و جهان" Panteism استوار بود که "خدا" را چیزی جز نیروی حیاتبخش طبیعت نمی‌شناسد.

پناه می‌بردند. بعبارت بهتر، صومعه تنها محل زنان نازا و دختران مطرود جامعه اشرافی نبود، بلکه بیشتر دربرگیرنده زنان مستقلی بود که علاقه‌ای به ازدواج تحمیلی نداشتند و از وابستگی به مردی که از او نفرت داشتند، منزجر بودند. به همین خاطر، اکثر زنانی که در ادبیات و علوم قرون دهم و یازدهم معروف شدند، راهبه بودند.

بعدها، بین سالهای ۱۴۰۰-۱۳۰۰، ما شاهد حضور زنانی هستیم که در خارج از صومعه به دانش روی آوردند و حتی به مقام پروفیسوری رسیدند. در قرن سیزدهم، در «بولوگنا» (یکی از شهرهای ایتالیا که یکی از معروفترین دانشگاههای دنیا را داشت)، زنی به مقام پروفیسوری فلسفه دست یافت. در تاریخ آمده که وی بی‌نهایت زیبا بوده و برای اینکه زیبایی وی موجب حواس‌پرتی دانشجویان نشود، از پشت پرده تدریس می‌کرده است! بعدها، دو تا از دختران پروفیسور «د آندریا» بنامهای «نوولا» و «بتینا» - که به استادی در علم حقوق معروف بودند - به تدریس در همین دانشگاه مشغول شدند. برای ارائه مثالهای بیشتر، می‌توان از «النورا سانگیتلی» و «تئودورا دانتی» ریاضی‌دانان برجسته این دوره و «مادلن بوازینیور» نویسنده یکی از آثار پایه‌ای و جدی پیرامون حقوق زنان در ازدواج نام برد.

زنان برجسته قرون وسطی تنها در عرصه دانش و مباحثات نظری حضور نداشتند، بلکه زنان طبقه فئودال - بویژه بین قرون نهم تا یازدهم - نقش سیاسی قابل ملاحظه‌ای ایفا کردند که کنتس «مارگاتا» اهل «توسکانا» و «آدلیا» اهل «ساوین» نمونه‌های روشن آن بودند. (این زنان در اواخر قرن دهم و اوایل قرن یازدهم در شمال ایتالیا زندگی و حکومت می‌کردند) نمونه دیگر، «ماتیلدا» - کنتس قدرتمند و مغرور «توسکان» - بود که بر فلورانس ثروتمند، یعنی شهری که در تجارت و پیشه‌وری در اوج شکوفایی بود، حکومت می‌کرد. او همسر مرزبان «توسکان» بود که پس از مرگش کلیه داراییهای عظیم او را به ارث برد؛ علیرغم آنکه، قانوناً، فقط عنوان کنتس را داشت. قلمرو حکومت او استانها، شهرها و همچنین زمینهای بارونهای کوچک و خرده‌اشراف را در برمی‌گرفت. این کنتس عاقل و فعال، بر طبق رسوم آن دوره، شخصاً بر اجرای قوانین حاکم بر واسالها و شهرنشینان نظارت می‌کرد و بعنوان قاضی بر مسند قضاوت دادگاه می‌نشست و زیر احکام را امضا می‌نمود. اسناد بسیار جالبی پیرامون قضاوتهای «ماتیلدا» در شهر فلورانس بجا مانده است. او همانند تمام زنان اشراف حاکم، اختیار کامل بر داراییهایش داشت و تحت قیمومیت



(یکی از معروفترین زنان پروفیسور در رشته حقوق) را به آنجا جذب کند. با تمام این تفاسیر، چنین زنانی استثنا بودند، نه قاعده. بواقع، حضور چنین زنانی - در دوران سیاه و خونین قرون وسطی - موید این واقعیت است که یک نیاز عمومی به وجود چنین زنانی احساس می‌شد.

شاید پرسیده شود که زنان (یعنی این موجودات بدبختی که برده و مایملک غیرمنقول مردان بحساب می‌آیند و اسیر زندگی با همسر منفوری هستند که بر مرگ و زندگی‌شان کنترل دارد و تنها برای زاییدن وارثین طایفه مورد استفاده قرار می‌گیرند) چه نیازی به علم و دانش داشتند؟ اما همینجا باید افزود که ریشه آموزش و تحصیل زنان در منافع اقتصادی نهفته بود. بواقع، سرمنشای حق برخورداری زنان از آموزش و تحصیل علم، به نقشی بازمی‌گشت که زن می‌بایست در نظام بسته اقتصاد فنودالی و بعنوان همسر ارباب (که داراییهای زیادی داشت) ایفا می‌کرد. قبلاً، در رابطه با نقش زن ارباب در سازماندهی اقتصاد پیچیده قلعه برایتان توضیح دادم.

طبیعی است زنی که خواندن، نوشتن و حساب می‌دانست بهتر از یک زن ناآگاه و بیسواد می‌توانست مسایل مربوط به کنترل اقتصاد قلعه، درآمدها، هزینهها، محاسبه بدهی رعایا یا ذخیره لازم برای زمستان یا محاصره

کسی نبود. این دوره، نبردی بین امپراتور و پاپ یعنی بین قدرت دنیوی و روحانی در جریان بود. «ماتیلدا» که دوست شخصی «گرگور هفتم» پاپ زیرک، قدرت طلب و قدرتمند بود، در ضدیت با امپراتور در وصیتنامه‌اش قید کرد تا کلیه داراییهایش به پاپ بخشیده شود. بواقع، او به این وسیله خواست تا بر قدرت پاپ بیافزاید.

کنتس معاصر او «آدلئید» اهل ساوین با وجود آنکه دو پسر داشت، خودش بتنهایی تمام قلمرو تحت حاکمیتش را اداره می‌کرد و امورات سیاسی را انجام می‌داد. تاریخ نویسان از «آدلئید» بعنوان یک "زن مغرور و مصمم" نام می‌برند که نه تنها در برابر پاپ «گرگور هفتم» که قدرت زیادی داشت، سر خم نکرد، بلکه به تهدید امپراتور پرداخت. همچنین گفته می‌شود که او به "بزرگ‌منشی" و "عدالت" معروف بود. اما در یک بازنگری منصفانه به تاریخ در می‌یابیم که «آدلئید» اگرچه موقتاً از ضعفای حمایت کرد ولی در عین حال، برای سرکوب مبارزات آزادیخواهانه در شهرهای تحت کنترلش از هیچ اقدامی دریغ نکرد. هر دوی این زنان طرفدار علم بودند و از اهمیت دانش در رشد مناطق تحت نفوذشان آگاهی داشتند. دانشگاه معروف «بولوگنا» به موقعیت بسیار درخشانی دست یافت چرا که «ماتیلدا» موفق شد تا «ایرنیس»

ترس نگاه نکنند و قلعه را بعنوان مرکزی برای دریافت کمک ببینند، لازم بود تا همسر ارباب به مداوا و مراقبت از دهقانان بیمار پردازد. اگر همسر ارباب زخمیان را از مرگ نجات می‌داد و بیماران را بکمک داروهای سلامتی بخش درمان می‌کرد، یا اگر زیادی سرگرم خوشگذرانی نبود و می‌توانست به کمک همسران در حال زایمان دهقانان نیز پردازد و با نصایح حکیمانه‌اش آنها را به ماما‌های روستاهای دوردست ارجاع نهد، دهقانان خیلی از بیرحمی‌های ارباب را می‌بخشیدند.

در قرون وسطی، علم طبابت در اختیار زنان بود. در خیلی از افسانه‌های قرون وسطی، آنجا که از یک زن ایده‌آل سخن می‌رود، از مهارت زنان در مداوای بیماران حکایتها نقل می‌شود. «پاراسلس» یکی از معروفترین پزشکان این دوره تاکید می‌کرد که آموخته‌های او از زنان خیلی بیشتر از آموخته‌های وی از کتابهای نادرست، ناروشن و بگرنج داروشناسی بوده است. وقتی که در سال ۱۲۵۰ «لویی نهم» از زیارت اورشلیم به پاریس بازگشت، از زن پزشکی که در طول سفر از وی مراقبت کرده بود، کتاباً قدردانی نمود. در قرن پانزدهم، کرسی استادی پزشکی دانشگاه «بولونی»، در اختیار یک زن بود که «دورتنا بوکا» نام داشت. در آن زمان علم داروشناسی

احتمالی قلعه و غیره را انجام دهد. در آن دوره، تنها زیبایی زن مورد تحسین قرار نمی‌گرفت، بلکه هوش و ذکاوت او نیز مورد توجه بود. یکی از تاریخ‌نویسان قرن دوازدهم در باره همسر دوک «ربرت» - اهل «کالابریین» - که «سیگل هارته» نام داشت می‌گوید: او تمام صفات خوب و قابل تصور منجمله "موقعیت ممتاز اجتماعی، زیبایی و ذکاوت" را دارا بود.

علاوه بر اینها، زنان بخاطر داشتن صفت دیگری هم مورد تحسین فراوان بودند؛ که آنهم مهارتشان در طبابت بود. می‌دانیم که زنان از دیرباز به مداوای بیماران اشتغال داشتند. از دوران کمونیسم اولیه، زنان به خواص شفابخش گیاهان پی برده بودند و از آنها برای مداوای بیماران استفاده می‌کردند. در دوران قرون وسطی، طبابت تکامل چندانی نیافت. اربابان والامقام، از پزشک بعنوان یک پدیده لوکس در قلعه‌شان استفاده می‌کردند. مردم عادی نیز در حد توانایی‌شان، کار درمان خودشان را پیش می‌بردند. وقوع جنگهای دائمی و محلی، زدوخورده همسایگان، جنگ با بیگانگان و بیماریهای مسری‌ئی که نظامیان با خود می‌آوردند، باعث شد تا قلعه علاوه بر مرکز تولید، به بیمارستانی برای زخمیان و بیماران و نیز به پلی کلینیکی برای مراجعه دهقانان نیازمند مداوا بدل شود. برای آنکه دهقانان فقط به ارباب به چشم



حضور زنان برجسته در عرصه دانش و مباحثات نظری - در دوران سیاه و خونین قرون وسطی - موبد این واقعیت بود که یک نیاز عمومی به وجود چنین زنانی احساس می‌شد.

در جلسه آینده بیشتر راجع به پروسه جادوگری حرف خواهیم زد. حالا، وقت آن رسیده تا یک جمع‌بندی کلی راجع به موقعیت زن اشراف در دوره شکوفایی فنودالیسم داشته باشیم:

زن اشراف مورد احترام بود و از حقوقی برخوردار بود چرا که نماینده اشرافیت و حامل و حافظ نام نامیل بود. در خارج از خانواده، او مورد احترام و تحسین شوالیه‌ها بود ولی در درون خانواده و در جریان زندگی مشترک، همانند دختران رعایایش بی‌حقوق بود.

تا زمانی که سازمان اقتصادی فنودالی در اوج شکوفایی خود قرار داشت (تقریباً تا قرن چهاردهم) و مسئولیت مدیریت آن با همسر ارباب بود، وی حق داشت تا از آموزش و تحصیل برخوردار شود. در ضمن، او در درون خانواده، بر فرزندان تسلط داشت.

با متداولتر شدن تجارت و تعیین پول بعنوان معیار ارزش‌گذاری و مبنای رفاه اقتصادی، موقعیت و نقش زن ارباب در اقتصاد فنودالی تضعیف شد و وظیفه او به زاد و ولد محدود گردید. زن ارباب، همانند همسران

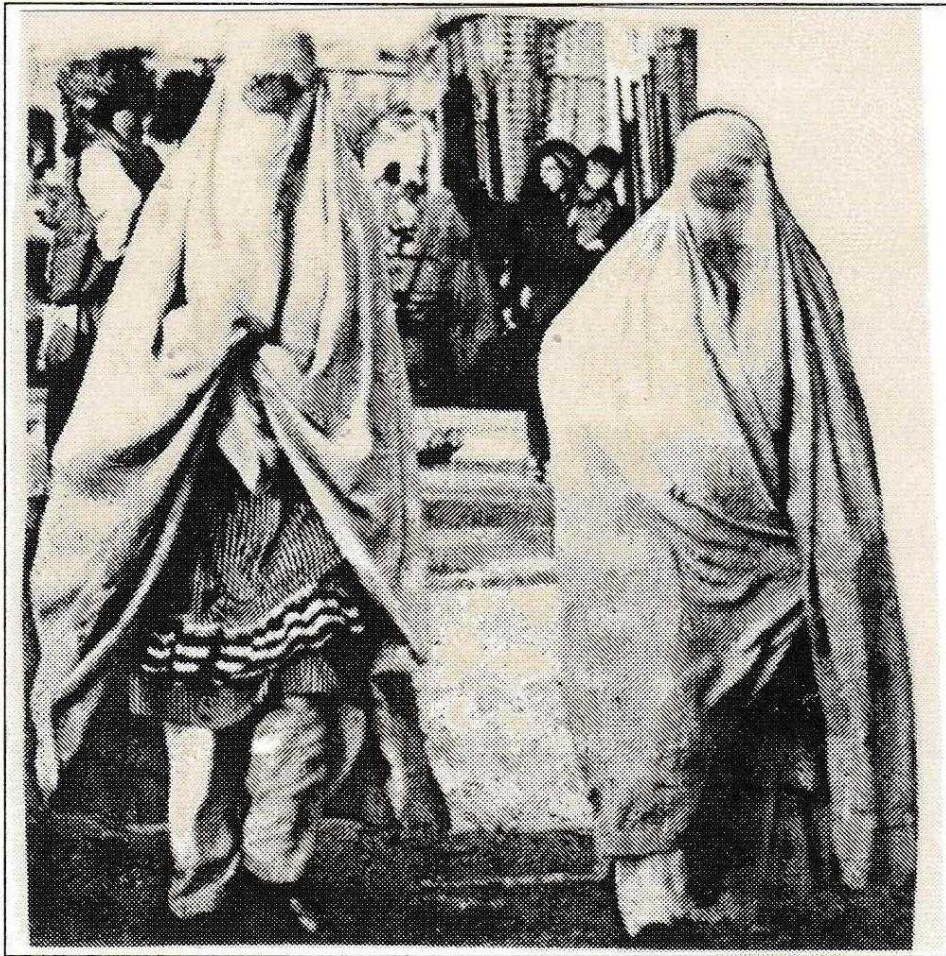
چندان علمی نبود و بیشتر بر خرافات و جادوگری استوار بود. در واقع، هنوز دانش مشخصی پانگرفته بود و حتی ساختمان بدن انسان ناشناخته بود. به همین خاطر، طبابت با رمز و راز توام بود و در نظر توده مردم، نوعی جادوگری محسوب می‌شد. مردم به پیرزنان صاحب درایت به چشم جادوگر می‌نگریستند و بر این گمان بودند که آنها از طریق ارتباط با نیروهای شیطانی، آدمها را مداوا می‌کنند و بر زندگی، خوشبختی و سلامتی آنها کنترل دارند. این پیرزنان عاقل هم مورد احترام و هم اسباب وحشت مردم بودند. اما همین دانش زن، یعنی دانشی که او در زمینه داروشناسی داشت، در سیستم اقتصادی و اجتماعی دیگر موجب لعن و نفرین او شد. مردم به نام جادوگری و ساحری شروع به تعقیب زنان کردند و در یک دوره طولانی، در اروپا، شعله‌های مشتعلی برای سوزانیدن آنها بر پا شد. صدها، هزاران و شاید ده هزار زن در آتش سوزانده شدند، تنها به آن دلیل که "پدران روحانی" یا بعبارت دقیقتر خادمان کلیسا به ارتباط آنها با نیروهای اهریمنی مظنون بودند و از آنها به نام "جادوگر" و "ساحره" نام می‌بردند.

شهروندان یونانی به انگل مرد مبدل شده بود. او دیگر مسئولیتی در رابطه با سرپرستی کار آهنگران و یا بافندگانی که طرحهای بافتنی جدید ارائه می‌کردند یا کتان می‌بافتند، نداشت. او دیگر مسئول کنترل فرسودگی سنگ آسیاب یا تولید کلاه‌خود و اسلحه نبود؛ چرا که این شاخه‌های تولیدی دیگر جزو اجزای جدایی‌ناپذیر اقتصاد فتودالی نبودند و این کارها از قلعه ارباب به شهر و کلبه‌های دهقانانی که کاردستی می‌کردند، منتقل شده بودند. بواقع، قلمروی ارباب و قلعه تنها دربرگیرنده کار محدود خانگی بود که از آنها هم زنان اشراف شانه خالی کردند و انجامشان را به خدمتکاران یا مباشرین واگذار نمودند. همزمان با پیشرفت بیکاری و زندگی انگل‌وار زنان اشراف، سستی، حماقت و کوتاه‌بینی آنان نیز افزایش یافت.

مشاهده می‌کنید که فروپاشی و انحلال سازمان اقتصاد بسته فتودالی که بر اقتصاد طبیعی متکی بود، موجب تنزل سریع آموزش و فرهنگ زنان اقشار بالایی جامعه شد. این امر، در نظر اول می‌تواند عجیب جلوه کند. اما برآستی چطور می‌توانست در دوران عقب‌مانده قرن دهم چنان زنان تحصیلکرده و متفکری چون «رزویتا» یا «هیلدگارد» وجود داشته باشند در حالیکه حماقت، نادانی، خرافه‌پرستی، علاقه به شایعه‌سازی، بیکاری و خوشگذرانی جزو صفات مشخصه زنان قرن ۱۷ و ۱۸ بود؟

اگر بخاطر بیاوریم که موقعیت زن و حقوق فردی و تحصیلی‌اش همیشه تابع وظیفه او در اقتصاد و تولید هست، در پاسخ به این سؤال و در درک این روابط قابل فهم دچار مشکل نخواهیم شد.





## زنان در اسارت طلاب مسلمان افغانستان

فصلنامه «زن»

### تاریخچه

افغانستان سرزمینی است که تاریخاً -تهاجم زیادی بخود دیده است. حمله داریوش اول (۵۰۰ قبل از میلاد) و اسکندر کبیر (۳۲۷-۳۲۹ قبل از میلاد) نمونه‌هایی هستند که بدبختیهای زیادی را برای مردم افغانستان به ارمغان آوردند. اما، یکی از این مصایب تاریخی، حاکمیت فرهنگ اسلامی بود که با حملات مداوم اعراب مسلمان (از قرن هفتم میلادی به بعد) و نهایتاً در دوران

بیش از ۱۷ سال است که افغانستان در آتش جنگ می‌سوزد و زنان، بمثابة اولین و اصلی‌ترین قربانیان آن، هر روز به موقعیت فرودستتری سوق داده می‌شوند. بیش از ۱۷ سال است که افغانستان به میدان زورآزمایی ابرقدرتها و نمایندگان محلی‌شان تبدیل شده و هستی مردم زحمتکش را به آتش کشیده است. مطلب حاضر، نگاه کوتاهی است به عوامل و عوارض این جنگ و نصیبی که زنان از آن برده‌اند!



شوروی سابق به خاک افغانستان یورش بردند، رئیس جمهور آن «حفیض‌الله امین» را کشتند و «بیرک کارمل» را به جای او نشانند. نتیجه این تحول، دربه‌دری، آوارگی و فرار بیش از ۴ میلیون افغانی به پاکستان و ایران بود.

گذشته از این، روی کار آمدن حکومت مارکسیستی، موجب شکل‌گیری نیروهای مسلحی شد که عموماً مسلمان بودند.

در سال ۱۹۸۶، با تحریک و دخالت شوروی سابق، «کارمل» کنار گذاشته و «محمد نجیب‌الله» روی کار آمد. با انتصاب نجیب‌اله بقدرت، حمایت‌های مخفی و علنی غرب از نیروهای مسلمان بمنظور مقابله با نیروهای ارتش شوروی آغاز گردید و زمینه‌های بروز جنگی ریخته شد که تا به امروز هستی و حیات فردی و اجتماعی افغانستان را به آتش کشیده است.

### اپوزیسیون اسلامی

نیروهای مسلمانی که در جریان جنگ سرد، تحت حمایت غرب و نمایندگان محلی‌شان از جمله ایران، عربستان سعودی و پاکستان تشکیل شده بودند، عبارت بودند از ۷ گروه سنی و ۹ گروه شیعی مذهبی.

گروه‌های سنی که مهم‌ترینشان «حزب اسلامی» به رهبری «گلبدین

حاکمیت غزنویان و فرمانروایی محمود غزنوی (در قرن یازدهم) به مردم افغانستان تحمیل شد.

حملات خارجی و جنگ، در قرون بعدی نیز گریبان مردم افغانستان را رها نکردند. حمله چنگیز (در سال ۱۲۲۰) و جنگ ضداستعماری با انگلیس (در فاصله سالهای ۴۲-۱۸۳۸ و ۸۰-۱۸۷۸)، نه تنها هستی مردم را به آتش کشیدند بلکه عواقب فلاکت‌بار خود را به توده‌های جنگ‌زده تحمیل کردند؛ فی‌المثل، جنگ با انگلیس، با عقد توافقنامه ۱۹۰۷ پایان گرفت که بموجب آن انگلیس محق شد تا بر بازرگانی خارجی افغانستان کنترل و نظارت کامل داشته باشد!

در سال ۱۹۱۹، «امیر امان‌الله» افغانستان را درگیر جنگ سوم با انگلیس نمود که ثمره آن کوتاه شدن دست انگلیس و اعلام نظام پادشاهی و به سلطنت نشستن «امان‌اله» بود. در سال ۱۹۷۳، نظام ستمشاهی با کودتای «محمد داود خان» و سرنگونی «محمد ظاهر شاه» منحل شد و یک رژیم «مارکسیستی»، تحت رهبری «حزب دموکراتیک افغانستان» PDPA بر سر کار آمد.

در ۱۴ سپتامبر ۱۹۷۹ (مصادف با شهریور ۱۳۵۸)، «نور محمد ترکی» به قتل رسید و «حفیض‌الله امین» قدرت را بدست گرفت.

در سال ۱۹۷۹، نیروهای نظامی



شدند که در این کشورها در انتظارشان بود.

مردم بجان آمده از جنگ و خونریزی، خواستار قطع فوری جنگ و استقرار امنیت بودند و در این میان از هر چیزی که نوید صلح می‌داد، استقبال می‌نمودند. این انگیزه و نیاز عمیق به صلح، پایه‌ی مادی پیدایش نیروی جدیدی شد که از طلاب سنی تحت‌الحمایه‌ی پاکستان تشکیل شده بود و «طالبان» نامیده می‌شد.

### پیروزی طالبان

#### و استقرار قوانین اسلامی

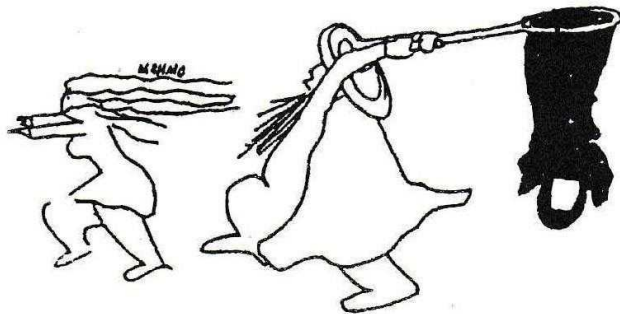
خاتمه‌ی جنگ سرد، حمایت غرب از نیروهای مسلمان را زیر سؤال برد. با از بین رفتن تهدید شوروی سابق و لولوی کمونیسم روسی، دیگر حمایت از این نیروها هیچ معنایی نداشت. آنها خدمت تاریخی خود را به امپریالیسم غرب کرده و یک کشور ویران و جنگ‌زده تحویل‌شان داده بودند که تا سالها می‌توانست تنور کارخانجات اسلحه‌سازی غرب را گرم نگه دارد و

حکمتیار»، «جمعیت اسلامی» به رهبری «برهان‌الدین ربانی» و «جبهه‌ی نجات» به رهبری «صبغت‌الله مجددی» بودند، ائتلافی را تشکیل دادند که به نام «ائتلاف پیشاور» شهرت یافت و توسط غرب، عربستان سعودی و پاکستان حمایت می‌شد.

گروههای شیعی، که مهمترینشان «حرکت اسلامی»، «حزب وحدت اسلامی»، «سپاه پاسداران» و «نصر» بودند، از حمایت غرب و جمهوری اسلامی برخوردار داشتند.

پس از سرنگونی شوروی سابق و بعد از استعفای «نجیب‌الله» و سقوط کابل، قدرت به دست نیروهای مسلمان افتاد و دولت «برهان‌الدین ربانی» بر سر کار آمد. قرار بر این بود که این دولت، نقش یک دولت انتقالی و موقت را ایفا کند و قدرت حکومتی را از طریق یک انتخابات آزاد به حکومت منتخب مردم واگذار کند. اما، این قرار عملاً از طرف آخوند ربانی زیر پا گذاشته شد و همین موجب هر چه شعله‌ورتر شدن آتش جنگ و خونریزی

گردید. تنها در سال اول حکومت این دولت، نیمی از ساختمانهای کابل کاملاً ویران شد و ۷۰٪ جمعیت آن مجبور به تخلیه‌ی شهر و فرار به پاکستان و ایران و تن‌دادن به توهین‌ها، زروگویی‌ها، تهدیدات و بی‌حقوقی‌هایی



«طالبان»، پس از استقرار در کابل دستور دادند تا کلیه وسایل نقلیه عمومی بهنگام اذان متوقف شوند و همه مردم برای به جا آوردن نماز در مساجد حاضر گردند. اجباری شدن پنج وعده نماز، به همراه تعطیل کردن کلیه مدارس دخترانه، ممنوعیت اشتغال زنان، بستن حمامهای زنانه، استفاده اجباری زنان از ماتوهای ضخیم و روبنددار، شلاق زدن زنان "بدحجاب"، ممنوعیت داشتن تلویزیون و ویدئو و اجباری کردن ریش و عمامه برای مردان، نخستین اقدامات این جریان اسلامی در افغانستان بودند.

«طالبان» در ادامه تجاوز به حقوق مردم، جنگ خونین قومی-قبیله‌ای چندش‌آوری را علیه نیروهای رقیب آغاز کردند که مطمئناً عواقب خونینی را بدنبال خواهد داشت. برای مثال، آنها در جریان تصفیه و خلع سلاح نیروهای رقیب، «عبدالعلی مزاری» رهبر حزب «وحدت اسلامی» که یک جریان شیعی مذهب و تحت‌الحمایه ایران بود را دستگیر و اعدام کردند. آنها، در ادامه استقرار صلح، «نجیب‌الله» و برادرش «شاپور احمد زای» را نیز که تحت‌الحمایه سازمان ملل متحد بودند به دار آویختند و هزاران مردم بیدفاع را به قتل رساندند تا همچون پیشوایان بربر خود درفش اسلام محمدی را در افغانستان به اهتزاز درآورند.

با تخریب و ویرانی امکانات اقتصادی-اجتماعی، به هر چه وابسته‌تر شدن کشور خدمت کنند. این فاکتور جهانی، در ترکیب با به جان‌آمدگی مردم از جنگ، «طالبان» را به حرکت از مرزهای پاکستان به سوی کابل تشویق کرد؛ آنها با نوید صلح و پایان فوری جنگ. آنها با تجهیزات مدرن نظامی و تحت حمایت مستقیم ارتش پاکستان و پشتیبانی مادی و تسلیحاتی عربستان سعودی، شهرها را یکی پس از دیگری به تصرف خود درآوردند و نهایتاً کابل را تحت کنترل خود گرفتند. (تا زمان تنظیم این گزارش) جالب اینجاست که عربستان سعودی که تا پیش از روی کار آمدن «طالبان» از «گلبدین حکمتیار» حمایت می‌کرد، با قطع امید غرب از وی، کمکهایش را به او قطع نمود و حتی از دادن ویزای حج به وی امتناع کرد. این مسئله نشان می‌دهد که در توازن قوای نوین جهانی، «طالبان» نیروی منتخب و قابل اعتمادی هستند.

در ضمن، آژانس‌های خبری غرب نیز کوشیدند تا با ارائه تصویر صلح‌طلبانه از «طالبان»، احساسات ضدجنگی مردم را به حمایت از آنها ترغیب کنند و با توهم‌پراکنی در بین توده‌ها، آنها را به حمایت از جریان مرتجعی تشویق کند که در تدارک برپا کردن چوبه‌های دار و تجاوز به حقوق انسانی‌شان بود.





### فصل سوم

چگونه مرد کنترل اوضاع را بدست می‌گیرد؟ با چه سلاحی؟

نویسنده: سوزان فوروارد  
مترجم: توران عازم

در آخرین روزهای ماه عسل، وقتی میسوژن (زن ستیز) برای نخستین بار به همزی‌اش بی‌احترامی می‌کند و او را مورد حمله قرار می‌دهد، بواقع امتحان و آزمایشی را تدارک می‌بیند. اگر زن از سر بی‌خبری و ناآگاهی در برابر این تهاجم مقاومت نکند، عملاً اجازه ادامه چنین رفتارهایی را صادر کرده است.

در شماره‌های قبلی «فصلنامه زن»، ترجمه کامل فصول اول و دوم کتاب «مردانی که از زنان متنفرند و زنانی که به آنها عشق می‌ورزند» را خواندید. اینک، فصل سوم آنرا پیش رو دارید.

که با این توقعات بروز می‌کنند، دقیقاً همان عوامل تحریک کننده‌ای هستند که میسوژن را به بدرفتاری تشویق می‌کنند.

آموخته‌هایی از این دست، سبب می‌شوند تا زنان نه تنها با میسوژن‌ها به تفاهم صریح و بیان شده برسند؛ بلکه، پای یک توافق ناگفته را هم امضا کنند. منظورم این است که در رابطه میسوژنی، زن نه تنها بصراحت اظهار می‌دارد که "عاشق تو هستم و می‌خواهم با تو باشم" بلکه، بطور ضمنی بیان می‌دارد که "مشتاقانه خواهان عشق تو هستم و امنیت من در گرو عشق توست و برای دستیابی به این عشق از نیازها و آرزوهای خود چشم‌پوشی خواهم کرد." این جمله بیان نشده که از نیازها و ترس عمیق زن ناشی می‌شود، فوق‌العاده اسارت‌بار است. ولی میسوژن بگونه دیگری نظرش را در این توافق ضمنی فرموله می‌کند: "امنیت‌ام در گرو سلطه کامل‌ام بر توست."

**مرد باید کنترل کامل داشته باشد**  
در همه روابط مشترک، جنگ قدرتی در جریان است. عدم توافق بر سر مسایل مادی، اختلاف بر سر تربیت بچه‌ها و نحوه تصمیم‌گیری در مورد دید و بازدیدهای فامیل و معاشرت با دوستان، نمونه‌هایی از این کشمکش‌ها هستند. یقیناً، این

من همیشه در توضیح این مسئله، از این ضرب‌المثل استفاده کرده‌ام: "باید لهستان را دو دستی پیشکش هیتلر کرد."

### پیمان عشق

در بدو رابطه خیلی چیزها مورد آزمایش قرار می‌گیرند؛ از جمله، میسوژن حتی بدون آنکه از قبل برنامه ریزی کرده باشد، سعی در تشخیص و تعیین حد و مرزهایش دارد. او می‌خواهد دریابد که چقدر حق دارد تا پا را از گلیمش درازتر کند. در این میان، بدبختانه، زن گمان می‌کند که با زیر سؤال نبردن رفتارهای آزار دهنده میسوژن یا با گذشت و چشم‌پوشی کردن، عشق و علاقه‌اش را به وی به اثبات می‌رساند. متأسفانه این دامی است که زنان زیادی را در آن می‌افتند. ما، زنان، از زمانی که دختر بچه‌های خردسالی بودیم، آموخته شدیم که عشق حلال مشکلات است. عشق همه چیز را بهبود می‌بخشد و تنها چیزی که برای نیل به خوشبختی ابدی نیاز داریم، مردی است که به ما عشق بورزد. حتی برای دستیابی به چنین عشقی، انتظارات خاصی در ما پرورده می‌شوند؛ از جمله: «دست کم گرفتن مشکلات و توجیه کردن آنها»، «عقب نشینی»، «پوزش طلبی» و «سعی در بهبود مجدد همه چیز». امروزه ثابت شده است رفتارهایی



و جسمی. عبارت دقیقتر، بدرفتاری دربرگیرنده هر اقدامی است که هدفش تسلط و تحت فشار گذاشتن یک فرد به کمک ارباب، تحقیر و آزار لفظی یا بدنی است. با این حساب، بدرفتاری تنها به معنی کتکزدن نیست.

ابزار بدرفتاری جسمی «مشت» است؛ حال آنکه، ابزار بدرفتاری روانی، «کلمات» هستند؛ یعنی، تنها تفاوت آنها در نوع ابزار و سلاحی است که بکار می‌گیرند.

من در اینجا، کلمه بدرفتاری را بمفهوم وسیع آن بکار نمی‌برم؛ یعنی، بدخلقی و عصبانیت موقتی افراد را که گاهاً در هر رابطه‌ای پیش می‌آیند، مد نظر ندارم؛ بلکه، منظورم مواردی است که در آن یکی از طرفین رابطه، بطور دائم و سیستماتیک، طرف دیگر را تحت اسارت و مورد آزار قرار می‌دهد.

تابحال، مسئله آزار لفظی و زبانی، آنچنان که باید مورد توجه قرار نگرفته است؛ هر چند که تاثیرات آن، در دراز مدت، برای سلامت جسم و روان فرد، به اندازه آزار جسمی مخرب و ویران‌کننده است. خیلی وقتها، زنان در تعریف و تمجید روابطشان می‌گویند: «او لااقل کتکم نمی‌زند.» من هم، همیشه در جواب این پنداربافیها می‌گویم:

نتیجه‌اش یکی است. یکی از مشت و لگد استفاده می‌کند و

تناقضات اختلافاتی را هم دامن می‌زنند که با برخورد مثبت و احترام دوجانبه، معمولاً، قابل حل و فصل هستند.

اما در روابط میسوژنی، جایی برای گفتگو و بحث وجود ندارد. در عوض، رابطه به میدان نبرد زشتی شباهت دارد که در آن مرد برنده و زن بازنده است. بواقع این شکل از توازن قوا، مضمون اصلی یک رابطه میسوژنی را تشکیل می‌دهد.

میسوژن باید بر احساسات، افکار، رفتار، معاشرتها و اوقات بیکاری همزیاش، کنترل کامل داشته باشد. شگفت‌انگیز این است که حتی زنان موفق و باهوش نیز برای کسب عشق و تحسین همزیانشان، از استعدادها و تواناییهای خود، سریعاً چشم‌پوشی می‌کنند.

کنترل و هدایت کامل یک انسان، بالطبع محال است؛ به همین دلیل، تلاش میسوژن محکوم به شکست است و چیزی جز یاس و خشم عایدش نمی‌کند. البته میسوژن می‌کوشد تا در اکثر موارد، خشم و دشمنی خود را در پس ماسکی پنهان نماید. ولی این احساسات معمولاً بصورت بدرفتاریهای روانی خود را نشان می‌دهند.

### چرا واژه «بدرفتاری» را بکار می‌برم؟

در محدوده روان‌درمانی، بدرفتاری عبارتست از خشونت روانی

مادر «جکی»، زن خانه دار و آرامی بود که وظیفه‌اش به مسایل خانه و تربیت و مراقبت فرزندان ختم می‌شد. «نیت»، در طول سی و پنج سال زندگی مشترکشان، روشهای وحشتناک زیادی را برای کنترل «لارین» و بقیه افراد خانواده بکار برده بود. البته، این رفتارها همیشه از چشم غریبه‌ها پنهان بود. «لارین»، قضیه را چنین توضیح داد:

«خواهر «نیت» در همسایگی ما زندگی می‌کرد و ما دوستان خیلی خوبی بودیم. شبی با هم به سینما رفتیم. من پیراهن نویی به تن کرده بودم و کلاه تازه‌ای بر سر داشتم. هنگام مراجعت به منزل، اتوبوس را از دست دادیم و به همین دلیل، نیم ساعت دیرتر از موعد مقرر بخانه رسیدم. وقتی وارد منزل شدم، دیدم که «نیت» در طول اتاق بالا و پایین می‌رود. او بدون آنکه فرصت توضیحی بمن بدهد، پیراهنم را جر داد و کلاهم را با قیچی، تکه‌تکه کرد. بعد هم، لباس نو و زیباییام را در کوره آب‌گرم‌کن انداخت. بطرز وحشتناکی ترسیده بودم و فقط آرزوی مرگ می‌کردم.»

طغیان پرخاشگرانه «نیت»، پیشامد نادری نبود. کوچکترین نارضایتی او

دیگری از کلمات و زخم زبان. کسی که مورد آزار زبانی قرار می‌گیرد باندازه کسی که کتک می‌خورد از همزی‌اش می‌ترسد و به همان اندازه احساس یاس و بی‌پناهی می‌کند و زجر می‌کشد. واقعاً چه فرق می‌کند که حربه مورد استفاده چیست؟»

### کنترل زن بوسیله بدرفتاری روانی

میسوزن برای بی‌ارزش کردن و ناتوان ساختن همزی‌اش، دست به کارهای گوناگونی می‌زند؛ از جمله، ارباب، اهانت، تحقیر، تهدید و غیره. حملات آشکار میسوزن، بیشتر به شکل جیغ و داد، تهدید، خشم، استفاده از کلمات زننده و انتقادات دائم، بروز می‌کنند. این حملات، بلاواسطه و مستقیم هستند و خصوصیت پرخاشگرانه و خشونت‌آمیز دارند.

### تهدید

یکی از وحشتناکترین و در عین حال موفق‌ترین شیوه‌هایی که میسوزن برای اعمال کنترلش بکار می‌گیرد، تهدید ضمنی به آزار جسمی است. نقش چنین تهدیدهایی را می‌توان - فی‌المثل - در زندگی مشترک والدین «جکی» دید.

«نیت»، پدر «جکی»، تاجر موفق بود که مورد علاقه و احترام اکثر کارکنانش، قرار داشت. «لارین»،



از «لارین» می‌توانست حوادث مشابهی  
ببار بیاورد.

من بر این باور نیستم که مردانی  
چون «نیت» حملات خود را آگاهانه  
برنامه‌ریزی می‌کنند. بخش بزرگی از  
رفتارهای آنها و حتی دلیل بیرحمانه‌ترین  
و خشونت‌آمیزترین برخوردهای‌شان، ریشه  
در مسایلی دارند که از کنترل  
آگاهانه‌شان خارج است. اما افراد بالغ  
باید مسئولیت رفتار خویش را بپذیرند؛  
هر چند که دیو پلیدی در درون آنها  
لانه کرده باشد. «لارین»، در ادامه  
حرفهایش گفت:

«به او التماس می‌کردم تا از  
رفتارهای موعوب کننده‌اش که  
تا حد مرگ می‌ترساندم، دست  
ببرد. اما او می‌گفت که  
دلیلش تاخیر من و بالطبع  
نگرانی او بوده و این نشان  
می‌دهد که چقدر زیاد دوستم  
دارد. اما تقریباً یک هفته بعد،  
یکبار که گوشت را کمی زیادی  
سرخ کرده بودم، تمام لیوانهای  
آشپزخانه را شکست.»

حملات «نیت» تنها نمایش کوچکی  
از قدرت بدنی او بودند تا پیام روشنی  
را به «لارین» برسانند: «امروز لیوان  
شکسته می‌شود و فردا دست تو!» به  
این ترتیب، او دیگر نیازی به کتک  
زدن «لارین» نداشت. تهدید ضمنی،  
یقیناً، حربه‌ای برای زیر سلطه نگه  
داشتن زن است.

### حملات لفظی

همه حملات، همانند مواردی  
که «لارین» توضیح داد، با خشونت  
آشکار جسمی همراه نیستند. برخی از  
حملات، فقط بصورت داد و هوار و  
خشم ظاهر می‌شوند. بعبارت بهتر، در  
چنین مواردی این تنها صدای بلند و  
بالاگرفتن خشم است که وحشت  
می‌آفریند. اغلب افراد در کنترل خشم  
دیگران یا خودشان، دچار مشکل  
هستند. تازه، اگر خشم متوجه خود  
آدم باشد، شرایط از این هم سختتر و  
متشنج‌تر می‌گردد. اما تا آنجا که به  
میسوزن باز می‌گردد، خشم او معمولاً  
با تحقیر و حمله به «شخصیت زن»  
همراه است. این مسئله، طبیعتاً،  
دردناکی شرایط را دو چندان می‌کند.  
حملات لفظی به اندازه تهدید به آزار  
جسمی، می‌توانند هراس انگیز و دل‌سرد  
کننده باشند. زخم زبانهای «مارک»،  
برای «جکی» که همراه با تحصیل و  
کار، مسئولیت امور خانه را هم بعهده  
داشت، خرد کننده بود. خود او قضیه  
را اینطور برایم توضیح داد:

«سختی سرگرم آماده کردن  
رسالة دوره دکترا بودم. یک  
هفته بود که باران تندی  
می‌بارید و بدون آنکه حواسم  
باشم، آب زیادی در گاراژ جمع  
شده بود. پشت ماشین تحریر  
نشسته بودم و مشغول کارم

تهاجمات «نیت»، بدخواهانه بودند؛ هرچند که در آن تهدیدی دال بر خشونت جسمی درکار نبود.

### انتقاد بی‌ملاحظه

بعضی از میسوزنها، برای اعمال کنترلشان از شیوه‌هایی مثل فحاشی و هوار کشیدن و یا از روشهایی بیرحمانه‌ای که آشکارا ایجاد وحشت می‌کنند، سود نمی‌جویند. آنها بجای بلند کردن صدای‌شان، با ایرادگیری و انتقادات بیرحمانه و دایم، همزی خود را خرد می‌کنند. این نوع از بدرفتاری روانی، اغلب پشت ماسک «چیز آموزی» و «کمک به رشد و تعالی» زن، بشکل کاملاً موذیانهای، پنهان می‌شود.

تا آنجایی که از ملاقات‌هایم با «پائولا» بخاطر دارم، نحوه لباس پوشیدن او همیشه بی‌عیب بود. او این توانایی را داشت تا با هماهنگ کردن ساده‌ترین لباسها، ترکیب‌های زیبا و گیرایی بوجود آورد. اما علیرغم این، «جری» همیشه سلیقه و ظاهرش و بطور کلی شخصیت‌اش را مورد سرزنش قرار می‌داد. «پائولا» برایم تعریف کرد:

«حتی اگر در منزل لباس جین تن کنم، بدش می‌آید. او می‌گوید: رنگ لباسهایت به هم نمی‌آیند و اصلاً زیبا بنظر نمی‌رسی.» یکروز وقتیکه تحقیرم کرد شروع به گریستن کردم،

بودم که «مارک» داخل شد و گفت که می‌خواهد چیزی را نشانم بدهد. من هم گوش به فرمان، به دنبال او وارد گاراژ شدم. چند کارتن لباس که برای تحویل به موسسات خیریه کنار گذاشته بودم، خیس شده بودند. ناگهان او سرم فریاد کشید و گفت: بی‌فکر لعنتی، لاشه بی‌تعصب! تنها کاری که از دست بومی‌آید نشستن پشت آن ماشین تحریر لعنتی است. تو اصلاً اهمیتی به خانه و من و اینکه با چه مشقتی کار می‌کنم، نمی‌دهی.»

آنوقت در حالیکه مشغول بیرون کشیدن کارتن‌ها از آب بودم، سرم داد کشید و گفت: فکر می‌کنی که خیلی آدم فوق‌العاده‌ای هستی؟ فکر می‌کنی بهت بومی‌خورد که به کارخانه اهمیت بدهی؟ ... آشغال!

وقتی کارتن‌ها را در گوشه خشکی جا دادم، بداخل منزل رفتم. او هم همینطور دنبال می‌آمد و نعره می‌کشید و ناسزا می‌گفت. بسادگی نمی‌شد از دستش خلاص شد. چنان آشفته شده بودم که نمی‌توانستم کار نوشتن رساله‌ام را دنبال کنم. دست‌هایم همینطور می‌لرزیدند. حملات لفظی «مارک» به اندازه



و منطقی بودند، تشخیص انتقادات بی‌ملاحظه «جری» را برای «پائولا» دشوار می‌نمود.

تیپ «پروفسور هیگن»، به گروهی از میسوژنها اطلاق می‌شود که بگمان خود از طریق بازسازی شخصیت یک زن، او را در تغییر و تکامل بسوی انسانی بهتر و کاملتر یاری می‌دهند. این افراد، اغلب پزشک، وکیل، استاد دانشگاه و یا همانند «جری» روانشناس هستند و به نحوی با راهنمایی و آموزش به دیگران سروکار دارند و از جانب بسیاری از مردم نیز مورد احترام هستند. بواقع، اعتبار و وجهه‌ای که این افراد در محدوده شغلی‌شان دارند، آنان را نسبت به حقانیت نظرات و انتقاداتشان در سایر حوزه‌ها، دچار توهم می‌کند. این تیپ از میسوژنها، خود را معلم و راهبر همزیان‌شان می‌دانند و هر گونه تلاش وی را که برای پاسخگویی به انتظاراتش انجام می‌دهد، نقد و سرزنش می‌کنند.

تاثیر این گونه انتقادات، با تاثیری که از چکیدن قطرات آب بر سنگ بوجود می‌آید، مشابهت دارد. اولین قطره‌ها، هیچگونه صدمه‌ای نمی‌زنند؛ ولی، با گذشت زمان، شکافهای عمیق و دائمی ایجاد می‌کنند. انتقادات مداوم میسوژن، آگاهی و اعتماد بنفس زن به ارزشهای واقعی‌اش را خدشه دار می‌کند و آنها را حسابی

گفت: «چته؟ من این را تنها بخاطر خودت گفتم.» ولی، او در همه چیز من دخالت می‌کند. مثلاً من فیلمهای قدیمی را دوست دارم؛ حال آنکه بنظر او آنها خیلی سطحی هستند. بنظر او من آدم چندان معقولی نیستم، کتابهای حسابی نمی‌خوانم و به اندازه کافی به دیگران کمک نمی‌کنم. البته من واقعاً تلاش می‌کنم تا آنطور که او می‌خواهد باشم، ولی هر کاری که می‌کنم با سلیقه او جور در نمی‌آید.»

«پائولا» عادت داشت تا «جری» را بخاطر آنکه آدم بافرهنگ و باهوشی است، مورد تحسین قرار دهد. «جری» هم مدعی بود که می‌خواهد شخصیت جدیدی را در «پائولا» «بازآفرینی» کند و از او یک زن جهان دیده بافرهنگ و یک همسر با ارزش بسازد. در اوایل رابطه، «پائولا» هم از این بابت اظهار خشنودی می‌نمود و گمان می‌کرد که اقدام «جری»، بی‌نهایت هیجان‌انگیز است. بعبارت بهتر، او نه تنها بسادگی و بمثابه یک حقیقت محرز پذیرفته بود که «جری» بمراتب زرنکتر و باسوادتر از اوست؛ بلکه، مجذوب آن شده بود که «جری» او را در تمام تواناییهایش سهیم خواهد کرد. این مسایل در کنار این واقعیت که بسیاری از نظرات «جری» واقعاً عاقلانه

یک تابلوی نقاشی از دیوار و اصرار بر اینکه همسرش آن را جابجا کرده، نهایتاً وی را متقاعد می‌کند که حافظه‌اش را از دست داده و دیوانه شده‌است! بواقع «متدهای چراغ گازی» به آندسته از اقدامات موزیانه‌ای اطلاق می‌شود که شخص برای تحت سلطه‌گرفتن فرد مقابل بکار می‌گیرد. این فیلم، مثال جالبی برای نشان دادن میزان اعمال قدرت یکی از طرفین بر دیگری است.

تفاوت عمده نقش «بویر» در فیلم یاد شده، با نقشی که میسونر ایفا می‌کند این است که تلاش مستمر و حساب شده «بویر» برای تصاحب جواهراتی بود که در خانه پنهان کرده بود، حال آنکه، میسونر دنبال چیز دیگری است و بر خلاف هنرپیشه فیلم‌مان، با نقشه قبلی عمل نمی‌کند. البته این بدان معنی نیست که اعمال خودبخودی و از پیش طرح‌ریزی نشده‌ی وی، تاثیرات مخرب کمتری بجا می‌گذارند.

### انکار

به روشهای متنوعی می‌شود یک فرد را به سلامت حافظه و صحت مشاهداتش، به تردید انداخت. اولین و آشکارترین شیوه، «انکار» است. میسونر، این کار را با تظاهر و همچنین متقاعد کردن همزی‌اش به اینکه هیچ حادثه‌ای اتفاق نیفتاده است،

درهم می‌شکند. بازشناسی و تشخیص بدرفتاریهایی که تاکنون شرح داده‌ام، سخت نیستند؛ در صورتیکه، زن بداند و بیاموزد که در رفتار همزی‌اش دنبال چه چیزی باید باشد. اما رفتارهایی هم وجود دارند که توانایی تشخیص و ارزیابی زن را، بگونه‌ای موثر و زیرکانه، هدف می‌گیرند و مختل می‌کنند. این رفتارها که به سختی قابل تشخیص هستند و فوق‌العاده ظریف و ماهرانه عمل می‌کنند، زن را نسبت به باورها، ادراک و احساساتش، به تردید می‌اندازد. من بر این شیوه‌ها، نام «متدهای چراغ گازی» گذاشته‌ام.

### متدهای چراغ گازی

اگر از علاقمندان فیلمهای قدیمی باشید، حتماً فیلم «چراغ گازی»، به بازیگری «چارلز بویر» Charles Boyer و «اینگرید برگمن» Ingrid Bergman را دیده‌اید. در این فیلم «بویر» نقش مرد متاهلی را بازی می‌کند که ظاهراً علاقه زیادی به همسرش دارد و به روشهای موزیانه‌ای می‌کوشد تا حافظه و ادراک وی را تخریب کند. او جواهرات وی را مخفی کرده و می‌کوشد تا متقاعدش کند که وی آنها را گم کرده یا در جایی که بخاطر ندارد، جا گذاشته است. سپس با حملات مکرر به حافظه همزی‌اش، از طریق بهره‌جویی از شیوه‌های مشابه - از جمله برداشتن



انجام می‌دهد.

آیا خاطرات «جکی» در رابطه با جمع شدن آب در گاراژ و فریاد کشیدن «مارک» بر سرش را بخاطر دارید؟ وقتی «مارک» به تقاضای من بیدارم آمد، در مورد این حادثه چنین تعریف کرد:

یادم نمی‌آید. نمی‌دانم او راجع به چه چیزی حرف می‌زند. ظاهراً «جکی» به چنین مسایلی خیلی بیشتر از همه چیزهای خوب و مشترکی که با هم داشته‌ایم اهمیت می‌دهد. اما، راستش من برخلاف او اینگونه پیشامدها را بخاطر نمی‌سپارم. واقعاً باور کردنی نیست که چرا او فقط چیزهای بد را بخاطر می‌سپارد؟

از نقطه نظر «مارک»، قضیه بطور خلاصه این بود که اگر او چیزی را بخاطر نمی‌آورد، معنایش این است که گویا آن حادثه اساساً اتفاق نیفتاده است. این نوع از فراموشکاری‌های سریع و ساده، در رابطه با میسوژن‌هایی که الکل یا مواد مخدر مصرف می‌کنند، آشکارتر است. زیرا الکل پیرایهٔ متمدن نمایی فرد را از بین می‌برد و باعث می‌شود تا شخص راحتتر احساساتش را بروز دهد. در ضمن، شخص مست یا کسی که تحت تاثیر مواد مخدر است، اگرچه غالباً زود رنج و بدجنس می‌شود، اما توانایی

غیرقابل تصویری در فراموش کردن هر آنچه که در حین مستی انجام می‌دهد، دارد. راست می‌گی؟! گویا خیلی مست بودم چون اصلاً چیزی از ماجرای دیشب بیاد ندارم. این جمله و این شیوه از انکار، یکی از آن نمونه‌های تپییکی است که خیلی از ما بکرات شنیده‌ایم.

مشکل اینجاست که وقتی کسی چیزی را انکار می‌کند، آدم خود را کاملاً خلع سلاح می‌یابد و از فرط استئصال، مایوس می‌شود. بواقع، برای مقابله با کسی که اصرار می‌ورزد تا وقوع حادثه‌ای را که همزی‌اش تعریف می‌کند، بالکل انکار کند، هیچ راهی وجود ندارد.

### بازنویسی ماجرا

میسوژن، در اصل، وقوع پیشامدی را انکار نمی‌کند، بلکه آنرا بنحوی بازسازی و بازنویسی می‌کند که با تفسیر او متناسب شود. اگرچه درست است که هیچوقت دو نفر آدم، یک حادثه را به یک شکل مشابه بخاطر نمی‌آورند، ولی میسوژن برای تایید تفاسیر خود، واقعیت‌هایی را که رخ داده عمیقاً و به شکل دراماتیک تغییر می‌دهد. «لورا» این موضوع را که در رابطه با شب عروسی‌اش اتفاق افتاد، برایم اینگونه تعریف کرد:

قرار بود تا شب قبل از ازدواج‌مان را با دوستانم

گذشته را بنا به میلشان بازنویسی کرده‌اند. در نظر «باب» و اکثر میسوزنها، واقعیت همانند گل یا خمیر مجسمه‌سازی قابل تغییر است و بسادگی می‌توان آن را برای ارضای تمایلات و نیازهای لحظه‌ای به شکل دیگری درآورد.

### جابجا کردن بار سنگین تقصیرات

همانطور که در مبحث مربوط به "متدهای چراغ گازی" دیدیم، شیوه میسوزن این است که بدرفتاری خود را به این یا آن اشتباه همزی‌اش مربوط می‌کند و آن را واکنشی در برابر این خطاها جلوه می‌دهد. این مردان، حتی بصراحت و اطمینان اعلام می‌کنند که رفتار توهین آمیزشان، عکس‌العمل قابل فهمی است که در مقابل خطاهای فاحش یا تحریکات همزیان‌شان بروز می‌کنند. به این وسیله، بواقع میسوزن از پذیرش خطاهای جدی خود سرباز می‌زند. او تقصیرات را به گردن همزی‌اش می‌اندازد و به این ترتیب به دو طریق از خود دفاع می‌کند: اولاً با نادیده گذاردن نقش خود، خیالش را راحت می‌کند، ثانیاً، با متقاعد کردن همزی‌اش به مقصر بودن، همه مشکلات را بر گردن او می‌اندازد. حتی اگر در این میان، زن از چیزی انتقاد کند و یا چیزی را زیر سؤال ببرد، این امر بعنوان گواه محکم دیگری، دال بر مقصر بودنش، علیه خودش استفاده خواهد شد.

بگذرانم. من و او قبلاً راجع به همه چیز حرف زده و ترتیب همه کارها را داده بودیم. دوستانم نیز منتظر بودند. اما، وقتی «باب» به خانه آمد و ساکم را دید، پرسید که کجا می‌خواهم بروم. من هم در جواب گفتم مگر قرار نبود پیش «جو» و «بتی» بروم؟ او هم نگاه عاقل اندر سفی‌بی بمن کرد و گفت: "من که هرگز چنین چیزی را نپذیرفتم. کی چنین تصمیمی گرفت؟" گفتم، ما که در این مورد توافق کرده بودیم. آنوقت، او در جوابم گفت: "اگر واقعاً فکر می‌کنی که من چنین توافقی کردم، برایت متاسفم چون هرگز نمی‌توانم بپذیرم که شب قبل از ازدواج، به منزل دیگران بروی." وقتی دیدم همه چیز را کاملاً تغییر داده و وارونه جلوه می‌دهد، تمام بدنم شروع به لرزیدن کرد. چطور ممکن بود که همه چیز را عوضی فهمیده باشم؟

این ماجرا مرا به یاد کتاب «۱۹۸۴» نوشته «جورج اورول» می‌اندازد. این کتاب راجع به حاکمیت دولتمردان توتالیتری (خودکامه و مستبدی) است که کتابهای تاریخ را جمع‌آوری کرده و برای اثبات تفاسیرشان، وقایع تاریخی



«باب» خود را بی‌تقصیر جلوه می‌داد و کاری می‌کرد تا «لورا» خود را مقصر احساس کند. او معتقد بود که هیچ چیز برای همسر بدجنس و پول‌پرستش رضایت بخش نیست، لذا لزومی هم نمی‌دید که علت بیکاریش را بی‌کفایتی خویش بداند.

مسئله‌ای که در زندگی «پائولا» اتفاق افتاد، یک نمونه افراطی از چگونگی مقصر جلوه دادن دیگری است. همسرش «جری»، عادت داشت تا به بهانه کمک به زنانی که مشکل جنسی داشتند با آنها رابطه جنسی داشته باشد؛ تا اینکه، بالاخره یکی از مراجعینش از وی شکایت کرد و قضیه بالا گرفت و به لغو پروانه کارش انجامید. «پائولا» در برخورد با این قضیه نه تنها رابطه‌اش را با شوهرش قطع نکرد، بلکه برای تامین معاش خانواده شروع بکار نمود و ضمناً، تقصیر رفتار شوهرش را نیز بعهده گرفت:

«اینکه او پروانه کارش را از دست داد، تقصیر من بود؛ زیرا، اگر من به اندازه کافی جذاب بودم، او نیازی به آنهمه زن پیدا نمی‌کرد. مسئله تنها این بود که من بحد کافی به او عشق نورزیدم و ارضایش نکردم.

برایم واقعاً سخت بود تا حرفهای «لورا» را باور کنم. این اعمال تکانه‌دهنده

تقصیرات را به گردن «زن» انداختن، روندی است که از همان ابتدای رابطه شروع می‌شود و هرگز هم خاتمه نمی‌یابد. مثلاً، در جریان زندگی مشترک «لورا» و «باب»، گناه ناتوانایی «باب» در پیدا کردن کار، به گردن «لورا» بود. «لورا» تعریف کرد:

«چند ماه بعد از ازدواجمان «باب» کارش را از دست داد و جستجوی کار جدید به درازا کشید. اما، بالاخره او را برای مصاحبه دعوت کردند که بسیار امیدوار شدیم. وقتی به منزل بازگشت، پرسیدم: "کار گیوت آمد؟" گفت: "بله، ولی چون تو آدم پول دوستی هستی، آنرا قبول نکردم، چونکه حقوقش آنقدر نبود که تو را راضی کند." او ادعا می‌کرد که من بیشتر از او به پول اهمیت می‌دهم. اگرچه در تمام مدتی که با هم زندگی می‌کردیم، من کار کرده بودم، اما او معتقد بود که من هنگام نیاز کنارش نبوده و در چنین مواقعی، او را مورد حمایت قرار نداده‌ام. وقتی حرفهایش تمام شد، خود را در نقش یکی از شخصیت‌های فیلم قدیمی "جان کراوفورد" J. Crawford احساس می‌کردم."

می‌پوشاندند. شاید بزرگترین بدبختی «لورا» و «پائولا» این بود که آنها فکر می‌کردند که با پذیرش تقصیرات همسران‌شان عشق‌شان را به آنها اثبات می‌کنند. راستش، در چنین روابطی، راهی برای اثبات کامل عشق وجود ندارد.

### زن حتی اجازهٔ آخ گفتن ندارد

زن برای اثبات عشق‌اش، ظاهراً باید نسبت به اعمال همسرش، هیچ عکس‌العملی نشان ندهد. اگر او از حملات همسرش برآشفته شود یا حتی گریه کند، معمولاً با واکنش آزار دهندهٔ دیگری مواجه خواهد شد که بیشتر اذیتش خواهد کرد.

میسوزن، عکس‌العمل زن را حمله‌ای علیه خود تلقی می‌کند و این را نشانهٔ دیگری دال بر نقص و کمبود او می‌پندارد. «نانسی» این موضوع را اینطور تعریف کرد:

«وقتی همسرم به بهانه‌های مختلف سرم داد می‌کشید، غالباً به او می‌گفتم: "میدانی که من از داد کشیدن متنفرم. پس لطفاً سرم داد نزن." اگر بعد هم شروع به گریه می‌کردم، عصبانی‌تر می‌شد و می‌گفت: آره، تو همینی دیگه! اولش مسئله را طوری عوض می‌کنی تا تقصیرات را گردن من بیندازی، بعد هم با گریه از

«جری» بود که به آدمهای زیادی لطمه زده بود، حال آنکه، در این میان، «لورا» خود را سرزنش می‌کرد! در واقع، اینها حرفهای «جری» بودند که در «پائولا» به باور تبدیل شده بودند و اینک توسط وی تکرار می‌شدند. این را بخاطر داشته باشید که در رابطهٔ میسوژنی، هر دو طرف، تمام تقصیرات را به گردن «زن» می‌اندازند. اما آنچه که «پائولا» را آمادهٔ پذیرش این تقصیرات کرد، این بود که او در عرصهٔ رابطهٔ جنسی خود را نامطمئن و آسیب پذیر حس می‌کرد و از این بابت از خودش متنفر بود. «پائولا»، در کودکی مورد آزار جسمی و تجاوز جنسی پدرش قرار گرفته بود و از این بابت احساس شرم و گناه شدید می‌کرد. او به خودش به چشم یک انسان آسیب دیده و ناقص می‌نگریست. در بستر چنین ذهنیت و آمادگی‌ئی بود که اتهام «جری» به نداشتن جذبهٔ زنانه، برایش به باور تبدیل شده بود.

وقتی «جری» پروانهٔ کارش را از دست داد، «پائولا» به اندازهٔ «لورا» که خود را مقصر بیکاری «باب» می‌دانست، احساس گناه کرد. بواقع، «باب» و «جری» یاد گرفته بودند که چگونه از نقطهٔ ضعفهای همسران‌شان بنفع خود استفاده کنند. آنها تقصیرات را به گردن همسران‌شان می‌انداختند و به این وسیله، کمبودهای خود را



احساساتش را خفه کند؛ احساساتی که طبیعی هستند و باید بروز کنند و بیان شوند. اما وقتی جلوی بیان آزاد و مستقیم احساسات گرفته می‌شود، راه برای بروز همین احساسات به شکل ناخوشایند و ناسالم، مثل بیماریهای جسمی، سستی، بیحالی، عدم اشتیاق به زندگی یا افسردگی هموار می‌گردد.

### اعمال کنترل بر زن از طریق بدرفتاری

#### جسمی

گرایش به بیرحمی و احتمال توسل به زور، در نزد کسانی که رابطه نزدیکی دارند بمراتب بیشتر از آنهایی است که با هم بیگانه‌اند. دلیلش هم این است که ما بین نزدیکان، یک نوع رابطه عمیق عاطفی وجود دارد. میسوژن می‌تواند در شرایط خاص، دست به اعمال خشونت‌آمیز بزند. مهمترین عاملی که زمینه چنین اقدامی را فراهم می‌کند، الکل است؛ زیرا، الکل امکان کنترل بر انگیزه‌های ناگهانی را زایل می‌کند و نتیجتاً، احتمال و شرایط بروز چنین رفتارهای کنترل نشده‌ای را افزایش می‌دهد. در ضمن، مستی هم بهانه‌ای می‌شود تا چنین مردانی طغیانهای خشم خود را با کتک‌کاری همزبان‌شان فرو بنشانند. وقتی احتمال جدایی یا تغییراتی از این دست در یک رابطه پدیدار و حاکم می‌شود، باز هم خطر توسل به خشونت و بدرفتاری با زن بالا می‌گیرد.

زیر انتقاد در می‌روی. در واقع، هر وقت احساس بدبختی می‌کردم، او کاری می‌کرد تا خودم را بدبخت‌تر احساس کنم. «جف»، اوضاع را وارونه جلوه می‌داد تا تقصیرات خود را گردن «نانسی» بیندازد. برای او، حمله بهترین دفاع بود. چون به این ترتیب، «نانسی» مقصر و او قربانی جلوه داده می‌شد. بسیاری از میسوژنها، از این حربه و روش برای بی‌گناه جلوه دادن خود استفاده می‌کنند. آنها با گفتن جملاتی مثل: "تو خیلی احساساتی هستی"، "تو خیلی اغراق می‌کنی"، "تو هیچ انتقادی را نمی‌پذیری" و یا به زبان عامیانه‌تر "تو خیلی احمقی"، بار تقصیرات را متوجه زنان می‌کنند. آنها موقعیت را طوری وارونه جلوه می‌دهند که مسئولیتی در برابر احساسات همزبان‌شان، متقبل نشوند. اگرچه قبول این مسئله خیلی مشکل است ولی، واقعیت این است که میسوژن چنان درگیر ازسر واکردن تقصیرات از خود و انداختن آنها به گردن همزیش است که حتی متوجه نمی‌شود چگونه اسباب آزار و رنجش بیشتر همزیش را فراهم می‌کند.

وقتی یک زن بدبختی و زجری را که در رابطه با همزیش احساس می‌کند، بروز می‌دهد و به این خاطر نیز مورد حمله و سرزنش شدید قرار می‌گیرد، بمرور مجبور می‌گردد تا

بصدا در می‌آورند. اگر زن بخاطر کارهایی مثل دیر آمدن به منزل، تحت بازجویی و اتهام شدید قرار گیرد و تحت نظر قرار داده شود یا اگر با واکنشها و عکس‌العمل‌های تند و سخت مواجه گردد، باید حواسش را حسابی جمع کند. اگر زن تنها به صرف اینکه در یک میهمانی با مرد غریبه‌ای حرف زده، مورد خشم و غضب همزی‌اش قرار گیرد، باید نگران عواقب کار باشد. چنین سوء‌ظن‌هایی، بواقع زنگ خطری دال بر احتمال بروز خشونت هستند.

تهدید به اعمال زور، همیشه باید جدی گرفته شود؛ حتی اگر در گذشته، اتفاق نیفتاده باشد. تلاش میسوژن برای تحت کنترل درآوردن زن از طریق تهدید به خشونت و برنامه‌ریزی برای انتقام گرفتن - اخطارهای هشدار دهنده‌ای هستند که باید زن را به چاره‌اندیشی و فکر نجات خویش وادارند. اگرچه پیش‌بینی زمان وقوع خشونت مشکل است، ولی زن باید بالفور به فکر تامین و تهیه امکانات پایه‌ای زیر که نقش حیاتی دارند، باشد.

\* پول؛ آنهم بگونه‌ای که در دسترس باشد.

\* محل امنی که بتوان با بچه‌ها به آنجا پناه بود.

\* فراهم کردن امکان دسترسی به این محل در هر لحظه از شبانه‌روز.

حوادث و اتفاقاتی که میسوژن را تحت فشار قرار می‌دهند، مثل مرگ والدین، از دست دادن کار، تغییر مکان، بیماری، وخامت اوضاع مالی و یا حاملگی زن، از جمله مواردی هستند که احتمال توسل به زور و بدرفتاری جسمی را در نزد میسوژن بالا می‌برند.

وقتی میسوژن با خطر از دست دادن چیزی که برایش مهم نیز هست مواجه می‌شود، خود را تحقیر شده احساس می‌کند و احتمال گرایش به اعمال زور در او بالا می‌گیرد. فی‌المثل، اگر همزی میسوژن بعد از سالها خانداری، کاری بیاید، یا دوباره مشغول به تحصیل شود و یا حتی دوستان تازه‌ای پیدا کند، میسوژن خود را تهدید شده و خارج از گود احساس می‌نماید. در چنین شرایطی، این امکان هست تا او احساسش را از طریق تشر و تهدید نشان دهد. اما اگر این شیوه‌ها راه بجایی نبرند و اگر مطمئن باشد که زن از او می‌ترسد، برای به بند کشیدن و تحت کنترل درآوردن او، دست به اعمال خشونت‌آمیز خواهد زد.

**چگونه میشود فهمید که بدرفتاری در مرحله گذار از آزار روانی به مرحله اعمال خشونت‌آمیز است؟**

حسادت، بددلی و حس مالکیت بر زن، همیشه زنگ خطرهای جدی را



اما فاصله ناچیزی مابین صمیمیت و احساس مالکیت وجود دارد. احساس مالکیتی که می‌تواند به جوانب دیگر زندگی زن نیز تعمیم داده شود.

طبیعتاً، این زن می‌تواند از رفتن به کلاس آموزشی چشم پوشی کند. اما قضیه به همین جا خاتمه نمی‌پذیرد؛ زیرا، فردا، یکی دیگر از فعالیت‌های مهم زن برای مرد تهدید کننده جلوه خواهد کرد. براستی، تا کجا می‌باید زن دامنهٔ ایثار و از خودگذشتگی‌اش را تعمیم دهد و برای اثبات عشقش از خواسته‌هایش چشم‌پوشی کند؟

عشق میسوژن، دو خصوصیت برجسته دارد: ۱- تمام نشدنی است ۲- به اخاذی شباهت دارد. بعبارت بهتر، از خودگذشتگی و تسلیم زن به خواسته‌هایش - هر چقدر هم که زیاد باشد - هرگز رضایت خاطرش را فراهم نمی‌کند و بنظرش کافی نمی‌آید. او هرگز نمی‌پذیرد که می‌تواند همان اندازه که به همزی‌اش توجه نشان می‌دهد، می‌تواند مورد توجه او نیز باشد؛ از اینرو، او دائماً درجهٔ عشق همزی‌اش را مورد امتحان قرار می‌دهد و اندازه می‌گیرد. اما زن هرگز موفق نمی‌شود - یکبار برای همیشه - از این امتحان سربلند بیرون آید!

هنگامی که «باب» یک کار حسابی پیدا کرد، «لورا» فرصت را مناسب دید تا مسئلهٔ تامین مالی

علی‌رغم اینها، زن می‌تواند از امکانات خانواده یا دوستان خود نیز استفاده کند. بهر حال اکثریت قریب به اتفاق متخصصین در یک قول متفق‌القولند و آن هم این است که در صورت توسل مرد به زور، زن باید فرار را بر قرار ترجیح دهد؛ حتی، اگر این کار به قیمت رها کردن امکانات رفاهی و منزلش تمام شود و به پناه بردن به مراکز حمایت از زنان بیانجامد. حربهٔ نهایی میسوژن، برای تحت کنترل گرفتن زن، اقامهٔ این خواست است که زن باید برای اثبات عشقش از تمام خصوصیات منحصر بفرد خود و نیز بخش مهمی از فردیت‌اش چشم‌پوشی کند. او بواقع می‌خواهد تا برای ایجاد و حفظ آرامش در رابطه، دنیای همزی‌اش را تنگتر کند.

### محدود کردن دنیای زن

این روند ممکن است به شکل زیرکانه و غیرمستقیم و با ظاهری آراسته و حتی چاپلوسانه آغاز شود. زنی را در نظر بگیرید که هفته‌ای یکبار، آنهم عصرها، به یک کلاس آموزشی می‌رود. همزی او در برخورد با این قضیه ادعا می‌کند که در غیاب وی خود را تنها و غمگین احساس نموده و برای بازگشتش ثانی‌شماری می‌کند. این برخورد، ظاهراً، عاشقانه می‌نماید و علی‌الظاهر حکایت از دلتنگی مرد برای همزی‌اش می‌کند.

غیرمستقیم، مثل حمله و ناخوشایند ساختن محیط خانه متوسل می‌شود و چنان عرصه را بر زن تنگ می‌کند که او را به دست شستن از فعالیت‌هایش وادار می‌سازد. بهر تقدیر، نتیجه نهایی هر دو روش یکی است: «زن برای انطباق خود با خواستها و نیازهای همزی‌اش، دنیای خود را محدود می‌کند.»

«نیکی»، یک زن پلیس بیست و چهار ساله بود که با «اد»، یک افسر پلیس بیست و هفت ساله، در محل کارش آشنا شده بود. «اد» از زیرکی، رفتار پسندیده و قدرت بدنی «نیکی»، بعنوان پلیس و یک زن ورزشکار، خوشش آمده بود. رفتار مردانه، جذابیت و چهره بلوند «اد» نیز مورد توجه «نیکی» قرار گرفته بود. با این مقدمه، آنها عاشق هم شدند و پس از چندی ازدواج کردند. اما، پس از زمان کوتاهی، بدخلقی و حسادت «اد» مشکلاتی را در رابطه‌شان ایجاد کرد. زمانی که «نیکی» به من مراجعه نمود، تنها دو سال از رابطه‌شان گذشته بود. او مسئله‌اش را اینطور برایم شرح داد:

او باید از تمام کارهایی که می‌کنم خبر داشته باشد. اگر قبل از انجام کاری با او مشورت نکنم و به توافق نرسیم، از این مسئله بعنوان یک اسلحه در اثبات غیرقابل اعتماد بودنم،

خانه را به وی بسپارد؛ زیرا، خودش از نوزده سالگی در بیرون از خانه کار کرده بود و دلش می‌خواست برای مدتی هم در خانه بماند و به اوضاع سر و سامانی بدهد. «لورا» برایم تعریف کرد که:

«باب» در آمد خوبی داشت و از من خواست تا منزل بمانم و استراحت کنم و از کار بیرون دست بکشم؛ چیزی که خوابش را هم نمی‌دیدم. ولی قبل از اینکه بفهمم اوضاع از چه قرار است، از من خواست که از ادامه رابطه با دوستانم دست بردارم. حتی وقتی به خانواده‌ام سر می‌زدم، عصبانی می‌شد. انگار از آنجا که زندگی مرا تامین می‌کرد، خود را مالک من می‌پنداشت.»

چیزی که در آغاز کار، نشانه عشق و از خودگذشتگی «باب» پنداشته می‌شد، در ادامه، به زندان «لورا» تبدیل شده بود.

میسوزن برای رسیدن به اهدافش، از روشهای مستقیم و غیرمستقیم سود می‌جوید. فی‌المثل، او می‌تواند بطور صریح و مستقیم و یا با توسل به تهدید و زور از همسرش بخواهد تا از کار، تحصیل و یا رابطه با دوستانش دست بردارد.

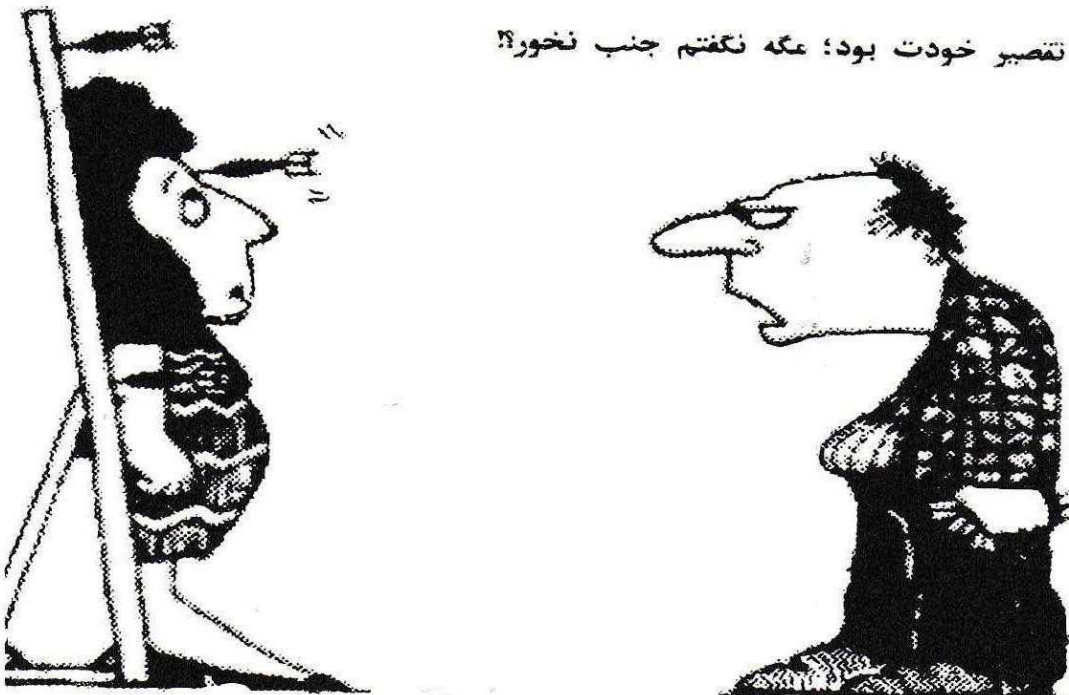
در مواردی که میسوزن خود را تهدید شده احساس می‌کند، به شیوه‌های



استفاده می‌کند. روزی چند بار به محل کارم و یا به شماره اتومبیلیم زنگ می‌زند تا بفهمد کجا و با کی هستیم. این مسئله برایم خیلی دردآور است. اگر در جایی غیر از آنجایی که او انتظار دارد، باشم، عصبانی می‌شود. هفته گذشته، ناهار را با یکی از همکاران زنم خوردم. وقتی برگشتم او با صورتی برافروخته کنار میز کارم، انتظار می‌کشید. بعد، مرا به اتاق دیگری برد و سرم داد کشید و گفت از اینکه بدون اطلاع وی این کار را کرده‌ام بواقع به او خیانت نموده‌ام و به همین خاطر او نمی‌تواند به من اعتماد کند. واقعاً داشتم از ترس زهره ترک می‌شدم. از آنجا که عصبانیت‌های «اد» عذاب‌آور و وحشتناک بودند، لذا «نیکی» تصمیم گرفت تا از انجام کارهایی که بر خلاف میل او بودند، دست بردارد؛ زیرا، واقعاً به دردسرش نمی‌ارزیدند. به این ترتیب، «نیکی» همان حداقل آزادی را هم که در محل کارش داشت، از دست داد.

این نوع حسادتها و احساس تملک کردنها، تنها به این ترس سنتی که مبادا زن با مرد دیگری رابطه عاشقانه ایجاد کند، ختم نمی‌شوند؛ برعکس، تمام جوانب زندگی زن را تحت‌الشعاع قرار می‌دهند. بعبارت بهتر، نتیجه نهایی این روند، دست شستن کامل زن از همه آنچیزهایی است که از محدوده کنترل میسوژن خارج هستند و یا بنحوی برای وی تهدید کننده تلقی می‌شوند.

تفسیر خودت بود؛ عکه نگفتم جنب نخور؟

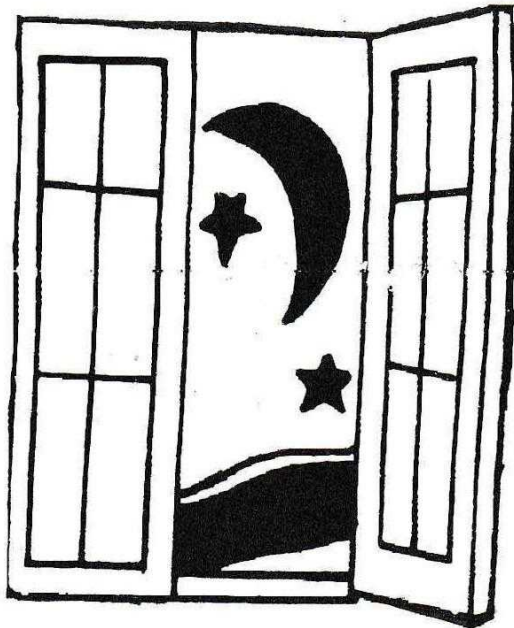


## آوازی برای آزادی

سراینده و خواننده: «بیورن افزیلیوس» Björn Afzelius

فصلنامه «زن»

در چشمانم،  
 تو زیباترینی؛  
 گرانبهاترین در جهان  
 همچون ستاره‌گان  
 همچون باد  
 همچون امواج  
 همچون پرندگان  
 همچون گل‌های روئیده بر زمین.  
 تو ستارهٔ راهنما و رفیق منی؛  
 تو خونم،  
 چشمانم،  
 شانهایم،  
 دستهایم  
 و قلب منی.



«آزادی»، اسم زیبای توست؛  
 «دوستی»، مادر پرغرورت؛  
 «عدالت»، برادرت؛  
 «صلح»، خواهرت؛  
 «مبارزه»، پدرت  
 و «آینده» مسئولیتت.



روزهای ۲۲-۲۰ سپتامبر ۱۹۹۶، کنفرانس سه روزه‌ای از طرف «زنان اسکاندیناوی، علیه خشونت» Nordiska Kvinnor mot våld در شهر گوتنبرگ سوئد برگزار شد. این کنفرانس که هر ساله در یکی از کشورهای اسکاندیناوی تشکیل می‌شود، می‌کوشد تا در نشستهای سالیانه خود جنبه‌های مختلف خشونت علیه زنان را مورد بررسی قرار دهد. مباحث امسال کنفرانس که به پرونوگرافی اختصاص داشت، روی آن متمرکز بود که چطور پرونوگرافی خشونت علیه زنان را تحکیم می‌بخشد. در این کنفرانس که بیش از دویست زن شرکت داشتند، سخنرانیهایی جالبی ایراد گردیدند که از این میان بخشهایی از دو سخنرانی برای درج در این شماره «فصلنامه زن» انتخاب شده‌اند. البته، لازم به توضیح است که «توران عازم» هم در این کنفرانس شرکت داشت و توانست مصاحبه‌ای با یکی از سخنرانان به نام «اینگر گران» ترتیب دهد که در خاتمه صحبت‌های وی آورده شده است. اما، سخنرانی دیگری هم پیاده و تنظیم شده که بدلیل محدودیت صفحات این شماره از نشریه، در شماره آتی درج خواهد شد.

**فصلنامه زن**

## پرونوگرافی و تجاوز - واقعیات زندگی من

Pornografi och Sexuella övergrepp - min verklighet

سخنران: اینگر گران (Inger Gran)

ترجمه و تلخیص: توران عازم

... من دختر پدری بودم که شخصیت دوگانه‌ای داشت. بعضی وقتها چنان سرد و خشن بود که همه‌مان را به باد کتک می‌گرفت و گاهی چنان بامحبت و مهربان بود که روی پاهایش می‌نشستم و در آغوش او احساس گرمی، محبت و آرامش می‌کردم. اما این احساس زیاد بطول نیانجامید. زانوان امن، آغوش مهربان و دستان نوازشگر او خیلی زود به یک کانون تجاوز جنسی بدل شدند. یک روز وقتی روی پاهایش نشسته بودم، انگشتانش را لای پاهایم حس



کردم. احساس خوشایندی بمن دست داد. بعد، ناگهان کسی وارد اتاق شد. دست پدرم چنان عقب رفت که شوکه شدم. همین مسئله چند بار دیگر هم تکرار شد. اینجا بود که فهمیدم باید عمل نادرستی در حال انجام باشد که پدرم اینگونه از توجه دیگران می‌ترسد.

یک روز، وقتی دامنم را بالا کشید و خواست آلت جنسی‌ام را نوازش کند، دامنم را پایین کشیدم و گفتم: "نه!". او هم سریع عقب‌نشینی کرد و از اتاق خارج شد.

یک شب - آنوقتها که مادرم شب‌کار بود - به اتاقم آمد. با حرکت انگشتانش که لای پاهایم می‌لغزیدند، از خواب بیدار شدم. نمی‌دانستم چکار کنم. مادرم منزل نبود و خواهر کوچکترم کنارم خوابیده بود. از ترس اینکه مبادا خواهرم بیدار شود، چیزی نگفتم. پاهایم را به هم چسباندم و در حالیکه لحاف را دندان گرفته بودم، غلطی زدم و روی شکم خوابیدم. نمی‌خواستم صورتش را ببینم. فکر می‌کردم با پشت کردن به او همه چیز تمام خواهد شد. اما او لاشه کثیفش را رویم انداخت و در میان سکوت، وحشت و درد به من تجاوز کرد.

آنوقت یازده سالم بود. نمی‌دانستم چکار کنم. هنوز شوکه بودم که شب بعد هم بسراغم آمد. سعی کردم مقاومت کنم، ولی فایده‌ای نداشت...

فردای آن روز وقتی مادرم درب منزل را گشود، احساس آرامش کردم. می‌خواستم به آغوشش پناه ببرم و از درد و عذابی که از پدرم برده بودم، برایش بگویم. اما این آغوش هرگز برای من گشوده نشده بود؛ برایم کاملاً بیگانه بود. از طرف دیگر، از خشم پدرم می‌ترسیدم. وقتی بدخلق می‌شد، خوف‌انگیز بود. از واکنش برادران، خواهران و همسایه‌ها و آشنایان می‌ترسیدم. در ضمن، دلم نمی‌خواست مادرم اذیت شود؛ نمی‌خواستم بیش از این، درگیر مشکلات پدرم بشود.

... و بالاخره، همه چیز در سکوت ادامه پیدا کرد. شبهایی که مادرم کار می‌کرد تا دیر وقت بیدار می‌ماندم و تظاهر می‌کردم که درس می‌خوانم تا بلکه پدرم بخواب برود و دست از سرم بردارد. اما بی‌نتیجه بود. وقتی همه می‌خوابیدند، باز بسراغم می‌آمد و کارش را می‌کرد و می‌رفت. حس می‌کردم بهتر است تسلیم شوم و همچون یک لاشه بی‌احساس به پشت دراز بکشم، تا کارش را زودتر بکند و گورش را گم کند... و چنین شد که این ماجرا پنج سال بطول انجامید.

شاید بپرسید این حرفها چه ربطی به «پرونوگرافی» و موضوع این کنفرانس دارد؟ راستش زندگی من نمونه روشن این ارتباط است. پدرم، کسی بود که همیشه مجلات سکسی می‌خرید و در حضور همه‌مان به عکسهایشان نگاه می‌کرد و یا



مطالبشان را می‌خواند. او یک کمد داشت که پر از عکس و مجله سکسی بود. ما بارها شاهد بودیم که سر همین موضوع بین او و مادرم دعوای حسابی راه افتاده بود... همین مسئله کنجکاوی من و سایر بچه‌ها را برانگیخته بود. ما می‌خواستیم بدانیم دعوا سر چیست. از اینرو، خیلی وقتها سراغ این مجلات می‌رفتیم و دور از چشم مادرمان مطالبشان را می‌خواندیم. در آنجا خواندم که زنان از درد و تجاوز لذت می‌برند. آنها تصویر غلطی به من دادند. فکر می‌کردم تجاوز یک چیز کاملاً طبیعی است و باید از آن لذت برد. فکر می‌کردم مشکلی در من هست که نمی‌توانم از آن لذت ببرم. پیش خودم می‌گفتم وقتی این نشریات را همه جا می‌فروشدند و این همه خواننده نیز دارند، حتماً چیزهای دروغ و بیخود نمی‌نویسند. فکر می‌کردم به همه زنان تجاوز می‌شود. رابطه جنسی برایم تا حد ورود و خروج یک چیز گرد و دراز در آلت زن خلاصه شده بود. این دیدی است که هنوز هم توسط پرونو تبلیغ می‌شود. نگرش پرونو به زن، دید منحطی است. پدرم چنین دیدی داشت و آن را در عمل به من آموخت.

پس از سخنرانی اینگر، از او اجازه گرفتم که بخشهایی از سخنرانی‌اش را در «فصلنامه زن» درج کنم. در ضمن، از او خواستم تا هر وقت که فرصت داشت به بعضی از سئوالاتم جواب بدهد. دو هفته بعد از کنفرانس همدیگر را ملاقات کردیم. گفت و شنود بسیار دردآوری داشتیم. داستان زندگی «اینگر» تنها به یک تجاوز ننکین ختم نمی‌شود. داستان تخریب زندگی و شخصیت یک انسان، زیوراک‌کذاردن حرمت انسانی و تجاوز جامعه مردسالار به هستی و حیات کودکان و زنان است. قسمتهای زیر، بخشهایی است که از این ملاقات چند ساعته و فوق‌العاده متاثر کننده برایتان انتخاب کرده‌ام.

**س: کنجکاو هستم تا کمی راجع به مادرت و نقشی که او در این رابطه داشت حرف بزنی!**

**ج:** آنوقتها که بچه بودم مادرم شغلی نداشت و تنها یک زن خانه‌دار نمونه بود؛ از زنانی که می‌خواست همه چیز تمیز و مرتب باشد. او دائماً تلاش می‌کرد به زندگی‌مان سر و سامان بدهد و هر آنچه را که پدرم خراب می‌کرد، آباد کند. او آنقدر کوشید که کاری بکند که ما و خودش کتک نخوریم، که ما را از یاد برد. من هرگز بخاطر ندارم که روزی روی پاهای مادرم نشسته باشم. با اینهمه، او آدم بی‌دست و پایی نبود. وقتی کتک می‌خورد، از خودش دفاع می‌کرد و حتی





جواب مشتتهای پدرم را می‌داد. وقتی هم که وضع اقتصادیمان بخاطر مشروبوخواریها و قماربازیهای پدرم بدتر شد، کاری پیدا کرد. ولی علی‌رغم اینها، نمی‌دانم چرا به زندگی با پدرم ادامه می‌داد.

**س: وقتی اولین بار با یک پسر رابطه جنسی داشتی، چه احساسی بهت دست داد؟**

**ج:** آنوقت پانزده سالم بود. او دوست یکی از دوستان دخترم بود. یک شب که با هم بیرون رفته بودیم، توی اتومبیلش به من تجاوز کرد، بعد هم پیاده‌ام کرد و راهش را کشید و رفت. بعدها هم هر وقت که با یک پسر رابطه جنسی داشتم فقط به ورود یک چیزی به بداخل آلت جنسی‌ام و درد فکر می‌کردم و بس! اینها چیزهایی بود که در عمل و از مجلات پرونو آموخته بودم. هرگز با هیچ مردی نمی‌توانستم رابطه عاطفی برقرار کنم.

**س: در سخنرانیات گفتی که تجاوز پدرت تا وقتی که شانزده سالت بود، ادامه داشت. می‌شود برایم تعریف کنی که چطور قطع شد؟**

**ج:** خیلی ساده. دیگه برایم قابل تحمل نبود. یک روز جلوش ایستادم و گفتم: "دیگه نباید این مسئله تکرار شود." او هم خیلی خونسرد جواب داد: "اگر تو اینطور می‌خواهی، باشه! ولی تو خودت هم می‌خواستی."  
بهش گفتم: "نه! این دروغه! من هرگز نخواستم. هرگز!" ولی انگار که حرفم



را نشینده باشد، گفت: "حالا که تو نمی‌خواهی دیگه اینکار را نمی‌کنیم!" بعد، دستش را جلو آورد و با من دست داد. چنان رفتار می‌کرد که گویی قراردادی را که قبلاً بسته بودیم، با توافق هم فسخ می‌کردیم! اصلاً باورم نمی‌شد. احساس گناه شدیدی کردم. او تمام تقصیرات را به گردن من انداخته بود. حتی، چنین وانمود می‌کرد که گویا این کار را برای رفع نیاز جنسی من می‌کرده است. از خودم و از جسمم و از آلت تناسلی‌ام تنفر پیدا کرده بودم. خودم را سرزنش می‌کردم. فکر می‌کردم آدم کثیفی هستم. نمی‌توانستم خودم و دیگران را دوست بدارم. از زندگی و همه آدمها بدم می‌آمد.

### س: اولین بار کی بود که این راز را علنی کردی و چطور شد که تصمیم گرفتی راجع به این مسئله حرف بزنی؟

ج: یکسال از زندگی مشترکم با همسر اولم گذشته بود که قضیه را برایش تعریف کردم. او فقط گوش داد و هیچ عکس‌العملی نشان نداد. یک سکوت مطلق و مرگبار! البته، خیلی هم سعی کرد که در رابطه جنسی‌اش طوری عمل نکند که برایم صحنه تجاوز دیگری زنده شود. بعدها، بطرف سازمانها و فعالین زنان کشش پیدا کردم. آنها مشکل مرا می‌فهمیدند و خیلی راحت راجع به «سوء استفاده جنسی بستگان نزدیک» (Incest) و تجاوز و پرونو حرف می‌زدند. کم‌کم من هم در این جنبش فعال شدم و راجع به مضرات پرونو در اینجا و آنجا حرف می‌زدم. ولی طوری وانمود می‌کردم که گویا خودم از قربانیان آن نیستم و مشکل من هم نیست. احساسم به زندگی عوض شده بود. آدم موفقی بودم. ولی هنوز احساس تقصیر و کثیفی را با خودم حمل می‌کردم. می‌ترسیدم بگویم که خودم هم از قربانیان پرونو هستم. دائماً از این حرف می‌زدم که این مشکل خیلی از زنان است. فکر می‌کردم اگر واقعیت را بگویم دیگران به چشم تحقیر نگاهم خواهند کرد. این احساس اذیتم می‌کرد. فکر می‌کردم خودم نیستم. فکر می‌کردم یک شخصیت قلبی را با خودم یدک می‌کشم. فکر می‌کردم آدم خیلی ضعیفی هستم. یک روز با یکی از دوستانم که او هم از فعالین جنبش زنان است، حرف زدم. احساس کردم خیلی سبک شده‌ام. احساس کردم، یک گام بزرگ بخودم نزدیکتر شده‌ام. همین احساس باعث شد تا با خواهرم نیز در این باره حرف بزنم و این قضیه ادامه پیدا کرد و همانطور که می‌بینی امروز در حضور همه و در همه جا علناً از آنچه که بر من گذشت، حرف می‌زنم. امروز، دیگر از خودم نفرت ندارم. خودم را سرزنش نمی‌کنم. برای کاری که دیگران، آدمهای بالغ و مجلاتشان در حق من کردند، خودم را مجازات نمی‌کنم. من تنها یک بچه بودم.

### س: از شنوندگان و خوانندگان حرفهایت چه انتظاری داری؟

**ج:** انتظار دارم آنهایی که هرگز جرات نکرده‌اند راجع به این مسایل حرف بزنند، این سکوت و تابو را بشکنند و جنایتی را که در سکوت بر هستی کودکانمان ناخن می‌کشد، افشا کنند. باید به بچه‌ها آموخت که این کار جرم است. آنها باید بیاموزند که می‌توانند از خود در برابر چنین تجاوزاتی دفاع کنند. اگر من می‌دانستم که اینکار غلط است و اگر می‌دانستم که حق دارم تا بخاطر ارتکاب این جرم، پدرم را به دست قانون بسپارم، حتماً اینکار را می‌کردم. در ضمن، آرزو می‌کنم و انتظارم این است که بتوانیم به کمک هم کودکانمان را از آموزشهای منحطی که توسط صنعت سکس هر روزه تبلیغ می‌شود، حفظ کنیم. جامعهٔ مردسالار تحت نام آزادی مطبوعات و بیان و با شخصی دانستن رابطهٔ سکسی افراد عملاً به تداوم و تحکیم این دید منحط به زن خدمت می‌کند. بهرحال این آموزشها برای این داده نمی‌شوند تا در مغزمان خاک بخورند. آنها قربانیانی را جستجو می‌کنند تا این ذهنیت بیمار را به عینیت مبدل کنند. این چیزی است که فعالیت و دخالت ما را ضروری و ایجاب می‌کند.

### س: آخرین سئوالم راجع به مطلبی است که برای بزرگترین روزنامهٔ این استان یعنی GÖTEBORGS POSTEN فرستادی که گویا چاپ هم نشد. می‌شود کمی راجع به آن و دلایل عدم چاپش توضیح بدهی؟

**ج:** در جریان برگزاری کنفرانس «سوء استفادهٔ جنسی کودکان در کشورهای جهان سوم» که چند ماه پیش در استکهلم تشکیل شد، من هم مطلبی نوشتم و متذکر شدم به من در تایلند، روسیه و بلژیک تجاوز نشد. به من در همین کشور سوئد تجاوز شد. بعد آنها مصاحبه‌ای با من ترتیب دادند و قرار شد آن را چاپ کنند؛ منتها با این شرط که اسم حقیقی‌ام را پای مقاله ننویسم. طبیعتاً نمی‌توانستم این شرط را بپذیرم. نمی‌خواستم یکبار دیگر ساکت و خفهام کنند. من می‌خواستم حرفم را بزنم و آنها هم می‌خواستند نام تجاوزگری که چنین جنایتی را مرتکب شده بود، همچنان مخفی نگهدارند. یک عمر من خودم را سانسور کرده بودم و راجع به آن چیزی که بر من گذشته بود، حرف نزده بودم. دیگر نمی‌توانستم بپذیرم دیگری سانسورم کند. بنظرم هیچکس با هیچ عذر و بهانه‌ای حق ندارد از افشای این جنایت و اسامی مسئولین و در عین حال قربانیانش طفره رود؛ همانطوریکه هرگز کسی حق ندارد این وظیفه را در برابر جنایات فاشیسم از یاد ببرد.





## از پرونوگرافی چه می‌دانیم؟

سخنران: بتان آندرسن Bettan Andersson

سخنگوی Folk aktion mot pronografi - آکسیون مردمی علیه پرونو در سوئد.

نمی‌توانند کمکی از ارگانهای دولتی دریافت کنند. بعبارت بهتر کلیه اقداماتی که علیه پرونو انجام می‌شود با تکیه به همیاری و کمکهای مردمی است. از همینجا می‌توانید مشکلات اقتصادی ما را دریابید.

ولی، کاری که ما می‌کنیم عبارتست از: جمع‌آوری اطلاعات

تشکل ما در سال ۱۹۸۵ تشکیل شد و اعضای آن زنان و مردانی هستند که نگران گسترش آموزشهای پرونوگرافی هستند و می‌خواهند علیه آن کاری انجام دهند.

همانطور که می‌دانید در سوئد پرونوگرافی قانوناً مجاز و آزاد است و نتیجتاً سازمانهای مخالف پرونو

و وقیح هستند؛ بنحویکه نمی‌شود توصیف‌شان کرد. بهر حال، دو تا از این عکسها را که نسبت به سایرین کمی ملایمتر هستند، سعی می‌کنم برایتان وصف کنم:

(۱) زن لختی که گویا کبابش کرده‌اند و بدنش با سس گوجه‌فرنگی قرمز شده، نشان داده می‌شود. زیرش نوشته شده: "میشه هم درونش و هم بیرونش را کباب کنی! فقط مواظب باش آنقدر کبابش نکنی که سرخیش از بین برود!"

(۲) زنی به شکل بوقلمون کبابی و بریان، در حالیکه پاهایش را هوا کرده و آلت جنسی‌اش رو به دوربین است و حسابی با نخ بسته شده، داخل یک بشقاب نشان داده می‌شود. زیر آن این نوشته شده: "بستن بوقلمون، آنهم به شکل درستش، مرد خودشو می‌خواد!"

این عکسها و فیلمها که در سطح وسیع پخش می‌شوند، چه پیغامی دارند؟

بله، پیغامشان این است که زن مفعول جنسی و ابزار رفع نیاز جنسی مرد است، با او هر کاری می‌شود کرد و بطور خلاصه زن یعنی "کس".

پیغام دیگر پرونو این است که لذت جنسی زن تنها در گرو فرو کردن آلت جنسی مردان بداخل مهبل اوست.

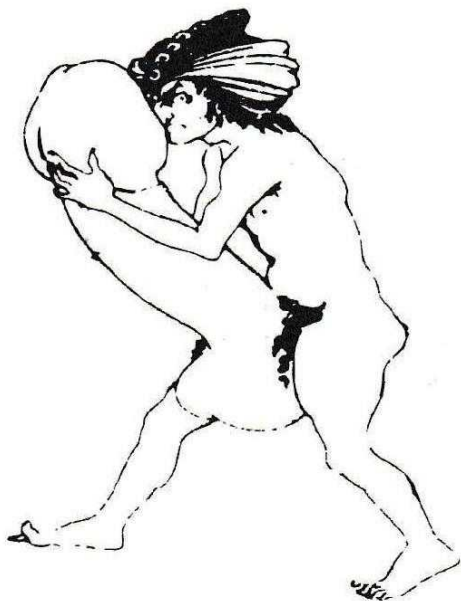
پیرامون ابعاد مختلف تحقیر زن در پرونو، توزیع و انتشار این اطلاعات، شرکت در مباحثی که در این زمینه جریان دارند و درج نامه‌های اعتراضی و مقاله در روزنامه‌های کثیرالانتشار. در واقع می‌شود گفت که هدفمان آگاه کردن و جلب هر چه بیشتر آدمها به صف مخالفین پرونو است.

با این مقدمه، می‌خواهم تعدادی اسلاید نشانتان بدهم. البته برای آنکه نگویند اغراق کرده‌ام و فیلم و عکسهایی را انتخاب

و نشان داده‌ام که چندان معمول نیستند، سراغ یک کیوسک کوچک رفتم و نشریات سکسی همان هفته و فیلمهایی را که در همان ماه منتشر شده بود، خریدم. در واقع، عکسها و فیلم حاضر چیزهایی هستند که در مجلات کاملاً معمولی سکسی می‌توان دید. اما امیدوارم کسی حین نمایش این فیلم و اسلایدها سالن را ترک نکند. می‌دانم که خیلی از شما نخواهید توانست این صحنه‌ها را که اسناد توحش مردان "آزادیخواه" و "دموکرات" هستند، ببینید؛ اما چاره‌ای نیست. اگر هم شده چشمانتان را ببندید، ولی بنشینید و دامنه این توحش را با حضورتان لمس کنید.

(نمایش فیلم و اسلاید آغاز می‌شود. صحنه‌ها فوق‌العاده آزار دهنده





و بقول طرفداران سادیست پرونو "لذت" ببرد!!

۴- رابطه جنسی بدون حضور مرد بی معنی است. نتیجه عملی این آموزش پرونو، نفی همجنسگرایی زنان است. پرونو می ترسد که مرد از رابطه جنسی حذف شود. بواقع، این مسئله با روح مردسالارانه او و بنیان فکری و ایدئولوژیک این صنعت در تناقض است. به همین خاطر، آنجا که پای همجنسگرایی زنان بمیان می آید، تصویر لوث شده و کثیفی از آن بنمایش می گذارد که هیچ ربطی به همجنسگرایی ندارد. بعبارت بهتر، پرونو در همجنسگرایی زنان این مسئله را تبلیغ می کند که گویا نیاز عاطفی و جنسی آنها (در غیبت آلت جنسی مردانه) در گرو فرو کردن آلت جنسی مصنوعی مردانه، سوسیس، موز، خیار و باطوم ... به مهبلشان است. تازه، عموماً

این پیغام بظاهر ساده که قرار است به باور عمومی ما و فرزندان ما تبدیل شود، اهداف مشخصی را تعقیب می کند که به مهمترینشان اشاره می کنم:

۱- لذت جنسی زنان ربطی به روابط عاطفی ندارد. بعبارت بهتر، پرونو تلاش می کند تا معاشقه عاطفی را تا حد یک رابطه مکانیکی و غیراحساسی تنزل دهد.

۲- پرونو سعی دارد تا کلیتوریس زن را از رابطه جنسی حذف کند تا اساساً مسئله رفع نیاز جنسی زنان را نفی کند. بعبارت دقیقتر، پرونو تلاش می کند تا رابطه جنسی را در انحصار لذت مردان و زن را بعنوان کالایی که در این رابطه تنها مورد استفاده قرار می گیرد، جلوه دهد.

۳- زن از فروکردن هر چیز گرد و دراز بداخل مهبلش لذت می برد و هر چه این آلت، کلفتتر و درازتر باشد، لذتی که زن می برد، بیشتر است. پرونو در تبلیغاتش می گوید: "اگر آلت جنسی مرد آنقدر بزرگ و کلفت نباشد که هنگام فرورفتن جیغ و آه زن را درآورد، زن را ارضا نمی کند." بعبارت بهتر، پرونو از زن یک موجود مازوخیست می سازد که از درد لذت می برد. اما این پیغام بظاهر ساده، مقدمات تجاوز را هم می چیند. مردی که با نگرش پرونو به زن و رابطه جنسی می نگرند، به زن تجاوز می کند و دائماً زن را می آزارد تا درد بکشد

بیارم، معنی نداره که برای چندر غاز  
سگ دو بز نم!"

پیام این حرفها چیست؟ بله، از  
کار و اشتغال دست بکشیم، چند تا  
رفیق مرد پیدا کنیم و تنها هفته‌ای  
چند بار لنگ‌مان را هوا کنیم تا  
همای خوشبختی را در آغوش بگیریم!!  
پرونو با جعل واقعیات، با  
پرده‌پوشی بر مسائلی که زن فاحشه  
در رابطه با دلالتان، فاحشه‌خانه‌ها،  
اعتیاد، فرسودگی جنسی، تجاوز،  
خشونت، زور، انزوای اجتماعی و غیره  
دارد، تن‌فروشی را تا حد یک معامله  
ساده تنزل می‌دهد و چنین وانمود  
می‌کند که گویا هر دو طرف در این  
معامله منصفانه و عادلانه سود  
می‌کنند. طرفداران پرونو استدلال  
می‌کنند: "قضیه به همین سادگی است.  
یکی برای زنده ماندن نیروی کارش را  
می‌فروشد، دیگری جسمش را. این یک  
نوع توافق مشترک بین دو یا چند فرد  
بالغ است که جامعه و سایرین حق  
دخالت در آن ندارند."

### اما، آیا پرونو یک مسئله شخصی و خصوصی است؟

پرونوگرافی، یک مسئله فردی و  
خصوصی نیست؛ بلکه پدیده‌ای است  
که بر سلطه‌طلبی مرد و سلطه‌پذیری  
زن بنا شده است. پرونو رابطه نزدیکی  
با فحشا، بدرفتاری و خشونت مردان و  
تجاوز به زنان و کودکان دارد. پرونو

قضیه به همینجا خاتمه نمی‌پذیرد و با  
ورود یک مرد به صحنه تکمیل می‌شود  
و آنوقت زنها بسراغ مرد می‌روند و او  
را ارضا می‌کنند! تا همینجا هم نشان  
دهند که مرد قوی است و یک زن  
برای رفع نیاز جنسی‌اش کفایت نمی‌کند.  
بعلاوه، پرونوگرافی می‌خواهد تا  
ارزشها و تواناییهای زن در بازار کار،  
آموزش، سیاست و غیره را نفی کند  
و او را تا حد یک کالای مورد نیاز  
مرد که تنها بدرد اتاق خواب و آنهم  
تختخواب مرد - می‌خورد، تنزل دهد.  
پرونو این پیام را خیلی صریح و روشن  
در نشریاتش می‌نویسند. مثلاً، در  
یکی از این مجلات راجع به زنانی که  
تن‌فروشی می‌کنند، می‌خوانیم: "... با  
چند بار هوا کردن لنگه‌ایشان در هفته،  
خرج خودشان، اجاره خانه و چیزهای  
دیگر را می‌پردازند. به همین سادگی!  
«اوا» ۲۷ سال دارد و اهل استکهلم  
است. او قبلاً منشی بود و یک کار  
نیمه وقت هم داشت. ولی با اینهمه  
نمی‌توانست ایزیس هزینه‌های زندگیش  
برآید. الان، او چند تا مرد خوب و  
باحال پیدا کرده که هفته‌ای چند بار  
بهش سر می‌زنند... حالا دیگه، «اوا»  
نه تنها مشکل مالی نداره بلکه توانسته  
استریو و ویدئوی خیلی خوب بخره.  
تازه، وقت هم داره تا بیشتر بخودش  
برسه!" بعد به نقل از «اوا» می‌خوانیم:  
"وقتی می‌توانم هر چی می‌خوام با  
چند شب بغل این و آن خوابیدن بدست





در مجلات پرونو دائماً از چیزی تبلیغ می‌شود که به «بهشت سکس» معروف است. بهشتی که در تایلند، فیلیپین، روسیه جدید و لهستان و... در انتظار خریداران سکس است. در این نشریات تبلیغ می‌شود که چگونه و کجا می‌توان دختر بچه‌گان، پسر بچه‌گان و بالاخره زنان را به ارزانترین قیمت خرید و چگونه از آنها لذت برد. زبانی که در این رابطه بکار گرفته می‌شود، نفرت‌انگیز است. در دوران بردگی هم کسی جرات نمی‌کرد، اینگونه از بردگان حرف بزنند. در این مجلات شما تبلیغات شرکت‌هایی را می‌خوانید که کار دلالی و خرید و فروش کودکان و زنان را برایتان انجام می‌دهند. فقط کافیست سن، اندازه پستان و غیره را انتخاب کنید تا برده‌تان را برایتان بفرستند. او مال شماست و شما مجاز هستید هر کاری دلتان خواست بکنید. معنای این هم است آزادی و دموکراسی!

نوعی بینش اجتماعی است که نوعی خاص از نگرش به زن را تبلیغ می‌کند. پرونو یک مسئله سیاسی است و حتی با مسایلی مثل خشونت و بدرفتاری مردان، تجاوز و سوءاستفاده جنسی از کودکان و غیره نیز تفاوت دارد؛ زیرا، در پرونو، این تنها یک کودک و یا یک زن نیست که صدمه می‌بیند. عبارت بهتر، این مشکل مال «ما» یا «شما» نیست؛ این یک ایدئولوژی، یک نگرش و یک دید اجتماعی است که زندگی همه‌مان را تحت‌الشعاع قرار داده و مشکل مشترک همه ماست. پرونوگرافی در صدد نرمالیزه کردن ارزشها و معیارهایی است که بر برده‌گی زن و مالکیت مرد بر جسم و عواطف زن بنا شده است؛ آخر کجای این حرفها و پیغامها شخصی و خصوصی هستند.

پرونو با حقانیت بخشیدن به خشونت و فانتزیهای بیمارگونه جنسی، در جنایاتی که علیه زنان در سطح جهان صورت می‌گیرد، دست دارد. کسی که از پرونو دفاع می‌کند از نگرش تحقیرآمیز به زن، از خشونت و تجاوز دفاع می‌کند. در همین سوئد هر هفته یک زن زیر کتک می‌میرد. در هر ۱۵ دقیقه به یک زن تجاوز می‌شود. تازه، خیلی از زنان هم به پلیس شکایت نمی‌کنند. براستی تا کی باید همه این مهملات را به نام آزادی و دموکراسی تحمل کنیم؟

سیاسی آن را نشان می‌دهیم و رابطه نابرابر و سلطه‌جویانه مردان را که در پرونو به قیمت تحقیر زن و انسان بازتولید می‌شود، افشا می‌کنیم. البته چنین واکنشهایی خیلی عجیب نیستند؛ چرا که همیشه وقتی از قدرت و سلطه‌گری مردان حرف زده‌ایم با القابی مثل «جوراب قرمز»، «جوراب آبی»، «فمینیست» و «ضد مرد» و غیره سعی کرده‌اند تا ما را از میدان بدر کنند.

ما متهم هستیم که نسبت به پرونو برخورد اخلاقی می‌کنیم و هنوز نتوانسته‌ایم تابوی سکس را بشکنیم. راستش این اتهامات، تازه نیستند. وقتی در سالهای ۱۹۷۰ مبارزه با پروتستانیزم در سوئد آغاز شد، ما جزو کسانی بودیم که برای آزادی استفاده از وسایل جلوگیری از آبستنی، آموزش جنسی نوجوانان و جوانان و حتی آزادی روابط جنسی و غیره مبارزه کردیم. آنوقت، چیزی که از آن بعنوان پرونو اسم برده می‌شد نمایش هیکل لخت زنان بود که ما طبیعتاً با آن نه تنها مخالفتی نداشتیم بلکه خواهان لغو هر گونه محدودیت بر هنرمند، نقاش و عکاس و غیره بودیم که بتواند اثر هنری خود را بدون هیچ سانسور و فشار اجتماعی به نمایش بگذارد.

امروز هم ما به این خاطر مخالف پرونو نیستیم که هیکل لخت زنان را

ما به این خاطر مخالف پرونو نیستیم که هیکل لخت زنان را نشان می‌دهد؛ بلکه، مسئله ما نگاهی است که پرونو به زن دارد. مسئله تنزل شخصیت زن به یک کالای جنسی است. مسئله تحقیر، خشونت و سلطه‌جویی و به حاشیه راندن زنان از کلیه عرصه‌های اجتماعی است.

همه به این واقعیات تلخ آگاهند. همه می‌دانند که ۸۰ تا ۹۰٪ توریستهای تایلند برای خرید سکس به آنجا می‌روند. اما هیچ کس به این جنایت توجهی نمی‌کند. کودکان عملاً و طی اطلاعیه‌های علنی خرید و فروش می‌شوند، ولی صدایی از کسی در نمی‌آید. زنان را به تخت‌خواب می‌بندند، شلاق می‌زنند و بیرحمانه به آنها تجاوز می‌کنند، بعد هم می‌گویند به شما چی. چرا در مسایل اتاق خواب مردم دخالت می‌کنید؟!

### آیا مخالفت با پرونوگرافی علت اخلاقی دارد؟

موافقین پرونوگرافی، در تبلیغاتشان از ما (مخالفین پرونو) بعنوان «دشمنان رابطه جنسی» و «اخلاقیون پروتستان» یاد می‌کنند؛ چرا که ما از پذیرفتن پرونو بمثابه یک امر خصوصی و شخصی افراد امتناع می‌کنیم، ابعاد اجتماعی و



نشان می‌دهد؛ بلکه، مسئله ما نگاهی است که پرونو به زن دارد. مسئله تنزل شخصیت زن به یک کالای جنسی است. مسئله تحقیر، خشونت و سلطه‌جویی و به حاشیه راندن زنان از کلیه عرصه‌های اجتماعی است. در پرونو، کنترل مردان بر زنان به شکل وقیحانه‌ای بازتولید می‌شود. در اینجا، تنها رضایت مردان اصل است. در نتیجه، همه چیز با شرایط آنها پیش می‌رود. آنجا هم که صحبتی از رضایت و ارگاسم زن پیش می‌آید، نوعی مازوخیسم تبلیغ می‌شود که تحقیرکننده است. پرونو، تهدیدی علیه رابطه سالم و برابر جنسی زن و مرد است و به این معنی، تهدیدی علیه رهایی و برابری است.

### مبارزه علیه پرونو، مبارزه‌ای برای حفظ ارزشهای انسانی است

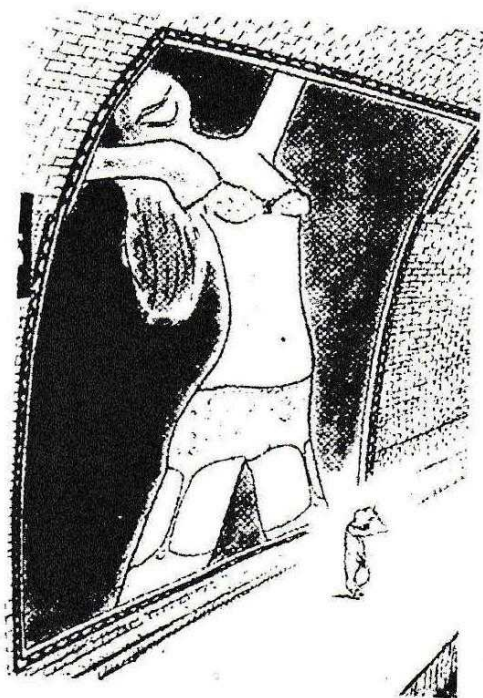
در پرونو از ما بمثابة اشیا، یک وعده غذا برای سیر کردن شکم، یک دستمال کاغذی برای تمیز کردن کثافت یاد می‌شود. در پرونو همه ارزشهای واقعی مان، شغل، تحصیلات، فعالیتهای اجتماعی و بالاخره همه چیزمان لوٹ و مسخره می‌شود. از اینرو، مبارزه با پرونو، مبارزه‌ای برای ارزشها و حقوق انسانی مان است؛ مبارزه‌ای برای عواطف و احساسات انسانی و تلاشی برای نجات عشق و دوست داشتن است.

در پرونو خبری از گرما، لطافت، عشق، نوازش، شادی، نیاز مشترک و احساسات انسانی نیست. رابطه‌ای که پرونو بین آدمها تبلیغ می‌کند، یک رابطه کالایی است. کافی است به صفحات آخر این مجلات و به آگهی‌های آشنایی این نشریات نگاه کنید تا

نشان می‌دهد؛ بلکه، مسئله ما نگاهی است که پرونو به زن دارد. مسئله تنزل شخصیت زن به یک کالای جنسی است. مسئله تحقیر، خشونت و سلطه‌جویی و به حاشیه راندن زنان از کلیه عرصه‌های اجتماعی است.

در پرونو، کنترل مردان بر زنان به شکل وقیحانه‌ای بازتولید می‌شود. در اینجا، تنها رضایت مردان اصل است. در نتیجه، همه چیز با شرایط آنها پیش می‌رود. آنجا هم که صحبتی از رضایت و ارگاسم زن پیش می‌آید، نوعی مازوخیسم تبلیغ می‌شود که تحقیرکننده است. پرونو، تهدیدی علیه رابطه سالم و برابر جنسی زن و مرد است و به این معنی، تهدیدی علیه رهایی و برابری است.

"روشنفکران" و "آزادیخواهانی" که ادعا می‌کنند پرونو تابوی سکس را شکسته و تقدس رابطه جنسی را زیر پا گذاشته و آزادی جنسی را تبلیغ می‌کند، یا چیزی از پرونو نمی‌دانند یا خودشان را به ناآگاهی زده‌اند. اگر پرونو راجع به رابطه آزاد جنسی است پس چرا فقط آلت جنسی زن را برجسته می‌کند و نشان می‌دهد؟ اگر غرض نشان دادن رابطه جنسی است پس چرا یک زن لخت آلت تناسلی‌اش را برای مردی که به پشت و با لباس در گوشه عکس ایستاده نشان می‌دهد؟ واقعیت این است که پرونو برای ارضای نیازهای شخص



معنی این جمله‌ام را دریابید. در آنجا تنها از بزرگی و درازی آلت جنسی، اندازه سینه و باسن، دور کمر و ... حرف زده می‌شود. بعبارت بهتر، انسان و هویت انسانی تا حد کوچکی و بزرگی آلت یا سینه تنزل پیدا می‌کند. پرونو تنها زن را تحقیر نمی‌کند؛ مرد و کلیت انسان را مورد تحقیر قرار می‌دهد. پرونو، چنان تفسیر مکانیکی و تحقیرآمیزی از نیاز جنسی مرد دارد که برایش انواع عروسکها را تهیه دیده و اسمشان را هم گذاشته «عروسکان برده». در تبلیغ یکی از این عروسکها آمده: "تمام آنچه که یک مرد احتیاج داره! برده‌ات با سه سوراخ منتظرته!"

در واقع، تنزل نیاز مرد به خالی کردن اسپرم و تهی کردن رابطه جنسی از عواطف انسانی، عملکرد آگاهانه پرونو است. به همین خاطر هم هست که مردان هم باید در این آکسیون شرکت کنند.

در این مبارزه بیشتر باید روی نیروی مردم و جلب حمایت هر چه بیشتر آنها توجه کنیم؛ چرا که در سوئد قانون اهمیتی به عواقب و عوارض پرونو نمی‌دهد. در واقع، قانون بیشتر از متجاوز حمایت می‌کند تا قربانی؛ آنهم با این توجیهاات که "مریض" هستند، "دوران کودکی سختی داشتند" و از این مزخرفات.

اینها توجیهااتی هستند برای تبرئه

پرونوگرافی. اگر "ایام سخت کودکی" و "بیماری" می‌تواند دلیلی بر تبرئه یک جرم باشد، چرا زندانهایتان را از کسانی که از فرط فقر و بیماری، قرص نانی را از سفره چرب و نرمتان برگرفته‌اند، انباشته‌اید؟

### چه رابطه‌ای بین سرمایه‌داری، مردسالاری و پرونوگرافی وجود دارد؟

پرونو با پرداخت پول به زنان، از زبان آنان چیزهایی را نقل می‌کند که حقیقت ندارند. اسم دو تا از مقالاتی که در این مجلات آمده، عبارتند از: "من یک فاحشه خوشبخت هستم." و "من حشری‌تر از مشتریهایم هستم." اما چرا اینکار را می‌کند؟

بله، قرار بر این است تا حرفهای این زنان، حرف دل همه زنان جلوه داده



پخش شوند، پس از مدتی کسی تجاوز به زنان و کودکان را جرم قلمداد نخواهد کرد و تجاوز نرمالیزه خواهد شد.

آمار نشان می‌دهد که یک چهارم فیلمهای اجاره‌شده، فیلمهای پرونو هستند. آیا دیدن آنها فقط در مرحله خودارضایی باقی می‌ماند؟ هر روز هزاران انسان شستشوی مغزی می‌شوند و می‌آموزند که زنان مازوخیست هستند و از تجاوز و درد لذت می‌برند. پلیس دانمارک در گزارشی که از تجاوز به زنان و کودکان ارائه کرده، بصراحت نشان می‌دهد که این تجاوزات رابطه مستقیم با پرونوگرافی داشته و مرتکبینش به شکلی از انحا از مصرف کنندگان پرونو بوده‌اند.

سرمایه‌داری، منافع اقتصادی و سطله‌جویانه‌اش را پشت این استدلال قایم می‌کند که "تا تقاضایی وجود نداشته باشد، تولیدی در کار نیست". بعبارت بهتر، می‌گوید که دلیل رشد و تولید پرونو، وجود تقاضای زیاد و خواست فزاینده مردها است.

بنظر من در یک جامعه کاپیتالیستی و مصرفی هیچ آدمی هیچ چیز را انتخاب نمی‌کند. اگر کسی فکر می‌کند که زندگی، حزب سیاسی و حتی لباس و نوع غذایی را که می‌خورد، خودش انتخاب می‌کند سخت در اشتباه است. یک جامعه سرمایه‌دار و مردسالار از همان روزهای

شود. آنها می‌خواهند تا این دروغها را به باور عمومی تبدیل کنند. ولی چرا!

چونکه منفعتشان ایجاب می‌کند. چیزی که در بحث پرونو بفرااموشی سپرده می‌شود، پول‌سازی و سوداگری آن است. یک مجله معمولی پرونو بین ۳۰ تا ۵۰ کرون فروخته می‌شود. فیلمهای ویدئویی آن بین ۱۰۰ تا ۱۰۰۰ کرون بفروش می‌رسند. سود شرکت‌های پرونو در سوئد چیزی حدود میلیاردها کرون در سال است. خیلی‌ها نمی‌دانند که پرونو یک صنعت بزرگ تجاری است و بعد از صنایع تسلیحاتی، مواد مخدر و مواد دارویی، جزو سودآورترین صنایع جهان است. بنظر معنای این جملات روشن هستند. پرونو در خدمت سرمایه و سود است و در این راه چنان بی‌شرم و رذیل است که از تن نحیف و ضعیف کودکان هم نگذشته است. امروز پرونو با نمایش سکس کودکان دارد کاری می‌کند که مردان با دیدن دخترپچگان و پسرپچگان تحریک شوند. این اقدام آگاهانه‌ای است که در برابر چشمانمان در شرف وقوع است. امروز، کودکانمان در خانه و در کنار پدران و برادرانشان هم امنیت ندارند. ۹۰٪ تجاوز جنسی به کودکان توسط بستگان نزدیک صورت می‌گیرد. پرونو تبلیغ تجاوز جنسی به کودکان است. اگر بپذیریم که این تبلیغات در سطح وسیع در جامعه

مشکلات پرداخته‌ام و در اینجا به اشاره از آنها می‌گذرم:

#### ۱- مشکل سلامتی: خشونتی که

در پرونو اعمال می‌شود، سلامت جسمی و روانی زنان را تهدید می‌کند. آمارهای منتشره از طرف سازمان ملل نشان می‌دهد که زنانی که مورد خشونت جنسی قرار می‌گیرند، دچار مشکلاتی مثل نگرانی، افسردگی، ناراحتی‌های روانی، اعتیاد به الکل، دارو و مواد مخدر و پرخوری می‌شوند. همین سازمان لیستی را منتشر کرده که به معرفی ۱۰ مورد از معمولی‌ترین شیوه‌های شکنجه اختصاص دارد. نیمی از این شکنجه‌ها، به نحوی از انحا به زن و تجاوز جنسی ارتباط دارند.

#### ۲- مشکل حقوقی: پرونو یک

مشکل حقوقی است زیرا به مردان - حتی در سوئد "متمدن" - اجازه می‌دهد که جسم زنان را بخرند و از تمام سوراخهای بدن زن برای ارضای نیازهای جنسی‌شان استفاده کنند؛ اسمش را هم می‌گذارند "تمدن" و "دموکراسی"!

#### ۳- مشکلی در عرصه برابری

**حقوقی زن و مرد:** پرونو سد راه برابری زن و مرد است؛ زیرا هم به مرد و به زن می‌آموزد تا به مرد به چشم مصرف‌کننده و به زن به چشم یک کالا و مفعول جنسی بنگرند. وقتی هم که ارزش و جایگاه زن را تا حد آلت جنسی‌اش پایین آوردند، طبیعی است که پزشک، مهندس و رئیس

اول تولد با هزار و یک عامل، ابزار و رسانه معیارها و نرم‌هایش را به مغز آدمها تزریق می‌کند. بعبارت بهتر، این مردان نیستند که انتخاب کرده‌اند بلکه این منافع سرمایه و سلطه‌طلبی مردانه‌اش است که پرونو را برای مردان انتخاب کرده است. مردان هم باید بفهمند که در این میان قربانی منافع سرمایه هستند و منافع واقعی‌شان در روابط جنسی سالمی است که در آن رفع نیاز برابر طرفین اصل است و بر احساسات لطیف انسانی تکیه دارد.

اما، روی آوری فزاینده زنان و نیز مردان به این صنعت منطق خودش را هم دارد. وقتی پرونو چهارمین صنعت پولساز جهان است. وقتی با آن می‌شود در کوتاه مدت ثروتهای کلان به جیب زد، طبیعی است خیلی‌ها جذب آن می‌شوند.

در چنین نظامی که سود بر جان آدمها الویت دارد، حتی نمی‌شود از قانون و پلیس هم انتظاری داشت. برای نمونه یادآور می‌شوم که پلیس استکهلم چند سال متوالی در نشریه صنفی خودش، آگهی‌های پرونو چاپ می‌کرد!

#### راه حل

پرونو بطور خلاصه ۴ مشکل اساسی برای زنان ایجاد کرده که مبارزه علیه آن نیز طبیعتاً در این عرصه‌ها معنی پیدا می‌کند. من قبلاً به این



مردان هم باید بفهمند که در این میان قربانی منافع سرمایه هستند و منافع واقعی‌شان در روابط جنسی سالمی است که در آن رفع نیاز برابر طرفین اصل است و بر احساسات لطیف انسانی تکیه دارد.

یک ابزار سیاسی علیه حقوق انسانی زنان است. قانون، پلیس و دادگاه همه امکانات را در جهت دفاع و تبریئه متجاوز سازمان داده‌اند.

بنابراین مبارزه با پرونو مستلزم یک مبارزه سیاسی، حقوقی، بهداشتی و فرهنگی است. اما در همین راستا تذکر یک نکته هم بنظر مهم می‌آید و آنهم مسئله تابو بودن سکس و رابطه جنسی است. تا زمانی که نتوانیم بحثهای سالم پیرامون سکس و رابطه جنسی داشته باشیم، تا زمانی که نمی‌شود علناً و آزادانه از این روابط حرف زد و تا زمانی که حرف زدن از این رابطه با شرم و خجالت همراه است، پرونو جای خود را در بین جوانان و نوجوانان کنجکاو حفظ خواهد کرد.

امروز اگر جوانی بخواهد از سکس و رابطه جنسی و بدن زن یا مرد چیزی بیاموزد، چاره‌ای جز رو کردن به پرونو ندارد. نمی‌توان با دست خالی و بدون یک آلترناتیو انسانی به جنگ پرونو رفت. امروزه، پرونو چنین تبلیغ می‌کند که گویا پرچمدار مبارزه

جمهور شدن او مضحک و خنده‌دار می‌شود. چون در آنصورت خود ما حاضر نخواهیم شد مغزمان را برای جراحی به دست یک "کس" بسپاریم! عبارت دیگر، ما زنان از بچگی آموخته می‌شویم تا هویت‌مان را در زیبایی، درشتی چشمان، درازی ابروان، نازکی کمر، برجستگی پستانها و خوش ریختی کون و کیل‌مان جستجو کنیم. بعد هم از «مادونا» ها برایمان اسطوره می‌سازند و به ما یاد می‌دهند که راهی را که او از پرونو تا ستاره هالیوود پیمود، بیماییم.

از اینرو، جنبش ضد پرونو، بدون مبارزه علیه فرهنگ مردسالارانه بی‌معنی است. باید این معیارها و ارزشها تغییر کنند و متحول شوند. اما این مناسبات اجتماعی که اخلاقیات جامعه سرمایه‌داری را تشکیل می‌دهند، در یک ارتباط تنگاتنگ و متقابل با سیستم حاکم اقتصادی (یعنی سرمایه‌داری) قرار دارند و تغییرشان در خود و بطور مجرد غیرممکن است. خیلی از دوستان ما به دلیل بی‌توجهی به همین نکته‌ای که گفتم، در آکسیونهای ضد پرونو بیشتر از آنکه یقه جامعه، دلالان و شرکتهای صاحب منافع و خریداران تجاوزگر سکس را بگیرند به یقه زنان فاحشه می‌چسبند و همه تقصیرات را به گردن آنها می‌اندازند.

۴- مشکل سیاسی: پرونو بعنوان

با اخلاقیات جنسی و تابوی سکس است؛ چرا که آزاد و علنی از این رابطه حرف می‌زند. طبیعی است که این تبلیغات در جایی که ما با شرم و پروا از سکس سخن می‌گوییم، جای خود را در بین جوانان باز می‌کند. با همین منطق هم هست که یکی از شرکتهای ویدئویی پرونو نام خود را «ویدئو تابو» گذاشته است. تا زمانی که ما مباحث مربوط به سکس را سانسور می‌کنیم، پرونو به خودش حق می‌دهد تا اسم یکی از مجلاتش را «سانسور» بگذارد و در آن دائماً عکسهای پدران و خواهران روحانی را چاپ کند تا ما را به برخورد اخلاقی و مسیحایی متهم کند. پرونو می‌کوشد تا سکس و رابطه جنسی را گناه، کثیف، شرم‌آور و ممنوع جلوه دهد تا بتواند هویت جعلی خود را بعنوان یک جریان اجتماعی عصیانگر و مترقی جا بزند. با همین منطق هم هست که پای خیلی از مردان باصطلاح "روشنفکر" و "آزاد اندیش" را به کلویهای سکس می‌کشاند.

نکته دومی که در این مبارزه باید مدنظر قرار گیرد، مباحثی است که تحت نام «پرونوی ملایم» و «پرونوی خشن» علم می‌کنند. تلاش زیادی می‌شود تا خیلی از مخالفین پرونو را با این استدلال که "آره، ما هم مخالف پرونوی خشن هستیم ولی پرونوی ملایم خوب است" دچار توهم کنند. "پرونوی ملایم" همانقدر مسخره است که بگویید "خسونت ملایم" یا "تحقیر ملایم"! تقسیم‌بندی پرونو به ملایم و خشن مثل این است که بگوییم «راسیسم ملایم یا خشن» و یا کوره آدم سوزی ملایم یا خشن!





## گزارشی از کنفرانس «فمینیستهای چپ اروپا»



گزارش از: «شادی تواندوست»  
و «توران عازم»

کنفرانس دو روزه «فمینیستهای چپ اروپا»، روز ۸ نوامبر، در شهر گوتنبرگ سوئد و با خوشامدگویی به همه زنان منفرد و متشکل آغاز بکار کرد.

در بخش اول، نماینده یونان Sissy Vovou گزارشی از کنفرانس گذشته (که در آتن برگزار شده بود) و تصمیماتی که در آن اتخاذ شده بود، داد. بعد، برنامه پیشنهادی کنفرانس امسال قرائت شد و تم‌های اصلی کنفرانس معرفی گردید و تاکید شد که مهمترین وظیفه کنفرانس حاضر برقراری یک ارتباط مستحکم بین سازمانها و شبکه‌های زنان فمینیست اروپا، بررسی موقعیت جهانی جنبش فمینیستی، و برنامه‌ریزی برای تدوین یک «بیانیه» Declaration است که دربرگیرنده نقطه‌نظرات فمینیستهای چپ باشد.

همینجا اعلام شد که واحدهای بلژیک و یونان در طول سال گذشته روی چنین «بیانیه» ای کار کرده‌اند و

گزارشهایی برای ارائه به کنفرانس دارند. Brew Jo، نماینده بلژیک در گزارش خود گفت:

ما ایده تنظیم «بیانیه» را از کنفرانس گذشته گرفتیم و مباحث زیادی هم حول آن داشتیم. در همین رابطه، با دوستانمان در اسپانیا و فرانسه تماسهای زیادی گرفتیم و جلسات مشترک زیادی در خود بلژیک با زنان سیاهپوست فمینیست داشتیم. در واقع، می‌توانم بگویم که در سال گذشته این یکی از جدی‌ترین بحثهایی بود که دنبال کردیم.

سئوالاتی که ما در نشست‌هایمان به آنها پرداختیم، خیلی متنوع و وسیع بودند؛ مثل، «بیانیه یا منشور؟

کدامیک؟، این منشور برای چیست و برای کیست؟، ما کی هستیم و چه می‌خواهیم؟ و غیره. در جلساتی که داشتیم معمولاً پنج تا ده نفر شرکت می‌کردند و مباحث جالبی مثل: «سوسیالیسم چه بود و چه هست؟»، «فمینیسم و رابطه آن با سوسیالیسم»، چگونه می‌شود حول منشور حقوق زنان متشکل شد؟ و غیره مطرح می‌شدند. ما از این نشست‌ها چیزهای زیادی آموختیم و بالاخره به این نتیجه رسیدیم که «منشور حقوق زنان»

Charter for Women's Rights باید دربرگیرنده نقطه‌نظرات، افق‌ها و برنامه‌های عملی فمینیست‌های چپ باشد و بصراحت نشان دهد که ما در کجا ایستاده‌ایم، چه امکاناتی داریم و به کجا می‌خواهیم برویم. طبیعتاً، تدوین چنین برنامه‌ای مستلزم بحث بیشتر و شرکت فعالانه سایر دوستانمان در کشورهای دیگر هست که امیدوارم در کارگاهی که در همین رابطه خواهیم داشت بیشتر روی این مسئله حرف بزنیم.

بعد از آن، Vovou Sissy به نمایندگی از فمینیست‌های چپ - شاخه یونان، در رابطه با «منشور حقوق زنان» گزارشی به جلسه ارائه کرد. این گزارش کتباً نیز به کنفرانس تسلیم شد که خلاصه

آن چنین است:

پس از کنفرانس آتن، سئوالات زیادی پیرامون «منشور حقوق زنان» طرح شد. اولین سؤال این بود که «منشور یعنی چه؟» در پاسخ به این سؤال، به «منشور حقوق بشر»، «منشور حقوق کودکان» و غیره استناد کردیم و به آنجا رسیدیم که منشور دربرگیرنده مسایل زنان، تحلیل شرایط معاصر، استراتژی و نقطه‌نظرات است.

سؤال دوم این بود که «چه تفاوتی بین «منشور» و «قرارداد اجتماعی» Social Contract وجود دارد؟» در پاسخ به این سؤال ما به آنجا رسیدیم که کلمه «منشور» بر رابطه انستیتوهای جامعه مردسالار و سرمایه‌داری دلالت دارد؛ حال آنکه، «قرارداد اجتماعی» می‌تواند بر بحث یا حتی توافقات «موافقین» یا مخالفین دلالت داشته باشد.

سؤال سوم این بود که «می‌خواهیم با این «منشور» چکار کنیم؟» ما هم گفتیم: «همه کار». ما می‌توانیم از آن بعنوان محور فعالیت‌مان استفاده کنیم، آن را در مجامع عمومی پخش کنیم و آن را بعنوان مطالباتمان به دولت‌ها تسلیم کنیم.

سؤال بعدی در رابطه با معنای «حقوق» بود. بواقع سؤال این بود: «منظور از حقوق زنان چیست؟»



ما از نوشتن پیش‌نویس این منشور منصرف شویم، بلکه ما را هشیار کردند تا در نگارش آن به یکسری از مسایل دقیقتر بپردازیم.

بهرحال، نتیجه نهایی ما از بحث پیرامون «حقوق» این بود که باید از کلیه حقوق فردی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی زنان دفاع کرد. با این توضیح که «حق»، جهانی و غیرقابل تجزیه است. عبارت بهتر نمی‌شود به هر بهانه، حق خاصی را به عده‌ای از آدمها داد یا از عده‌ای دیگر گرفت. در طول تاریخ، دولت‌ها از تفاوت‌های فرهنگی و مذهبی عمیقاً برای ندادن و حتی بازپس گرفتن حقوق زنان استفاده کرده‌اند. تمایزاتی که با خواست رسیدن به "جامعه چند فرهنگی" به طبقه‌بندی زنان می‌انجامند، باید در جهتی ارتقا داده شوند که به یک پلورالیسم جهانی منتهی گردند.

نکته بعدی که ما در مباحثمان بدان توجه کردیم، توضیح شرایطی است که در آن بسر می‌بریم. از نظر ما شرایط جهانی حاضر کاملاً ناامیدکننده است. هیچ جنبش توده‌ای وجود ندارد و یا اگر هم هست، پراکنده است و در موضع تدافعی قرار دارد. (نه تهاجمی)

نظر ما این است که بررسی و

و چرا امروز باید از آن حرف زد؟" البته، طرح چنین سئوالاتی تنها در محافل فمینیستی مطرح نمی‌شوند؛ بلکه، در سایر جنبشهای رادیکال نیز همین مباحث مطرح هستند.

بهرحال، به این سؤال اینطور پاسخ گفتیم که ما در شرایطی قرار گرفته‌ایم که باید به خیلی از مسایل گذشته که برایمان حل شده بودند، مجدداً بپردازیم. بعلاوه، مسئله اتحاد اروپا، موج جدید مهاجرت و از دست رفتن دستاوردهای اجتماعی از جمله دلایلی هستند که ما را به گذار از این فاز جدید مجبور می‌کنند. ضمناً، نقطه نظرات رادیکال فمینیستها و سوسیال فمینیستها در دفاع از تغییر ساختار اجتماعی، بعنوان پیش‌شرط آزادی زنان، وجهه خود را از دست داده و کسانی هم که برای بسط و تعمیم حقوق حاضر زنان مبارزه می‌کردند، در یک موضع تدافعی قرار گرفته‌اند. اما، تا آنجا که به مسئله «حقوق» برمی‌گردد، ما دائماً با این سئوالها هم روبرو بودیم که "ما از چه زنانی حرف می‌زنیم؟" و "به نمایندگی از کدام زنان صحبت می‌کنیم؟"

البته، معنای این سئوالات و مباحث این نبوده و نیستند که

گرفته شود:

- ۱- خطرات فزاینده هر نوع بنیادگرایی
- ۲- شرایط غیرقابل مقایسه و دشوار زنان پناهنده و مهاجر
- ۳- ضرورت تاکید بر رشد و تکامل جنبش‌ها
- ۴- فاصله‌ای که بین قانونگذاری (منشور) و واقعیت (کاربست) وجود دارد

سپس، زنان شرکت کننده در کنفرانس که از کشورهای مختلف آمده بودند، گزارشاتی پیرامون وضعیت زنان در کشورهای متبوعشان به کنفرانس ارائه کردند.

در این بخش، «هایده درآگاهی» گزارشی از گرایشات مختلف زنان ایرانی خارج از کشور به جلسه ارائه کرد که بخشهایی از آن را پیش رو دارید:

این اولین باری است که من در کنفرانس فمینیستهای چپ اروپا شرکت می‌کنم. همانطور که می‌بینید اکثر شرکت کنندگان غیراروپایی این کنفرانس متولد ایران هستند. من هم سعی خواهم کرد تا گزارشی از سازمانهای مختلف زنان مهاجر ایرانی ساکن اروپا و همچنین یک دید کلی از وضعیت زنان در شرایط حاضر - به کنفرانس بدهم. شاید این یک نقطه مثبت کوچکی باشد که

تشریح این شرایط نه تنها ضروری است بلکه باید هر چه دقیقتر توضیح داده شود.

بگمان ما می‌شود ویژگیهای شرایط موجود را که عمیقاً نیاز به توضیح دارند با سرفصل‌های زیر مشخص کرد:

- جنبش فمینیستی زنان در مرحله پسرقت و رکود قرار دارد

- حقوق زنان زیر ضرب است

- شواهد جمعیت‌شناسی،

سیاستهای پناهنده‌پذیری،

ناسیونالیسم و خیلی از فاکتورهای

دیگر مبین این واقعیتند که در

شرایط حاضر هیچ دولت بیطرفی

وجود ندارد

- نقش مطبوعات در شکل دادن

کاراکتر جنسی آدمها در حال

افزایش است

- سیاستهای اروپای متحد عمیقاً

روی مفاهیم و سیاستهای

برابری‌طلبی که در ابعاد ملی

جریان دارند، تاثیر می‌گذارد

- لازم است تا تکنولوژیهای نوین

تولید تعریف شوند

- لازم است تا بحرانهای اقتصادی

و تاثیرشان بر کار زنان و نقش‌شان

در تحکیم ایدئولوژی خانواده

مورد بررسی قرار گیرند.

در خاتمه، ما فکر می‌کنیم که در

تدوین چهارچوب «منشور حقوق

زنان» باید مسایل زیر در نظر



دارند که به مسایل زنان می‌پردازند. کتابخانه‌های زنان زیادی نیز در سراسر اروپا وجود دارند که یکی از بهترین آن‌ها تا آنجا که من خبر دارم در برلین است.

اما این فعالیتها تنها به زبان فارسی محدود نمی‌شوند. حضور گروه‌های مختلف زنان در کنفرانس چین، مبین یک فعالیت خیلی خیلی وسیع و بسیار بسیار زنده و سیاسی بود. در آنجا، هر کسی می‌توانست با اطمینان قضاوت کند که در جنبش زنان ایران فقط یک گرایش مذهبی و طرفدار اسلام وجود ندارد. اکثر آن گروه‌ها و یا بهتر بگوییم همه آنها، گرایش‌های مختلفی داشتند که می‌شد در این طیف وسیع، از طرفداران دولت سکولار (یعنی کسانی که خواهان جدایی دین از دولت هستند و مذهب را امر خصوصی افراد می‌دانند و هیچ اعتراضی به اسلام ندارند) تا گرایش‌های رادیکال - که نفس تفکر، اخلاقیات و خانواده اسلامی را زیر سؤال می‌برند - را دید. بعلاوه، تحقیقات زیادی حول مسئله زنان در دانشگاه‌های آمریکا و اروپا صورت گرفته که از حجم کتابهای منتشر شده می‌توان قضاوتی از این فعالیتها داشت... ضمناً، این هم امیدوار کننده

قریب سه میلیون ایرانی تبعیدی در اروپا، آمریکا و کانادا و تقریباً سایر نقاط دنیا زندگی می‌کنند. شاید، یکی از زنده‌ترین جوهایی که در حال حاضر در مورد مسئله زن وجود دارد، در بین همین ایرانیان مهاجر باشد... من تنها به بعضی از آنها اشاره می‌کنم چونکه لیست همه‌شان را ندارم. درضمن، تقریباً غیرممکن است که بتوان از کلیه سازمانهای زنان ایرانی که در سراسر اروپا وجود دارند و فعالیتهای متنوعی در رابطه با مسئله زن دارند، گزارش داد. از این نظر، من تنها به سوئد می‌پردازم تا بتوانید یک تصویر کلی از جوی که به آن اشاره کردم، داشته باشید.

تقریباً نزدیک به ۶۰,۰۰۰ ایرانی در سراسر سوئد زندگی می‌کنند. در سراسر سوئد، در هر شهرک آن، حداقل - و تکرار می‌کنم حداقل - یک محفل یا گروه زنان وجود دارد. در سوئد ۴ نشریه زنان منتشر می‌شود که سه‌تای آنها به زبان فارسی و یکی به زبان سوئدی است... درضمن، حداقل دو رادیوی ویژه زنان وجود دارد که یکی در استکهلم و دیگری در گوتنبرگ برنامه پخش می‌کنند... در استکهلم، تعداد زیادی هسته‌های مطالعاتی وجود



است که مسئله زن نه تنها برای زنان بلکه برای همه ایرانیان به یک مسئله داغ سیاسی بدل شده و نزد خیلی از مردها که عموماً از فعالین سیاسی هستند، جایگاه ویژه‌ای یافته است. من گزارشم را با این خبر خاتمه می‌دهم که فردا ما یک کارگاه Workshop خواهیم داشت و در آن فیلمی از تظاهرات زنان ایران در سال ۱۹۷۹ نمایش خواهیم داد و در این باره بیشتر به بحث خواهیم نشست.

گزارش بعدی از کردستان ترکیه بود که توسط Rumet Sinem نماینده «سازمان زنان آزاد کردستان-یاشک، Yajk» ارائه شد. او در بخشی از سخنانش گفت:

بیش از ۴۰ میلیون کرد در سراسر جهان، زندگی می‌کنند. آنهایی که در وطن‌شان بسر می‌برند، فاقد کشور و ملیت هستند. کردستان بین ۴ کشور امپریالیستی تقسیم گردیده و توسط یک سیاست مبتنی بر خودبیگانگی، استعمار می‌شود. استعمارگران کردستان ستم مضاعفی را بر زنان کردستان تحمیل کرده‌اند. وقتی مبارزه آزادیخواهانه ملی کردستان آغاز شد، دشمنانمان واکنش سخت و خشونت‌باری نشان دادند

که بیشترین قربانیانش زنان بودند. در ضمن، از آنجا که این مبارزه، پیکاری علیه جامعه فتودالی و ارزشهای عقبمانده آن - که نگرش ارتجاعی به زن داشت - نیز بود، واکنش منفی و تند مردان را هم به‌مراه آورد. این مجموعه مسایل، موانع و مشکلات زیادی برای زنان ایجاد کردند. رودرویی با همه مسایل پیرامونی، زنان را به درک یک ضرورت واقف ساخت که آن هم تشکیل سازمان زنان بود که با نام «سازمان زنان آزاد کردستان»، در سال ۱۹۸۲، اعلام موجودیت کرد. با تشکیل این سازمان، ارائه پاسخی مشخص به سئوالات زیر در دستور کارمان



قرار گرفت:

– منظور از زن بودن چیست؟  
– زنان در زندگانی روزمره و در دستیابی به آزادی با چه مسایلی روبرو هستند؟

– چه ارتباطی بین مسایل ما و مبارزه آزادیخواهانه ملی کردستان وجود دارد؟ این مبارزه چگونه می‌تواند و باید به مسایل زنان بپردازد؟

– منظورمان از "انسان" بحساب آمدن و جزئی از جامعه و ملت بودن چیست؟

– چه رابطه‌ای بین انقلابی شدن با متشکل شدن، جنگ و رهایی وجود دارد؟

«یاشک» در حالی شروع به فعالیت کرد که وارث هیچ تاریخ خاصی نبود. زنان در گذشته همگام با مردان در مبارزات آزادیبخش ملی شرکت کرده بودند و در آنجا برای رهایی و آزادی خود جنگیده بودند. اما همانطور که در خیلی از انقلابها شاهد بودیم، زنان علیرغم حضور فعال‌شان در این جنبش نیز در حاشیه قرار داده شدند و قادر به مقابله با این نقش نبودند. اما رهایی زنان و موفقیت انقلاب مستلزم قدرت‌گیری زنان در عرصه‌های سیاسی، فرهنگی و نظامی است. فراهم شدن چنین امکانی در

جنبش و سازمان ما، وجه تمایز ما با گرایش‌های دیگر بود. حضور زنان در عرصه‌های مختلف اجتماعی در عمل نشان داد که چنین حضوری کمک بزرگی به بازسازی جامعه کهن می‌کند. ما به تجربه دریافته‌ایم که حتی در صورت تشکیل یک کردستان سوسیالیست، ریشه مسایل بنیادین زنان به درون جامعه باز خواهد گشت. و این چیزی است که در انقلابات سوسیالیستی سابق، بدان توجه کافی مبذول نشد و نتیجتاً به رهایی زنان نیانجامید. وقتی انقلاب با دیدگاه‌های مردانه شروع شود، با نابرابری هم ادامه خواهد یافت. اگر زنان در سیاست شرکت نکنند و متشکل نشوند و در عرصه نظامی قوی نگردند، قادر به کسب آزادی نخواهند بود. اشتباه است اگر گمان شود که زنان بدون برخورداری از این توانمندیها قادر به رهایی هستند. در جنبش ما، قدرت نسبی زنان نباید با کمیت آنها سنجیده شود. تا به امروز زنان زیادی به جنبش ما پیوسته‌اند، اما این بدان معنی نیست که آنها به طور اتوماتیک به قدرتی بدل شده‌اند. در کنفرانسی که در سال ۱۹۹۳ حول مسایل زنان برگزار کردیم، مهمترین برداشت و استنتاج ما

شاخه‌ای از شورای حقوق بشر سازمان ملل شروع بکار کرد و متشکل از ۱۱ نفر بود که ۹ نفر آنها زن بودند. عضویت و فعالیت در این سازمان داوطلبانه است و هدف اصلی آن ارتقا و دفاع از حقوق زنان می‌باشد. این سازمان یک تشکل غیردولتی است و به هیچ گروه یا حزب سیاسی وابسته نیست. ما سعی کرده‌ایم تا مردم را نسبت به مشکلات و حقوق زنان آگاه کنیم و در این راستا کارگاههای زیادی در شهرهای مختلف برگزار کرده‌ایم. بعضی از مباحثی که در این کارگاهها مورد بحث قرار گرفته‌اند عبارتند از: "حقوق بشر"، "قانون اساسی کرواسی"، "قوانین و حقوق شهروندان"، "حقوق خارجیها" و "حقوق انسانی زنان". در ضمن، ما توانستیم با استفاده از ماتریالهایی که سازمان عفو بین‌الملل در اختیارمان گذارده بود، دو نمایشگاه برای دانش‌آموزان ترتیب بدهیم که با استقبال خوبی همراه شدند.

در ضمن، ما در این مدت همیشه از حق انتخاب زن برای بچه‌دار شدن یا سقط جنین دفاع کردیم و موفق شدیم تا مراکز امنی برای زنانی که کتک می‌خورند و مورد بدرفتاری قرار می‌گیرند،

این بود که این مسایل فقط برای زنان کردستان پیش نیامدند و تنها برای زنان کردستان خاتمه نخواهند پذیرفت. مسئله زن باید به سطح بین‌المللی رجوع داده شود. تنها راه موفقیت انقلاب کردستان و تمامی انقلابها در گرو تسهیم برابر قدرت بین زنان و مردان است. (چه در جریان انقلاب و چه پس از آن)

انقلاب در کردستان، انقلاب زنان خواهد بود، زیرا یکی از نتایج حضور زنان در این انقلاب، تغییر ساختار جامعه بشری و بویژه جامعه کردستان خواهد بود.

یکی از اهداف «یاشک» همکاری با سایر سازمانها، علیه کالاسازی زن توسط امپریالیسم و کاپیتالیسم است.

زنده باد اتحاد همه زنان جهان

Address: Kurdistan fria kvinnarörelse

Fridhemsg. 44-46

11240 Stockholm

گزارش بعدی از کرواسی بود که توسط Jelavic Zelkja به جلسه ارائه شد. در زیر منتخبی از گزارش کتبی و شفاهی وی را می‌خوانید:

ما تحت نام

Women's Group Porec (WGP)

کار می‌کنیم که سه سال قبل تشکیل شد. این گروه، بعنوان



کنفرانس برگزار کنیم چونکه فکر می‌کنیم مسایل و مشکلاتمان آنقدر زیاد است که باید این نشستها بیشتر باشند.

یکی از مسایل دیگری که ما دنبال می‌کنیم، پرداختن به مشکلات زنان پناهنده و قربانیان جنگ است. ما برای حق اقامت و تامین اجتماعی آنها مبارزه می‌کنیم و سعی می‌کنیم اقداماتی در حمایت از فرزندانشان انجام دهیم.

یکی از مسایل مهمی که در کرواسی وجود دارد، بدرفتاری مردان با زنان و کتک‌خوردن مادران و دختران یا باصطلاح "خشونت خانگی" است. از این نظر، تشکیل «مرکز حمایت از مادران» برای ما ضرورت زیادی داشت. مسئله‌ای که ما با آن روبرو هستیم این است که خیلی از زنان کرواسی حتی نمی‌خواهند به این مسئله فکر کنند که همسرشان حق ندارد کتک‌شان بزند.

ما تصمیم داریم تا بزودی کمپینی با نام «خانه امن» برگزار کنیم و علیه خشونت خانگی مباحثی را طرح کنیم و زنان را به مقابله و مبارزه برای حقوقشان تشویق کنیم. قرار بر این است که بعد از خاتمه کمپین، محلی را تحت

تاسیس کنیم. در ضمن، در همین مدت کوتاه توانستیم محل و امکاناتی را فراهم کنیم تا کودکان بتوانند در آنجا به ورزشهای سالم بپردازند.

بعلاوه، ما مرتباً نظراتمان را در نشریات و مطبوعات محلی منعکس می‌کنیم و سعی می‌کنیم دائماً علیه خشونت بنویسیم. ما مرتب برای وزرا و انستیتوهای مختلفی که در انجام وظایفشان قصور می‌کنند، نامه‌های اعتراضی می‌فرستیم و در آنها از رعایت حقوق بشر و شهروندان حرف می‌زنیم. اما بخش اصلی کار و نیرویمان صرف «کمکها و حمایتهای مستقیم» به کسانی می‌شود که با ما تماس می‌گیرند و نیازمند مشاوره حقوقی هستند. در همین ماه سپتامبر، ما موفق شدیم کنفرانسی با شرکت کلیه سازمانهای غیردولتی زنان کرواسی برگزار کنیم که در جای خودش موفقیت بزرگی بود. بنا به تصمیماتی که در این کنفرانس گرفته شد ما در نظر داریم تا بولتنی منتشر کنیم و پیرامون امکان سازماندهی یک جنبش فمینیستی در کرواسی به بحث بنشینیم و هر ساله حداقل یک کنفرانس داشته باشیم. البته، در نظر داریم که در سال آینده دو

نام «خانه امن» ایجاد کنیم تا زنانی که با این مشکل مواجه هستند بتوانند در آنجا با کسانی که در این زمینه تخصص و تجربه دارند، مشورت و تبادل تجربه کنند. اما، ما با یک مشکل اصلی روبرو هستیم و آن هم «پول» است که برای تامین آن هم ناچاریم به فکر یکسری برنامه‌های انتفاعی باشیم.

پیامی که ما به این زنان می‌دهیم این است: شما انسانهای قابل احترامی هستید و باید این ارزش شما در درون خانواده برسمیت شناخته شود. باید با هر نوع بدرفتاری و خشونت خانگی مقابله کنید و بدانید که در این راه تنها نیستید. ما به آنها می‌گوییم که زنان موجوداتی توانمند و قدرتمندی هستید و نه تنها می‌توانند زندگی‌شان بلکه دنیا را تغییر بدهند.

در این مبارزه، ما همیشه از کمکهای سایر تشکلات و شبکه‌های زنان اروپا بهره‌مند بوده‌ایم و بدون کمک آنها ادامه کارمان مقدور نبود و از این بابت از همه کسانی که در این راه کنارمان بودند، تشکر می‌کنیم. ما در طول جنگ خیلی چیزها یاد گرفتیم و امیدواریم که این تجارب رمتوشه ما در نیل به آینده بهتر باشد.

آدرس این سازمان:

Porec

Pionirska 1, Croatia

tel/fax: 385-52-453-082

**بقیه این گزارش را در شماره آینده خواهید خواند.**





## گزارش سمینار یک روزه که به زبان فارسی برگزار شد

علیه راسیسم در جنبش زنان» اختصاص داشت که جمعبندی کوتاه خودم از رابطه مبارزه ضد راسیستی با مبارزه برابری طلبانه زنان بود. فشرده این سخنان در ادامه همین گزارش خواهد آمد.

بعد از ظهر، «هایده در آگاهی» بحثی را تحت عنوان «خانواده» ایراد کرد که متن کامل آن را در شماره آینده «پیکار زن» خواهید خواند.

بعد از آن، شرکت کنندگان به یک کار گروهی پرداختند و ضمن آن چیزهایی را که از خانواده می‌گیرند و یا به خانواده می‌دهند، روی کاغذهای رنگی که به شکل برگ درخت تهیه شده بود، نوشتند. در خاتمه، این برگها را بر شاخ و بال درخت خانواده آویزان کردند و عملاً دیدند آنچه خانواده از زن می‌گیرد، بمراتب بیشتر از آن چیزی است که به زن می‌دهد.

در خاتمه، پیشنهادهای در رابطه با مباحث سمینارهای آتی به جلسه داده شد که از جمله عبارت بودند از: «چگونه متشکل شویم؟»، «وضعیت زنان مهاجر»، «انتگراسیون و زنان»، «چگونگی دفاع از حقوق زنان در ایران» و «جدایی دین از دولت».

یکی دیگر از مباحث پایانی به این اختصاص داشت که آیا محور

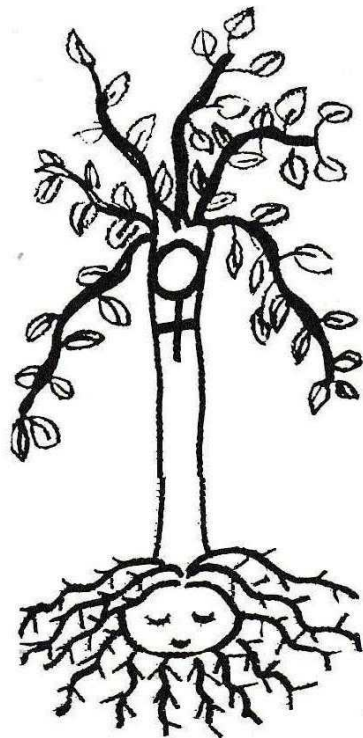
گزارش حاضر توسط «شادی تواندوست» از سخنرانان سمینار - تنظیم گردیده که از همکاری وی تقدیر و تشکر می‌کنیم.

### فصلنامه زن

روز دوشنبه ۱۱ نوامبر ۱۹۹۶ و درست روز بعد از کنفرانس ۲ روزه «فمینیستهای چپ اروپا»، سمینار یک روزه‌ای در محل Kvinnofolkhögskolan به زبان فارسی برگزار شد.

در این سمینار حدود ۳۰ زن حضور داشتند که عده‌ای از آنها بطور منفرد و عده‌ای دیگر، به نمایندگی از سازمانها و تشکلات مختلف زنان (ساکن سوئد) شرکت نموده بودند.

سمینار کار خود را با یک جمعبندی کوتاه از کنفرانس سه روزه فمینیستهای چپ شروع کرد که توسط «هایده در آگاهی» ارائه شد. بعد از آن، «لیلا قرایی» پیرامون «تشکل یا همکاری؟! کدامیک؟» سخنرانی کرد که متن خلاصه شده این سخنرانی را در ادامه همین گزارش خواهید خواند. سخنرانی بعدی به «اهمیت مبارزه



یعنی "جنس دوم". این نظر انقباضی و اکتسابی چیزی است که آینده خودمان و فرزندانمان را رقم می‌زند و چرخه شوم بازتولید صفات جنسی جامعه مردسالار را تداوم می‌بخشد. به همین خاطر، آنچه که در حریم و چهاردیواری خانه اتفاق می‌افتد، نه تنها خصوصی و شخصی نیست، بلکه عمیقاً اجتماعی و سیاسی است. گریز و خاتمه دادن به این دایره شوم، مسلماً در اراده و اختیار افراد منفرد چه زن و چه مرد نیست؛ چرا که ارزشهای مبتنی بر جنسیت، رونمای اخلاقی جامعه مردسالار هستند و تنها با زیر و رو کردن بنیادهای این جامعه،

فعالیت زنان خارج از کشور باید روی بهبود وضعیت زنان در داخل ایران متمرکز شود یا روی زنان مهاجر؟ اکثریت شرکت کنندگان در جلسه بر این عقیده بودند که این دو از هم جدایی ناپذیرند.

در خاتمه، سمینار با اظهار امیدواری به برگزاری جلسات بیشتر و بهتر به کار خود خاتمه داد.

**بخشهایی از سخنرانی «لیلا قرایی»  
تحت عنوان «تشکل یا همکاری؟!  
کدامیک؟»**

انسانها مرد و زن بدنیا نمی‌آیند، بلکه مرد و زن تربیت می‌شوند. صفات زنانه و مردانه چیزهایی هستند که انسانها از محیط پیرامونی خود کسب می‌کنند. بعبارت بهتر، زنان چیزی را نمایندگی می‌کنند که برایش تربیت می‌شوند!

پسران آموخته می‌شوند تا حکم برانند و فرادست باشند؛ حال آنکه دختران تربیت می‌شوند تا فرمان ببرند و فرودست باشند. آموزشهای تبعیض‌آمیز جامعه مردسالار طی یک روند کاملاً حساب شده و پیچیده توسط خودمان به کودکانمان منتقل می‌شوند. بواقع، به خودمان و به فرزندانمان باورانده می‌شود که پسر یعنی "جنس برتر" و دختر



فرو خواهند ریخت. اما، آگاهی زنان به حقوق فردی و اجتماعی‌شان، و همچنین متحد و متشکل شدن آنها حول خواسته‌های برابری طلبانه‌شان، اولین گامی است که می‌توان در مقابله با بازتولید نقش‌های جنسی برداشت. شناخت جامعه مردسالار و وقوف به نرم‌های نهادی شدهٔ مردسالاری، لازمهٔ هر گونهٔ تشکل اعتراضی است. زیر کلمهٔ اعتراضی چند بار خط می‌کشیم زیرا تشکلی که قابلیت اعتراض به وضعیت حاکم را نداشته باشد و خواهان تغییری در روابط تبعیض‌آمیز و نابرابر موجود نباشد، فی‌الذات بی‌اعتبار است.

بنابراین، آنچه که مهم است، آشنایی و آگاهی زنان به حقوق‌شان و هماهنگ و متحد شدن برای گرفتن آنهاست. به این خاطر، جزء دیگر تشکل، مبارزه است؛ چرا که اساساً حق‌گرفتنی است. تشکل زنان از دل یک بازنگری آگاهانه بر ارزشها و نرم‌هایی شکل می‌گیرد که تحت نام ارزشهای "انسانی" به زنان قالب کرده‌اند. کدامیک از ما تابحال از القابی مثل پرور، سبک‌سر، جلف، بی‌حیا، پتیاره، سلیطه و غیره احساس شرم نکرده و حتی حاضر شده خود را با افتخار با این القاب تداعی

کند؟!

تشکل زنان باید بتواند معیارهای زندگی روزمره زنان را متحول کند و در کلیهٔ عرصه‌های زندگی اجتماعی جلوی مردسالاری بایستد و به مانع جدی‌ئی در برابر بازتولید صفات جنسی "زنانه" و "مردانه" در نزد کودکانمان بدل شود.

زنان، یک مشت سیب‌زمینی نیستند که بتوان آنها را در یک گونی ریخت و رویش نوشت: "تشکل زنان". زنان را نمی‌شود به حسب اینکه آلت جنسی زنانه و پستان دارند یا عادت ماهانه می‌شوند، هم کاسه کرد. ماها، پایگاه‌های اجتماعی متفاوتی داریم و آرمانها و گرایشات مختلفی را نمایندگی می‌کنیم. اما نفی تشکلهای غیرطبقاتی زنان به معنی نفی همکاری و تبادل تجربه زنان منفرد و تشکلهای متنوع زنان نیست. این خیلی مهم است که ما بتوانیم گرایشات مختلف زنان را به ارائه تعاریف روشن و صریح از خواسته‌هایشان ترغیب و تشویق کنیم و بدور از جنجال و هیاهو به نقد و بررسی هم بنشینیم و با طرح مباحث سالم و انتقادی به ارتقای جنبش برابری‌طلبانهٔ زنان کمک کنیم. پیشنهاد من این است که مسایل مشخصی انتخاب شوند

ندانستن زبان، داشتن لهجه، ناآشنایی به فرهنگ، سنن و حتی قوانین جامعه و بالاخره، راسیست بودن اروپائیان توضیح دهند. اما، بگمانم، اینها تعابیر و تفاسیر ساده‌لوحانه‌ای از آنچه‌ی است که در پیرامونمان جریان دارد.

بی‌حقوقی‌ها و تبعیضاتی که نسبت به خارجیها و بویژه زنان، در جوامع اروپایی اعمال می‌شود، چیزی فراتر از برتری طلبی موروثی یک نژاد بر نژاد دیگر است. امروزه، این تنها سیاهان و رنگین‌پوستان نیستند که بعنوان نژاد پست، تحقیر می‌شوند، بلکه "کله سیاهان" و حتی فنلاندی‌های سفید پوست و چشم آبی و مو بور هم مورد توهین و تحقیر راسیست سوئدی هستند. همانطور که نمی‌شود برخوردی با برتری‌طلبانه مردان با زنان را تنها با فرهنگ و ذهنیت مردسالارانه توضیح داد، نمی‌توان تبعیض علیه خارجیها را فقط با ذهنیت برتری‌جویی اروپاییان توجیه کرد.

تبعیض و نابرابری اجتماعی در هر کجا و هر شکلی که باشد، پایه‌ی مادی دارد و ریشه‌اش به روابط و مناسبات تولیدی حاکم باز می‌گردد.

یک روز با ظاهر خیلی مرتب و

(مثل، حق کنترل زن بر جنسیت‌اش و غیره) و از گرایشات مختلف زنان دعوت شود تا موضع خود را نسبت به این مسایل روزمره و ملموس زنان روشن کند و این نظرات را در سمینارهای متعدد به اطلاع همگان برسانند. بنظرم، در چنین جو و شرایطی است که نیروهای همگرا و هممنظر همدیگر را پیدا می‌کنند و تشکلات واقعی زنان شکل می‌گیرند. تشکل فراگیر زنان نمی‌تواند با توافقات جمعی چند نفر روی چند جمله، آنهم در یک اتاق دربسته شکل بگیرد.

### بخش‌هایی از سخنرانی «شادی تواندوست» تحت عنوان «اهمیت مبارزه علیه راسیسم در جنبش زنان»

وقتی از راسیسم حرف می‌زنیم، معمولاً، تنها به جامعه جدید می‌اندیشیم و ناخودآگاه ذهنمان متوجه رنگ پوست و رنگ مویمان می‌شود و این ذهنیت در ما شکل می‌گیرد که گویا همه تبعیضات و نابرابریهایی که در جامعه حاضر بر ما روا می‌شود، بخاطر ظاهر متفاوت ماست.

بواقع این چیزی است که می‌خواهند به ما بقبولانند. دائماً کوشش می‌شود تا تبعیض علیه خارجیها را با مسایلی مثل





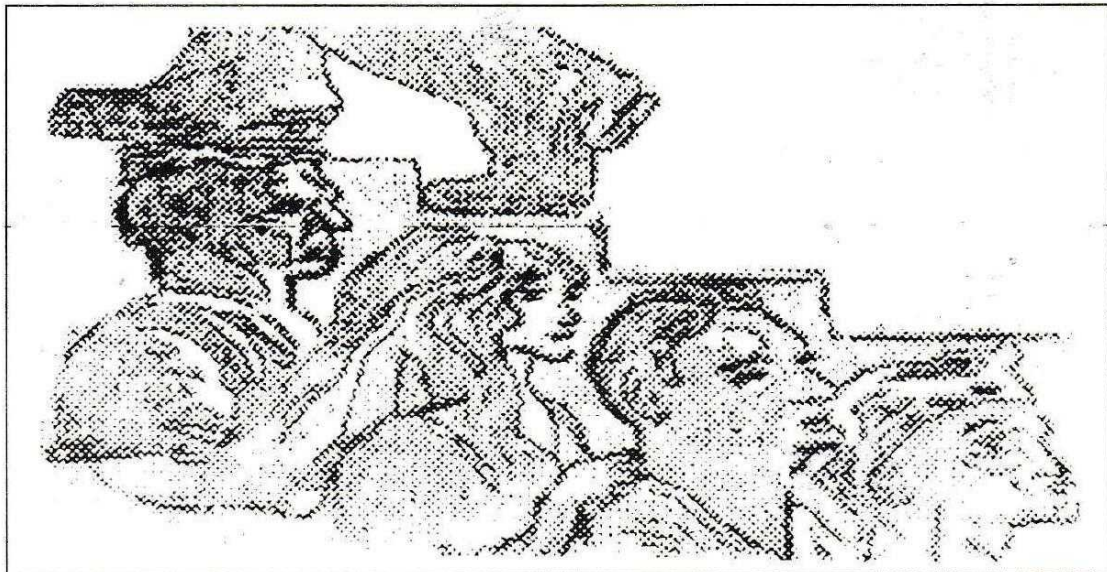
با لهجه غلیظ سوئدی به یک بنگاه معاملات مسکن مراجعه کنید و مثلاً آدرس یک محل را بپرسید. روز بعد، با سر و وضع نامرتب و زبان دستوپا شکسته به همان جا مراجعه کنید و بگویید که می‌خواهید ویلایی بخرید. برخورد قبلی و حاضر بنگاهداری را با هم مقایسه کنید تا بی‌معنی بودن رنگ مو، رنگ پوست، ظاهر و زبان و غیره را دریابید.

حتماً، همگی شما خواننده و یا شنیده‌اید که وقتی در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ به نیروی کار خارجی نیاز داشتند، نه حرفی از راسیسم بود، نه بحثی از رنگ مو و لهجه و نه صحبتی از ناآشنایی خارجی‌ان به فرهنگ و قانون! امروز، خارجیها را با هزار و یک وعده به اینجا آوردند تا از نیروی کارشان ثروت بیاندوزند، امروز هم آنها را تحت عناوین مختلف از جامعه می‌رانند و به افسردگی و خودکشی می‌کشانند، چرا که به نیروی کارشان نیازی ندارند.

بگذارید مثال دیگری بزنم. در دهه‌های ۷۰ و ۸۰ دائماً از این حرف زده می‌شد که دو زبانی بودن و آشنایی کودکان به زبان مادری، نقش مهمی در سلامت و سرعت یادگیری کودکان ایفا می‌کند. اما امروز که منافع

اقتصادی دولت ایجاب می‌کند تا آموزش زبان مادری را تعطیل کنند، دائماً از قول پروفیسورهای مختلف نقل می‌شود که یادگیری زبان مادری نه تنها لازم نیست، بلکه در سازگاری کودک با جامعه جدید، بازدارنده و مسئله‌ساز است! جنبش زنان باید بتواند با تحلیلها و تفسیرهای آیکی از بی‌حقوقی‌های زنان فاصله بگیرد و ریشه‌های اقتصادی آن را نشان دهد. در عین حال، این جنبش باید با راسیسم بعنوان ایدئولوژی که می‌کوشد منافع اقتصادی سرمایه‌داران را از نظرها دور نگه دارد، مرزبندی کند و همه جا ریشه‌های مادی و اقتصادی این نابرابریها را نشان دهد.

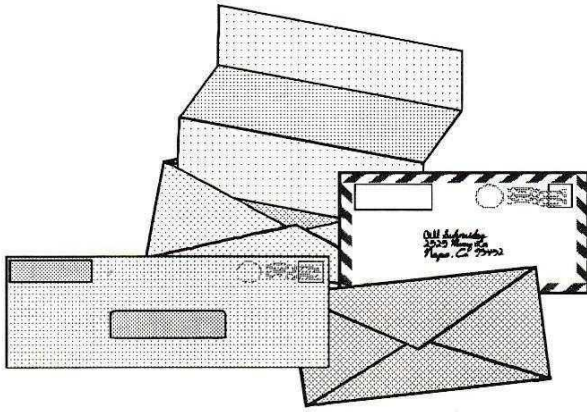
مبارزه با راسیسم از مبارزه برابری طلبانه زنان، جدایی ناپذیر است؛ زیرا این گرایش با منحصر کردن تمدن، پیشرفت، علم،



تکنیک و همه دستاوردهای انسانی به یک نژاد یا ملت و همچنین با انکار زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی رشد یا عقب‌ماندگی، عملاً به مانعی بر سر راه همبستگی جهانی آدمهای همدرد و بویژه زنان بدل شده است.

شاید طرحی که ملاحظه می‌کنید گویای آنچه که در پیرامونمان بوقوع می‌پیوندد، باشد. اختلافات جنسی، قومی، ملی و نژادی، نه تنها سد راه همبستگی جهانی انسانهای تحت ستم، بلکه پلکان ترقی و صعود تن‌پروران سرمایه‌دار هستند. این طرح که شمای گویایی از جامعه و شرایط حاضر ماست، بخوبی نشان می‌دهد که زن خارجی با ستم دیگری هم روبروست. اگر ستم اقتصادی را ستم مشترک مرد و زن کارگر بدانیم و ستم جنسی را «ستم مضاعف» یا دوگانه بنامیم، امروزه، زن خارجی با یک ستم سوم هم روبرو است که همان راسیسم است. جنبش زنان باید با همان قدرت که علیه سرمایه داری و مردسالاری مبارزه می‌کند، با راسیسم تصفیه حساب کند. به این خاطر، جنبش سوسیالیستی، فمینیستی و آنتی راسیستی زنان، آلترناتیو مشخص ما در برابر این ستم سه گانه می‌باشد.





## پاسخ به نامه‌ها

**آرشیو اسناد و پژوهش‌های ایران - برلن:** نشریه را همانطور که خواسته بودید بطور رایگان برایتان پست خواهیم کرد.

**نشر بیدار - هانوفر:** با تشکر از همکاری صمیمانه‌تان، شماره‌های اول و دوم «فصلنامه زن» را در ۴ نسخه (از هر کدام) برایتان ارسال داشتیم.

**کتابخانه ایرانیان شهر هانوفر:** با تشکر از اظهار علاقه‌تان، همانطور که خواسته بودید، نشریه را مجاناً برایتان ارسال داشتیم.

**هما ش. ز. - هانوفر:** بنا به درخواستتان، ۵ عدد از شماره‌های اول و دوم «فصلنامه زن» را برایتان ارسال داشتیم. در صورت امکان با ما تماس بگیرید.

**جواد ص. - هانوفر:** پاسخ نامه‌تان را شخصی برایتان پست کردیم.

**رادیو پناهنده (دانمارک، کپنهاگ):** با تشکر از نامه محبت‌آمیزتان، نشریه را همانطور که خواسته بودید بطور رایگان برایتان پست خواهیم کرد. در ضمن، خوشحال خواهیم شد که شما هم در معرفی و احیاناً توزیع نشریه کمک‌مان کنید.

**کتابخانه و آرشیو یویا (دانمارک، کپنهاگ):** برایتان آرزوی موفقیت داریم. نشریه را همانطور که خواسته بودید بطور رایگان برایتان پست خواهیم کرد.

**مریم م. (سوئد، امئو):** با تشکر از اعلام همکاری‌تان برای توزیع نشریه، از شماره‌های اول و دوم «فصلنامه زن» ۱۰ عدد برایتان ارسال داشتیم. شماره سوم را هم برایتان پست خواهیم کرد.

**لیلا، پری، مهسا (رادیوی زنان، استکهلم، سوئد):** از همکاری‌های بیدریغ‌تان سپاسگزاریم و تنها خاطر نشان می‌کنیم که هرگز شب را باور نکردیم، چرا که در فراسوی دهلیزه‌هایش به امید دیدن یارانی چون شما دل‌بسته بودیم.

**رضا آیرملو (سوئد):** متأسفانه منابعی که در رابطه با طرح تحقیقاتی‌تان یعنی «زن، اسلام و مدرنیسم از ۱۹۲۰ تا به امروز در تهران» خواسته بودید، در اختیار نداریم. موفقیت‌تان را آرزومندیم.

**سوسن (انجمن زنان مونتreal):** از اینکه شما و دوستانتان این نشریه را از آن خودتان می‌دانید، بینهایت خوشحالیم. از هر یک از شماره‌های «فصلنامه زن»، پنج عدد برایتان پست کرده‌ایم.

**کتابسرا (انگلستان):** از همکاری‌تان در معرفی نشریه سپاسگزاریم. متقابلاً برای شما آرزوی موفقیت می‌کنیم. نشریات درخواستی شما برایتان ارسال خواهد شد.

### پاسخ به نامه‌هایی که جنبه عمومی‌تری دارند

پس از انتشار اولین و دومین شماره «فصلنامه زن»، نامه‌ها و سئوالاتی دریافت کردیم که پاسخ بعضی از آنها را به ستون حاضر موقوف نمودیم؛ آنهم به این دلیل که مسایل مطرح شده در این نامه‌ها جنبه عمومی‌تری داشتند. همینجا، از همه کسانی که برایمان نامه نوشتند صمیمانه تشکر می‌کنیم و مصراانه از سایر خوانندگان نشویه می‌خواهیم تا ما را از نظراتشان مطلع کنند.

\* **آیدا م. سوئد** : "... بعنوان یک زن از انتشار «فصلنامه زن» احساس غرور می‌کنم و صمیمانه برایتان آرزوی موفقیت دارم... من فکر می‌کنم که شما در مقاله «جنبش زنان، سوسیالیسم و فمینیسم (۱)» در حد ژان ژاک روسو خیلی کم لطفی کردید... شاید کمتر زنی حاضر باشد پس از خواندن مطلب فوق، چیزی از روسو بخواند... فراموش نکنید که روسو همان کسی بود که گفت: "زنان حق دارند خودشان زوجشان را انتخاب کنند." ضمناً او کسی بود که در نقد جامعه نوشت: "با سیستم حاضر مردم جهان فکر می‌کنند آزاد هستند. آنها در زمان انتخابات آزادند و بعد هیچ چیز نیستند؛ آنها برده‌اند." ... انگلس هم در کتاب «آنتی دورینگ» در مورد نقش و سهم روسو در تکامل ایده "برابری" نوشت: "... ایده برابری که بخاطر سهم برجسته روسو نقش تئوریک و همچنین رل سیاسی عملی‌تری را در دوره بعد از انقلاب کبیر فرانسه ایفا کرد، حتی امروز نیز نقش تهییجی مهمی را در جنبشهای سوسیالیستی تقریباً همه کشورهای ایفا می‌کند."

Herr Eugen Duhrings omvälvning av vetenskapen ,  
p.141 Anti-Duhring, F. Engels

... امیدوارم در نگاهتان به روسو کمی بیشتر تامل کنید."

### فصلنامه زن: از اظهارات دلگرم کننده‌تان سپاسگزاریم.

اما، در رابطه با روسو و نگرش وی به زن، کتابها و مقالات زیادی نوشته شده‌اند که مجموعاً می‌شود آنها را در سه گروه جای داد:

۱- گروه نخست چنین استدلال می‌کند که حرفها و جملات روسو پیرامون برابری و آزادی آدمها، زنان را در برنمی‌گیرد. چنین تفکری را می‌توان فی‌المثل در کتاب «سوزان مولر اوکین» Susan Möller Okin به نام «جایگاه زنان در اندیشه سیاسی غرب»

Women in Western Political Thought خواند. (صفحات ۹۹ تا ۱۰۵)

۲- گروه دوم استدلال می‌کند که روسو یک میسوژن (زن ستیز) واقعی بود که نفرت به زن را در کتاب «ژولی» و زندگی شخصی‌اش بصراحت نشان داد. نمونه تیپیک چنین تفکری را می‌توان در مقاله "Made for Man's Delight": Rousseau as Antifeminist خواند. The American Historical Review, 81:2, 1976 در مندرج.

۳- دسته سوم چنین استدلال می‌کنند که نظریات روسو منجمله همان چیزی که شما هم



نقل کرده‌اید ("زنان حق دارند زوجشان را خودشان انتخاب کنند") نقش بسزایی در رشد جنبش زنان ایفا نموده است. نمونهٔ چنین نظریه‌ای را می‌توان در اثر Piau-Gillot دید. (Le discours de Jean Jacques Rousseau sur les femmes, et sa reception critique i Dix-huitime siecle 13, 1981)

همین نویسنده و خیلی از صاحب‌نظرانی که در این گروه جای می‌گیرند، معتقدند که با معیارها، ایده‌آلها و آرمانهای امروزی نباید به قضاوت روسو نشست. «پیا گیلوت» در صفحات ۳۱۸ و ۳۱۹ کتاب فوق می‌نویسد: "طبیعت زن و وظایف زنانه، یعنی همان چیزهایی که امروز برایمان ارتجاعی جلوه می‌کنند، در قرن ۱۸ واقعیات مسلمی بودند که از مقبولیت همگانی برخوردار بودند. زن در آن دوره یک موجود غیرمستقل و خانه‌نشین بحساب می‌آمد... لذا در یک گذار تاریخی است که نظریات روسو رادیکال و یا ارتجاعی جلوه می‌کنند."

منتها، واقعیت این است که روسو حتی در زمان خود نیز بلحاظ دیدی که نسبت به زن داشت، رادیکال و پیشرو نبود. حضور «ماری ولستونکرافت» و مباحثی که وی با روسو در عصر خودش داشت، گواه زنده‌ای بر صحت این ادعاست. (در شمارهٔ دوم فصلنامهٔ زن، به تفصیل در این مورد نوشته‌ایم) در ضمن، از آنجا که شما در سوئد زندگی می‌کنید، شاید تذکر این نکته خالی از لطف نباشد که حتی در همان ایام (سال ۱۷۶۱) یکی از نویسندگان زن سوئد بنام «هدویگ شارلوت نوردن فلیچ» (Charlotta Nordenflycht Hedvig) هم نظرات روسو را مورد نقد قرار داده بود. بنابراین همانطور که ملاحظه می‌کنید روسو ابدأ در عصر خودش نیز (لااقل در رابطه با دیدی که به زن داشت) پیشرو نبود.

اما، علی‌رغم همهٔ اختلافاتی که در بین محافل و نظریه‌پردازان جنبش زنان حول نظریات روسو پیرامون زن وجود دارد، یک نقطهٔ اشتراک هم دیده می‌شود که همانا ارتجاعی بودن این نظریات در شرایط تاریخی امروز است. بنابراین، بیخود نیست که زن مترقی و پیشرو از خواندن آثار روسو سر باز می‌زند و نسبت به کسانی که به وی به دیدهٔ تحقیر نگریسته و می‌نگرند، واکنش تدافعی نشان می‌دهد. آیا هرگز از خود پرسیده‌اید چرا روشنفکران مرد ما که کتابهای روسو را از بر هستند، چنین دید تحقیرآمیزی نسبت به زن دارند؟ براستی چه چیزی نگران‌کننده است، خواندن و تبلیغ چنین آثاری یا نخواندن و افشای آنها؟

اما نقل قولی که از انگلس آوردید، چیزی را در ماهیت بحث تغییر نمی‌دهد! انگلس همانند خیلی از سوسیالیستهای امروزی فراموش می‌کند که "برابری‌طلبی" مورد تبلیغ روسو، دربرگیرندهٔ نیمی از آحاد بشری یعنی زنان نیست. ما پیرامون قصور مارکس و انگلس در نقد "ایدهٔ برابری" روسو در شماره‌های آتی و در مبحث «جنبش زنان، سوسیالیسم و فمینیسم» بیشتر حرف خواهیم زد.

\* ا. ش (سوئد) : "... تا پیش از پیدایش جنبش سوسیالیستی کارگری، هیچ حرکت، نهضت، مذهب، رهبر و بنی آدمی از برابری زن و مرد حرفی نزده است... تنها طی دو قرن اخیر و با پدید آمدن جنبش سوسیالیستی کارگری بود که ایده برابری زن و مرد هم پیدا شد... فمینیستها، تاریخ ابراز وجود اجتماعی زنان را صاف و ساده به حساب خود می‌نویسند. این ادعا اگر ناشی از بی‌اطلاعی آنان از تاریخ تحولات اجتماعی و نقش جنبشهای سوسیالیستی و کارگری در پیشبرد امر رهایی زنان نباشد، یک تحریف محض است... (فمینیستها) هر کس و جریان را که برای آزادی زن مبارزه کند، فمینیست می‌خوانند، حتی اگر این شخص و جریان با صدای بلند اعلام کرده باشد کارگری است، سوسیالیست است، کمونیست است و فمینیست نیست! ... این سوسیالیستهای انگلیسی و فرانسوی و پیروان سن سیمون و فوریه و اوتن بودند که در اوایل قرن نوزدهم از عشق آزاد خارج از ازدواج حرف زدند. آنان بطور ریشه‌ای فحشا و سایر مظاهر ستمکشی زن را مورد نقد قرار دادند و رابطه آنها با مالکیت خصوصی و نظام طبقاتی افشا کردند... جنبش فمینیستی با حذف نیمی از جامعه بشری در مبارزه برای حقوقشان، نمی‌توانست و نمی‌تواند به جنبش درون طبقه کارگر تبدیل شود... جنبش فمینیستی در رادیکالترین بیان و بروز خود، نه جنبش برابری‌طلبی انسانها (چه زن و چه مرد)، بلکه جنبشی برای برابر کردن موقعیت زنان با موقعیت مردان در چهارپویب نظام طبقاتی موجود است... جنبش فمینیستی در غایت آمال خود جنبشی است برای کسب موقعیتهای صدارت و وزارت و ژنرالی و مقامات بالای سی. آی. ا. و سایر سازمانهای ضدبشری و کشیشی و کاردینالی برای زنان بورژوا..."

**فصلنامه زن:** دوست محترم! کاش منتهی بر ما می‌گذاشتید و منابع و مآخذ نظراتتان را ذکر می‌کردید تا کار قضاوت ما و خوانندگان «فصلنامه زن» ساده‌تر می‌شد. بهرحال، تا آنجا که ما می‌دانیم، آگاهی زنان به حقوقشان و خواست برابری‌طلبانه آنها چیزی نیست که با مارکس بدنیا آمده و یا با «مانیفست کمونیست» اعلام شده باشد. حدود دو هزار و پانصد سال پیش نیز، زنان نه تنها به حقوق خود آگاه بودند، بلکه علیه مالکیت خصوصی، ازدواج اجباری و وابستگی به مرد اعتراض داشتند. برای اینکه متهم به تحریف تاریخ نشویم و برای اینکه از تاریخ "جعلی" و "دروغینی" که فمینیستها نوشته‌اند برایتان سند و مدرکی نیاوریم، توجه شما را به مطلب زیر که به قلم «الکساندرا کولنتای» نوشته شده، جلب می‌کنیم:

"زنان، بطور غریزی احساس می‌کردند که "اقتصاد خانگی"، "مالکیت خصوصی" و "ازدواج قانونی"، بزرگترین مانع برای آزادی زن هستند. در نمایشنامه کمدی "مجمع زنان"، نوشته «آریستوفان» نویسنده مشهور یونان- زنان به این خاطر مورد تمسخر قرار می‌گیرند که



می‌خواهند نظم جدیدی ایجاد کنند و سرنوشت دولت را در دست بگیرند. جالبتر از همه این که قهرمان زن کم‌دی، «پراکساگورا»، مالکیت اشتراکی را پیشنهاد می‌کند و می‌گوید: "من خواهان آن هستم که همه چیز اشتراکی شود. همه چیز به همگان تعلق داشته باشد. هیچ فرد فقیر و ثروتمندی وجود نداشته باشد. عده‌ای مالک زمینهای بزرگ نباشند، در حالیکه عده دیگر فقط مالک قطعه زمین کوچکی هستند که برای دفن‌شان کفایت نمی‌کند... زن باید اجازه داشته باشد از هر کس که دلش می‌خواهد بچه‌دار شود. " (به نقل از «فصلنامه زن»، شماره دوم، صفحه ۵۳)

«کلنتای» در ادامه همین مطلب نشان می‌دهد که زنان بمراتب پیش از مارکس و پیدایش سوسیالیسم کارگری از رویای یک سازمان اجتماعی کمونیستی سخن گفته‌اند: "حدود چهارصد سال پیش از مبدا تاریخ مسیحی، یعنی نزدیک ۲۵۰۰ سال پیش، زنان اینگونه علیه مالکیت خصوصی، ازدواج اجباری و وابستگی زن اعتراض می‌کردند. رویای یک سازماندهی کمونیستی که زنان را از شرایط بی‌حقوقی‌شان آزاد کند، آنچنان گسترده و وسیع بود که طنزنویس با استعدادی چون «آریستوفان» آنرا در کم‌دیهای بسیار محبوب خود منعکس می‌کند و در دسترس همگان قرار می‌دهد." (همانجا)

در ضمن، اگر زیاد به عقب برنگردیم، می‌توانیم به «بیانیه حقوق زنان» که توسط «المپ دوگوژ» و در سال ۱۷۸۹ (یعنی حدود یک قرن پیش از نگارش «مانیفست کمونیست») نوشته شد، رجوع کنیم و علناً ببینیم که در بندهای ۲۷ گانه آن چگونه به صراحت و قدرت از خواسته‌های زنان و از جمله از خواست برابری و آزادی زنان حرف زده شده است. (برای اطلاع بیشتر به «فصلنامه زن»، شماره دوم، ص ۲۹-۳۱ مراجعه کنید.) «دادخواستی برای حقوق زنان»، نوشته «ماری ولستونکرافت» که در سال ۱۷۹۲ منتشر شد، شاهد دیگری بر صحت ادعای ماست.

بعلاوه، طرح و عنوان نمودن یک ایده یا یک شعار، آنهم برای نخستین بار، نه تنها هیچ حقی را برای هیچ کسی ایجاب نمی‌کند، بلکه حق‌الارث خاصی را به حساب کسی نمی‌ریزد. تازه، این ایده‌ها و اندیشه‌های مترقی نیستند که مسیر تاریخ را رقم می‌زنند. خود «مارکس» در «نقد اقتصاد سیاسی» می‌نویسد: "این آگاهی آدمها نیست که هستی آنها را رقم می‌زند؛ برعکس، این هستی اجتماعی آدمها است که آگاهی‌شان را تعیین می‌کند."

Critique of Political Economy, Karl Marx; Marx and Engels Basic Writing on Politics and Philosophy, Lewis S. Feuer, 1974, p. 84)

بعبارت بهتر، "ابراز وجود اجتماعی زنان" هیچ ربطی به ایده و آگاهیهای سوسیالیستی و فمینیستی نداشت؛ برعکس، این ستم و بی‌حقوقی تاریخی و جهانی زنان بود که به پاگیری و نضج آگاهیهای سوسیالیستی و فمینیستی انجامید. به این اعتبار، گرایش زنان حول ایده‌های فمینیستی و سوسیالیستی، طبیعی‌ترین و بدیهی‌ترین واکنش اعتراضی آنها

نسبت به نظم موجود اجتماعی بوده و هست. اما آنچه برایمان تعجب‌آور است، این است که شما نه تنها کلیه فمینیستها و سوسیالیستها را یک کاسه می‌کنید، بلکه آنها را رودروی هم قرار می‌دهید. این دو جنبش نه تنها مقابل هم نیستند، بلکه در طول تاریخ تاثیرات و تاثرات فراوانی بر یکدیگر نهاده‌اند که در مجموع موجبات رشد و ارتقای هر چه بیشتر جنبش زنان را فراهم کرده‌اند. بیگمان، هم‌ارز قرار دادن این جنبش با جنبشی که مبلغ آپارتاید جنسی است، نه تنها غیرمستولانه است، بلکه صفوف متشکل زنان را برای احقاق حقوق انسانی‌شان مخدوش می‌کند. آیا برابر دانستن این جنبش با یک جریان "مردستیز" و "ضد سوسیالیست"، تشابهی با معادل دانستن جنبش کمونیستی با کمونیسم روسی ندارد؟ آیا نقل این جمله «دوگوژ» که "ازدواج، گور عشق است." و شهادت وی در نفی ازدواج و همزیستی با مردانی که دوستشان می‌داشت، آنهم در سالهای ۱۷۶۰، یعنی پیش از تبلیغ اندیشه‌های سن‌سیمون و اوئن، جعل تاریخ است؟ برآستی، چرا علی‌رغم نقل هزار باره جملات «انگلس» و «مارکس» یکبار هم جمله زیبای «دوگوژ» را نقل نمی‌کنیم؟ چرا تابحال هیچ نامی از این آدمها بزبان نیاورده‌ایم و وقتی هم که پس از قرن‌ها، برای اولین بار در جایی از این آدمها نامی بمیان می‌آید، اینگونه به هراس و تشویش می‌افتیم؟ آیا برآستی سوسیالیست فمینیستها برای حفظ نظام طبقاتی و برای رسیدن به مقام ژنرالی و کشیشی مبارزه می‌کنند؟! آیا ابراز چنین جملات غیرمستولانه‌ای، صفوف متحد مبارزین راه آزادی و رهایی زنان را مخدوش نمی‌کنند؟ آیا ناگزیر دانستن زنان به انتخاب سوسیالیسم یا فمینیسم، آنهم در دنیای سیاه یا سفیدی که برایشان ترسیم می‌کنید، غیرمستولانه نیست؟



## فرم اشتراک و حمایت مالی

نام و نشانی متقاضی :

.....  
.....  
.....

مایل هستم که «فصلنامه زن» را، بمدت یکسال، مشترک شوم.  
(برای اشخاص: معادل ۱۵۰ کرون سوئد، باضافه هزینه پست  
برای سازمانها، انجمنها و... : معادل ۳۰۰ کرون سوئد، باضافه هزینه پست)

مایل به دریافت ... تعداد از شماره ... «فصلنامه زن» هستم.  
(قیمت هر شماره برای اشخاص: معادل ۴۰ کرون سوئد، باضافه هزینه پست؛  
برای سازمانها، انجمنها: معادل ۸۰ کرون سوئد، باضافه هزینه پست)

مبلغ ... (کرون)، به «فصلنامه زن»، کمک مالی می نمایم.  
 با توجه به جدول زیر، مبلغ ... کرون، بابت هزینه پست پرداخت نموده ام.  
 رسید پرداخت مبلغ ... (کرون) را به همراه این فرم ارسال داشته ام.

هزینه پست (بنا به نرخ رسمی اداره پست سوئد) - ۱۹۹۶

کشور متبوع	تک شماره	چهار شماره (سالیانه)
داخل سوئد	۱۲,۳۰ کرون	۴۹,۲۰ کرون
اسکاندیناوی و بالکان	۱۸ کرون	۷۲ کرون
سایر کشورهای اروپایی	۲۳ کرون	۹۲ کرون
سایر کشورهای دنیا	۳۲ کرون	۱۲۸ کرون

Postal Giro: 161 24 44-8

شماره حساب:

To.Yo kvinnoförlaget

نام صاحب حساب:

لطفاً برای ارسال پول از خارج از سوئد از شماره SWIFT زیر استفاده کنید:

SWIFT Address: PGSISESS

ToYo Kvinnoförlaget

Box 6200

400 60 Gothenberg, Sweden

## Subscription Form

Date: .....

Name and Address: .....  
.....  
.....

I wish to subscribe to four issues of Faslnameje Zan.  
Subscription Rate: 150 SKr, without Post Charge.  
Note: Institutions double the rate.

My subscription to start from issue No. ...

I would like to receive ... example(s) of issue(s) No. ...  
Price : 40 SKr / Volume, without Post Charge.  
Note: Institutions double the rate.

I wish to make a further donation of .....to  
Faslnameje Zan.

I also pay ..... SKr for Post Charge. (Based on the following  
table which includes the official Post Charge in Sweden, 1996)

<u>Country</u>	<u>Each issue</u>	<u>Four issues (Year)</u>
Inside Sweden	12,30 SKr	49,20
Inside Scandinavia	18 SKr	72 SKr
Other European Countries	23 SKr	92 SKr
Other Countries	32 Skr	128 SKr

**Postal Giro:** 161 24 44-8

If you don't live in Sweden, please pay via Eurogiro or SWIFT to:

**SWIFT Address: PGSISESS**

Cheques should be named to: **TO.YO KVINNOFÖRLAGET**

**Postal Address:** Box 6200  
Gothenberg, Sweden



# Faslnameje Zan

No. 3  
November 1996

**A Persian Socialist-Feminist Review**

## Articles:

**Abortion**

**Womens' Movement, Socialism and Feminism (2)**

**Womens' Position Under the Economic Development of Community (2)**

**How Dose He Get Control?**

## Report:

**"Taleban" and Womens' Situation in Afganistan**

From the Conference: **"Nordic Women against Violence"**

From the Conference: **"European Forum of Left Feminists"**

From the Seminary: **"About Co-operation"**

## Speech:

**What Do We Know about Pornography?**

**Pornography and Rape**

**"Charter for Womens' Right"**

## Short Story:

**Toldo's Sinful Woman**

**& Poem**